

رخان» برای ساختن فلمی به افغانستان میآید .

«فیروزخان» یک پسر و یک دختر دارد. نام پسرش

«فردین» و نام دخترش «لیلا» است.

وی که شکارچی ورزیده بیست، روزگاری قهرمان

ورزش بوده است.

۴۲

(ص ۳۰)

همچنان درین شماره

«هدف» بازیگر بیسرو

سلمان تیا تر هاسخن

میگوید .

Ketabton.com

(ص ۸)

یادی از «لویی پاستور»

دا نشی مرد بزرگ

جهان ما .



بزرگترین
تشنگی ما را
فرومی نشاند

کوکاکولا
وفانتای
ساخت افغانستان



CAM
CORPORATION

شرکت سهامی غیرآرامی کوکاکولا و فانتا

کارکنان مجله هفتگی ژوندون بهترین تبریکات صمیمانه خویش را
بمناسبت عید سعید اضحی بحضور اعلیحضرت معظم همایونی
ملکه معظمه خاندان جلیل سلطنتی و کافه ملت نجیب افغان
تقدیم می دارند.

بانک ملی افغان

حلول ایام عید سعید اضحی را

بحضور اعلیحضرت معظم همایونی، علیحضرت ملکه معظمه

دودمان جدیر سلطنت، رؤسای محترم قواری ثلاثه

عموم هموطنان عزیز و مسلمانان جهان صمیمانه تبریک میگویند

عرض تبريك

رئيس و منسب بين تصدى شكر، حلول

عيد سعيد اضحى را بحضور

اعليٰ حضرت معظم

همايوني، عليا حضرت

ملكه معظمه، خاندان

جليل سلطنتي، و كافة هموطنان

عزيز تبريك عرض مي، كنند.

اخبار داخلی در هفته‌ای که گذشت



والا حضرت شا هدخت بلقیس رئیس عالی درضا کارو میر منو جمعیت روز یکشنبه ۱۰ جدی مواد امدادی آن جمعیت را که به دارالتادیب مساعدت میشود معاینه کردند.

در جلسه روز یکشنبه دهم جدی درضا کارو میر منو جمعیت که در هرگز آن جمعیت واقع نادر شاه مینه دایر گر دیده بود والا حضرت شا هدخت مریم نیز اشتراک نموده بودند.

میرمن شفیقه سراج معاونه انجمن گفت که در یکی از جلسات گذشته انجمن فیصله کرده بود یک اندازه البسه، صابون، ظروف بالا پوش بستر خواب، بوت، چای و بسور و خریداری و به دارالتادیب مساعدت کند.

این مواد بزودی به شا ملین دارالتادیب توزیع میگردد.

در عکس والا حضرت شا هدخت بلقیس در حالی دیده میشوند که مواد امدادی را معاینه مینمایند.

باشند مطلوب نبوده بلکه باید حکومت و مطبوعات غیر حکومتی در نهایت باهم یکجا شوند و هدف هر دو نیل به اهداف ملی باشد.
کنفرانس مطبوعات بنیاد غلّی صدر اعظم ساعت ده صبح روز ۱۲ بقیه در صفحه ۴ -

بنیاد غلّی محمد موسی شفیق صدر اعظم در نخستین کنفرانس مطبوعات خود بعد از احراز مقام صدارت گفت که مطبوعات باید به حیث یک کل مصالح مملکت را در پهلوی حکومت در نظر داشته باشد و این نظریه که حکومت و مطبوعات غیر حکومتی در دو خط موازی باهم در حرکت



بنیاد غلّی محمد موسی شفیق صدر اعظم هنگامیکه در نخستین کنفرانس مطبوعات بنیاد غلّی در روزنامه ها و جراید صحبت می کنند.
بنیاد غلّی کشکی وزیر اطلاعات و کلتور نیز در عکس دیده می شود.

نگاهی بر وضع شهر کهنه در زمستان

معلوم نیست چند فیصد از خوانندگان گرامی مجله هفتگی ژوندون در همین پایتخت کشور چند قدم دورتر از جاده معروف شهر ما (میوند واپ) سری به کوچه ها و پسکو چه های شهر کهنه زده اند. البته اطمینان کامل داریم که عده زیادی از مردم شهر کابل با وضع تأثر آور خانه ها - کوچه ها و بامها و تخت بامهای این منطقه آشنایی دارند دربارندگی های متواتر زلزله ها، در پهلوی آنکه همه جاشکل یک خندق بزرگ را می گیرد و یا قسمت های از منازل ویران میشود - حتی صاحبان منازل جان های شان را در چنان موقعیت های از دست میدهند در روز های برفباری و یابارنگی های اوایل بهار و خزان - کوچه های این منطقه شهر بشکلی در می آید که اصلاً کسانی که از خود شهر کهنه نباشند نمی توانند دو سه قدمی در بین گل و لای و کثافات بر دارند اما شهریان قسمت کهنه شهر ما چاره جز این ندارند که در آنجا زندگی کرده با شرایط دشوار بسوزند و بسازند.

از وسایل اولیه ای که بر ای یک زندگی عادی با رعایت شرایط حفظ الصحة ضروری است اصلاً در شهر کهنه خبری نیست - اطفال - آری همین کودکانی که به اصطلاح ما و شما فردامادران و پدران اجتماع ما خواهند بود در شرایط بی نهایت نا مساعد بسر می برند - از بدو تولد - چون تماس نزدیکی با کثافات و آلودگی ها دارند - به بیماری های گو ناگونی مبتلا میشوند.

همه میدانیم که زندگی در شرایط شهر کهنه امروز در جهانی که ما زیست میکنیم بی نهایت دشوار است.

چرا به فکر جستجوی راهی که نجات عده زیادی از مردم شهر خود ما در آن باشد تا حال نیافتاده ایم؟

شهریان قسمت کهنه شهر ما - منازل باشکوهی نمیخواهند شاید داشتن دوسه اتاق با رعایت شرایط حفظ الصحة و ارزان از آرزوهای دیرینه شان باشد.

آیا نمی شود راهی را سراغ کرد که اینها به آرزوی شان برسند؟

جدی در تالار کنفرانس های وزارت خارجه دایر گردیده بود. بنیاعلی صدراعظم درباره نقش مطبوعات در یک دیمو کراسی گفت که مطبوعات در چنین یک نظام دارای اهمیت و خطرات زیادی میباشد. بنیاعلی صدراعظم توضیح کرد که اگر جلو نموی غیر سالم مطبوعات گرفته نشود طبعاً خطرات آن زیاد خواهد بود ولی من به این عقیده هستم که در بین مردم افغانستان و مخصوصاً طبقه منور و اهل مطبوعات به اندازه کافی فهم و درایت موجود است که با سانس آن ما از خطرات ناشی از مطبوعات نباید تشویشی داشته باشیم.

بنیاعلی صدراعظم درباره نقش دولت در انکشاف سلیم مطبوعات گفت که حکومت در این رشته مطابق به ارزش های قانون متر به وظیفه خود میباید شد.

بنیاعلی صدراعظم گفت قانون اساسی افغانستان تبارز یکجا مع سر کشاده را پیشبینی کرده است و بنا بران مطابق باین اصل مردم باید از امور مملکت آگاهی داشته باشند و ما نباید همه چیز را از جمله اسرار پنداریم. در حقیقت همین اکنون حکومت مصروف است تا تعریفی بین آن قسمت مسایل دولت که از جمله اسرار باشد و سایر مسایل ایجاد کند.

بنیاعلی صدراعظم ضمن بحث درباره مزایای دانستن از جر یانات مملکت گفت که یک فرد جامعه برای رفع مسئولیت های خود باید فهم تاریخ را داشته باشد و این فهم تاهنگامی بوجود آمده نمیتواند که وقعات ثبت نگردد و با اطلاع عامه رسانیده نشود.

بنیاعلی شفیق گفت بین حکومت و مطبوعات وجود یک اندازه اختلاف مقاصد یک امر طبیعی است ولی هر دو باید مصالح مملکت را در نظر داشته باشند.

بنیاعلی شفیق نقش مطبوعات را در کشور به حیث نقش یک پهره دار دقیق منافع ملی تلقی کرد و علاوه نمود که حفظ منافع مملکت ملکیت هر فرد است و مخصوصاً کسانی که متصدی امور عامه هستند بشمول ارباب جراید درین قسمت نقش عمده ای دارند.

بنیاعلی صدراعظم آمادگی حکومت خود را مبنی بر شنیدن آن قسمت نظریات اهل جراید که مطابق به قانون در جراید مطرح شده نمیی تواند اظهار نمود.

...

بنیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم ساعت ۹ صبح روز شنبه نهم جدی در عیارت وزارت معارف با آراکین و روسای موسسات مربوط آن وزارت ملاقات نمود.

بنیاعلی صدراعظم به دسته های مختلف اولیای امور معارف خاطر نشان کرد حکومت کاملاً متوجه مسوولیت خود در ساحه تعلیم و تربیه بوده و ضرورت فراهم کردن و پرورش دادن فضای آرا می را احساس میکند که در آن شاگردان معلمین و هیات اداری بطور موثر مساعی مشترک خود را به تأمین هدف مشترک اساسی یعنی مجهز ساختن نسل امروز و فردای افغانستان به دانش عصر و اخلاق و فضایل افغانی متمرکز سازند.



مجله های دانش جهان علمی و دانش

دستگاه چاپ رنگ

در ساحه چاپ و تیپوگرافی روز بروز تحولات و انکشافات جدیدی بعمل می آید.



در موسسه چاپ مجله در شهر چیخوف نزدیک مسکو در یمن
آواخر ماشین های جدیدی بکار انداخته شده که در یک وقت چندین
رنگ را چاپ کرده می تواند.
در این دستگاه بصورت مجموعی یکصد و نود مجله های دارای تیراژ
های مختلف و اوقات معین چاپ میشود که تیراژ ماهانه آنها به
هشت میلیون نسخه در ماه می رسد.



مطالعات هواشناسی

فردا، پس فردا، در ظرف یک هفته و یک ماه وضع هوا چگونه خواهد بود
این سوالاتی است که فضانوردان، ماهیگیران، متخصصین زراعتی
و صنعت همیشه بآن احتیاج دارند.



در اتحاد شوروی تنها برای «عالمیت» های فضانوردی روزانه در
حدود ۱۵ هزار پیشگوئی توسط متریولوگ ها صورت می گیرد.
این دستگاه متریولوژی یکی از جمله دستگاه های بشمار
می رزد که در قسمت هواشناسی بین المللی اطلاعات مفیدی را
بدسترس می گذارد.



فوتوستات نام آله خود کاشی است که شرایط کیهانی را تقلید
می کند. این آله توسط موسسه طرح های کمیاب اکادمی علوم اتحاد
شوروی برای «انستیتوت سیتولوژی» در لنینگراد ساخته شده است.
توسط این دستگاه خصوصیت زندگی انسان تحت حرارت و رطوبت
بلند و دوز های قوی شعاع او لترافیلویت و دیگر تأثیرات فکتور
های کیهانی آزمایش می شود.

توسط این آزما یشات خصوصیت زندگی بعضی میکرو اورگانیسم های
عادی که نزدیک به شرایط مذکور بوده و در بالای سیاره های ماریس
مشاهده شود نشان داده میشود.

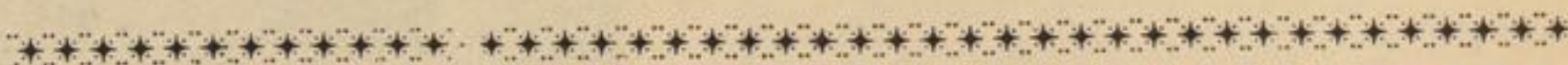


محمد حسین نهضت

پیوسته به گذشته

رمز پیروزی اسلام

و علی سقوط مسلمین



اگر کسی بگوید قوانین اسلامی قابل تطبیق نیست ضمانت اجرا ندارد علی التحقیق از روی عناد و غرض سخن گفته است و در تاریکی آب بهوا پا شیده است.

چون غرض آمد هنر پو شیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

اهل غرض همیشه می گویند حقش را که با مرام شان سازش ندارد. بپوشند در حالیکه حق کتمان نمی شود حق را خاصیتی است که هر که بخواهد آن را از میان ببرد قبل از همه خود را رسوا می شود بهر حال این یک حقیقتی است که رهبران لایق و شایسته اسلام در پرتو قوانین ساده و همه جانبه این مکتب آسمانی مدینه های فاضله به وجود آوردند که از لحاظ تامین امنیت اقامه عدل تفاهم بین المللی، استقرار صلح و سازش برادر و مساوات بسط علم، تقویت و نشر فضایل چشم دنیا با همه وسایل خویش تا همین آلمان نظیر آن را ندیده است و بعد از این هم اگر حال بدین منوال باشد نخواهد دید مگر آنکه همه مردم جهان مخصوصا زما مداران و ارباب اقتدار که بمثابة دعاغ اجتماع انسانی هستند به این تعالیم حیات بخش ارزش قایل شوند و از رویه رهبران عالیقدر اسلام پیروی نمایند.

پس آنها نیکه حکومت قانون را طالب اند و روزی را انتظار می برند که در پناه قانون و در ظل عنایت آن نفسی به راحت بکشند و از این حقارت ها بدر آیند و بجشم سر می بینند همه افراد اعم از غنی و فقیر کار فرما و کارگر آموخته و مامور حزبی و غیر حزبی بیواسطه و بوساطه در برابر قانون یکسان باشند و حکم قانون بدون کمترین تمیز و فرق بر همه علی السویه جاری شود تا آمدن چنین روزی و یا برای آوردن چنین روزی که حتما آمدنی هست گوشه هایی از تاریخ درخشان صدر اسلام را مطالعه کنند.

آری تاریخ پر افتخار اسلام و رویه عملی رهبران و زما مداران صالح این آئین بهترین و سیله ایست برای ایجاد یک انقلاب فکری. به این داستان موثق تاریخی توجه شود:

در زمان خلافت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله تعالی عنه) در کشور شام (سوریه امروز) که مملکت وسیع و پهناور بود حارث بن جبلة بن ایهم غسانی از رجال سرشناس و متعین با نفوذ آنجا بود علت اقتدار او این بود که قبل از ظهور اسلام او که مسیحی مذاهب بود در بصره و شهرهای اطراف آن و بعضی ایلات دیگر شام سلطنت داشت بعد از آنکه سلسله فتوحات اسلام تا بشام رسید بصره و سوریه امروز بدست مسلمین افتاد سلطنت حارث منقرض شد و خودش بموجب نامه ای که پیغمبر اکرم (ص) به وی فرستاد و در آن نامه او را به اسلام دعوت فرمود حارث مسلمان شد جبلة الایهم (حارث) پیغمبر اکرم (ص) را دید در زمان خلافت حضرت عمر (رض) او به مدینه آمد با این توقع که شاید خلیفه المسلمین او را دوباره به قلمرو از دست گرفته اش حکومت دهد جبلة و قتی به مدینه رسید که موسم حج بود و مسلمانان دسته دسته مدینه را به عزم مکه ترک می گفتند چون جبلة خدمت خلیفه اسلام مشرف شد حضرت با او پیش آمد خوبی فرمود سپس امر کرد تا با خلیفه یکجا به مکه برود و مرا سم حج را بیا موزد و خانه خدا را زیارت کند جبلة با خلیفه (رض) یکجا به مکه آمد برای انجام مناسک حج مثل سایر مسلمانان احرام بست تا اعمال حج را بجا آورد.

جبلة در عرفات که نمونه از عرصات است مشغول طواف بود اولنگ احرام می درازی داشت که بزمین کشیده می شد اتفاقا در آن ازدحام بزرگ لنگ او زیر پای مرد عرب چا در نشینی آمد لنگ افتاد بدن حارث برهنه شد در عرب اهانت بزرگ بود که بدن کسی برهنه شود حارث خشن و متکبر که هنوز باد غرور و نخوت امارت در سر داشت سیلی محکمی خلیفه (رض) امر فرمود تا مدعی علیه را احضار کنند ما موران رفتند به او گفتند احب امیر المومنین خلیفه اسلام ترا احضار کرده جبلة گفت: مرا؟

سپاهیان گفتند، بلی ترا گفت. مرا می شناسید من کیستم من جبلة الایهم هستم من امیر بوم ماموران گفتند این حرفها به درد نمی خورد هر که باشی بر تو ادعای جرم شده زود باش وگرنه ترابه زور می بریم.

بقیه در صفحه ۷۶



حسن نیر

آیاشدت بمباران، جنگ رادر ویتنام زودتر خاتمه خواهد داد ؟

ساحل ویتنام و بمباران آن کشور به مسکو مسافرت نماید و بازعمای اتحاد شوروی ملاقات کند این

بار نیز بدون به مخاطره افکندن روابطش با مسکو و پیکنگ این تصمیم خود را عملی می سازد.

اما طوریکه سفیر اتحاد شوروی در پاریس گفت شاید ریچارد نکسن حین مسافرتش به مسکو رهبران کریملین را در مورد آرزوی امریکا

برای صلح در ویتنام خالی ذهن ساخته است و یائینکه به عقیده

بعضی ناظرین شاید اتحاد شوروی در آن وقت ترجیح میداد موافقت تجارتي ایرا که بعداً با واشنگتن

امضاء کرد عقد نماید و مذاکرات تسهید سلاح سوق الجیشی بین

بین دو کشور به جایی برسد . اکنون باز این سوال پیش می

آید که اگر جنگ در ویتنام به همین شدت ادامه یابد آیا زعمای اتحاد

شوروی حاضر خواهد شد سفر شان را به واشنگتن ، که تاریخ آن تا حال تعیین نشده ، جامه عمل

پوشانند . عکس العمل چین در برابر این شدت عملیات نظامی امریکا علیه

ویتنام شمالی شاید آنقدر مایه نگرانی ریچارد نکسن نباشد زیرا در آینده نزدیک امید بهبودی

مناسبات و اشتگتن و پیکنگ نسبی رود ، صرف برای آنکه تصمیمیت مردم چین برانگیخته نشود شاید

طیارات امریکایی از حمله به مناطق ویتنام شمالی که نزدیک سرحد چین است دوری جویند ، معینا

این اقدام رئیس جمهور ایالات متحده امریکا برای زعمای چین مایه اندیشه زیاد است رئیس

جمهوری چین مردم چین حین مسافرت نکسن به پیکنگ طی اعلامیه مشترکی گفته بودند قوای امریکا و قتی خاک

تایوان را ترک می گوید که تشنج در حوزه جنوب شرق آسیا کاهش یابد ، حالا که تشنج این حوزه به جای کاهش فزونی می یابد چنین معنی میدهد که موجودیت امریکا

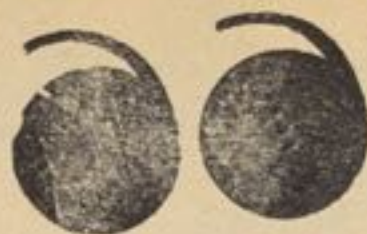
درین منطقه جهان ادامه خواهد داشت در صورتیکه چین مسی خواهد دامنه سلطه و قدرت امریکا درین ساحه هر چه زودتر برچیده شود .

از هجده سال تا امروز یعنی از وقتی که آتش تفنگ و غرش توپ ترازیدی ویتنام را بار آورد ، صحنه های رقت بار آن تا اکنون دوام دارد مردم هانوی هر گز به بمباردها شدید قوای هوایی امریکا که در چند روز اخیر موالجه اند مقابل نشده بودند علت آن همه

پرواز طیارات غول پیکر و فرو ریختن هزارها تن مواد منفلقه بر خاک ویتنام شمالی این است که قصر سفید امریکا فکر می کند از راه تشدید جنگ صلح را زودتر به ویتنام اعاده می سازد.

این عقیده شخصی رئیس جمهور نکسن است که مذاکره با هانوی تا وقتی که زور و قوه رانه بیند به جایی نمیرسد به عقیده وی بعد از اینکه ماین گذاری بنادر ویتنام شمالی و بمباران آن کشور را ادامه می

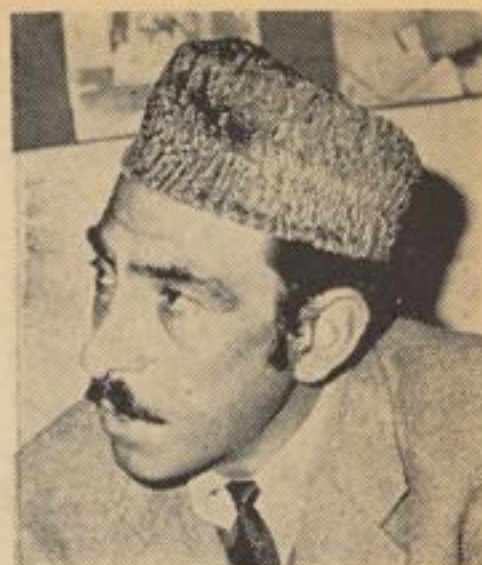
«احمد شاه علم» کارگردانی بسیار



تازه جو و عمق گراست حالانکه قدرت تفهیم

«جلیا» قویتر است. تیاتر «احمد شاه» تیاتری

روشنفکرانه است و تیاتر «جلیا»
تیاتریست، توده گیر و مردم گرا.



عزیز الله هدف

«هدف» میگوید:
«روزی هنگام بازی در نمایشنامه «گرسنگان» سیلی
محکمی به «حارس» زدم. چنانکه شنیدم چندین تن از
تماشاگران دشنام دادند. باشنیدن این دشنامها از
خوشحالی در پوست نمیگنجیدم.»

«هدف»

بازیگر بیسر و سامان تیاتر ما

هر کس در باره خودش نظری دارد و «عزیز الله هدف» با دیگر تیاتر، نیز در باره خودش نظری دارد. میگوید:
من آدم بیغرضی هستم. کاری به کار کسی ندارم و البته که از دیگران هم آرزو دارم که کاری بکار من نداشته باشند. دیگر گپی نیست. من اصلاً خوش ندارم کسی را از خودم آزرده بسازم و کاش که دیگران مرا هم نیاز دارند همین و بس.
واو راست میگوید. این هنرمند کم گپ و فرو تن که اندام لاغر و استخوانی دارد، مر دیست آرام و سر به زیر، در چشمهاش یک چیزی - شاید هم جلوه یک اندوه کهنه و ریشه دار - خوانده میشود و در پشت این جلوه اندوه، سادگی و بیساختی را خیلی خوب میتوان احساس کرد. یا اینکه من خیلی خوب احساس کردم.
رو برویم نشسته بود. صمیمی



در هر نقشی که درآید میخواهد هستی خودش را نگهدارد.

به نظر میرسید. از سگر تهایی و در به دری.
کی. دوی خودش یکی را آتش زد. «هدف» که در امروز و در لحظه چندین بار خودش را به سینه فرو برد و سپس گفت:
زندگی بیسر و سامانی داشتهام اصلاً روی خوشی زندگی بهم نشان نداده است. حالا یک مادر دارم که دیگر خیلی خیلی پیر شده، و یک برادر که پنج فرزند دارد. برادرم یک مامور رتبه هشت است. رو شن است دیگر که یک مامور رتبه هشت چه عایدی دارد. خوب، ناگزیرم که کمکش کنم تا بارش اندکی سبکتر شود.
«هدف» چهل سال دارد، اما هنوز از دواج نکرده است.
- احساس تنهایی میکنم. امیدی در دلم وجود ندارد. سرگردان - واضح است: بی پولی، بیخانگی هستم. کاملاً سرگردان.

هژده سال است که باتیتر

سروکار دارد.

در چل سالگی هنوز ازدواج

نکرده است.

در بیشتر از یک صد

بیست درام نقش بازی

کرده است.

ازینکه بازیگر تیاتر است

خوشحال نیست.

نویسنده و کارگردان میافزاید.
به نظر هدف بازیگران همواره به
کارگردانان خوب نیازمند هستند
میگوید:

من در میان کارگردانان تیاترما
احمد شاه علم و حمید جلیا را قویتر
و سودمندتر یافته‌ام اگر چه روشهای
این دو کارگردان از هم فرق دارد،
بایشم هر دو هنرمندان برجسته
بی هستند.

(بقیه در صفحه ۷۷)



«اصلا بازیگر یعنی چه؟»

گران نشان بدهم. درون شان را
باز نمایم، تا تماشاگران سرشت
این آدمها را بشناسند. تا خشم
تماشاگران علیه این آدمها برانگیخته
شود. متاسفانه بازیگران ما این
نقشهای «بد» را درست بازی نمیکنند
تادر نظر تماشاگران منفور معلوم
نشوند. اما من اینطور نیستم در چنین
نقشها برآستی به آدم شیرینی میدل
میشوم. خوب به یاددارم که روزی
هنگام بازی در نمایشنامه گرسنگان
سیلی محکمی به روی حارس زدم
چنانکه شنیدم چندین تن از تماشاگران
لعنتم دادند. با شنیدن این دشنامها
از خود شحالی در پوست نمیکنجیدم
برای اینکه برآستی آدم شیرینی
شده بودم و در آن لحظه توانسته
بودم درون این آدم شیرین را بر ملا
سازم. رسوا گردا نمش.

وقتی نقشی به او سپرده میشود،
شروع میکند تادر قالب این نقش
درآید حواسش را کاملاً برین نقش
متمرکز میسازد. گاهی این تلاش
و تمرکز به جایی میرسد که کارهای
عجیبی از سر میزند. میگوید:
روزی به راهم روان بودم و در
باره نقشی که بهم سپرده شده بود،
میانمیشیدم. چنان درین نقش
غرق گشتم که ناگهان مطابق متنی که
بایستی بازی کنم، چیخ بلندی
کشیدم. وبعد، به خود آمدم و شنیدم
دو نفری که کنارم راه میرفتند، با
همدردی میگویند: ها، بیچارگی
آدم را دیوانه میسازد!
با اینهمه، هدف در هر نقشی که
درآید، میخواهد خودش را، هستی
درونی خودش را نگذارد.

میگوید:
در بسیاری از تیوریهای تیاتر
نقش بازیگر مسأله مهم و پیچیده‌ای
را میسازد. من شخصاً برین باور
هستم که بازیگر نباید بازیچه دست
نویسنده و کارگردان باشد درست
است که نویسنده آدم را میافریند
و کارگردان به بازیگری این آدم
به روی صحنه میبرد. اما بازیگر
دیرین عملیه آفرینش بی تأثیر نیست
او هم چیزی میسازد و درین عملیه از
درون خودش چیزی بر سر ساخته

سه پس از نیمه شب بامن کار کرد
فردا روی صحنه رفت و نتیجه کارم
بد نبود.

به اینصورت، هدف به نمایشها
راه یافت و بازیگر تیاتر شد. او
همواره از کمکهای «بیست» با قدردانی
و سپاس یاد میکند از آن زمان
تاکنون در بیشتر از صد و بیست
نمایشنامه نقش بازی کرده است.
البته که نقشهای گوناگونی بوده
است.

پرسید مش:

درین میان از کدام یک از نقشهای
که بازی کرده‌ای، خوشتر آمده؟
با لبخند محجوبانه‌ای جواب داد:
از نقشی که در نمایشنامه
گناهکاران بیگناه بازی کردم، بیشتر
خوشم آمده است. برای اینکه این
نقش بیانگر زندگی خودم بود.
خودم را، خصوصیتهای زندگی
خودم را درین نقش میدیدم. اصلاً
مثل این بود که نقش آدمی را به نام
عزیز الله هدف بازی میکردم.

پرسید م:

ازین که بازیگر تیاتر هستی،
خوشحالی؟
گفت:

در گذشته‌ها خوشحال بودم.
ولی در حال حاضر خوشحال نیستم
اصلاً چرا خوشحال باشم؟ بازیگر
تیاتر یعنی چه؟
گفتم:

اگر فرضاً دوباره تولد شوی،
چهره‌اشته‌ای را انتخاب خواهی کرد؟
گفت:

نمیخواهم ما مورعالیر تبه دولت
شوم. خودم را قناعت نمیتوانم داد
که به کار بازرگانی بپردازم.
سخنهای دیگری هم گفت. گریز
هایی به اینسو و آنسو زد و سرانجام
این پاسخ فشرده را از میان جمله
هایش بیرون کشیدم:

باز هم بازیگر تیاتر خواهم شد!
«هدف» خوش دارد نقشهای
آدمهای شیرین و بد را بازی کند.
میگوید:

نمیخواهم این آدمها را به تماشا

از سالها پیش، هژده سال پیش
پایه تیاتر گذاشت. در آن هنگام، در
لشکرنداری یک دسته بازیگران
غیر حرفه‌ای زیر نظر وزیر محمد
نکبت تشکیل شده بود. هدف نیز
به این دسته پیوست. اما به زودی
این دسته از میان رفت و او خواست
درجمله بازیگران «پوهنی ننداری»
شامل شود. اگر چه در خواستش
درست پندیرفته نشده بود، اما او
هر روز میرفت برای تماشای تمرین
بازیگران و نمایش اصلی. روزها
گذشت و روزی فرا رسید که
نمایشنامه آخر سال روی صحنه بود.
آنروز در هنگام نمایش حادثه‌ای رخ
داد: «بیست» مطابق متن نمایشنامه
با خشم «حارس» را به سوی تیل
کرد. حارس افتاد و کمرش صد
دید. یا اینکه شکست. این حادثه
به جای خود، ولی لازم بود که نمایش
فردا ادامه یابد. چه کسی بایستی
به جای حارس نقش بازی کند؟

چهره تازه و ناآشنایی موجود
بود. هدف را برای این نقش
برگزیدند. ولی او که این نقش
را تمرین نکرده بود؟! پروا نداشت
هنوز بیست و چهار ساعت به نمایش
فردا باقی مانده بود. خودش میگوید:
آنروز تمرین را شروع کردم
و استاد مهر بان نظر اوف تا ساعت



کم کم و فروتن به نظر میرسد.

«یان فلمینگ» کسی که «جیمز بوند» را ساخت



یکروز «فلمینگ» به رستورانی دعوت شد . وقتی پا
به درون رستوران گذاشت ، نمیدانست که میزباننش
رئیس استخبارات نیروهای دریایی بریتانیا خواهد بود

تکسی که (یان فلمینگ) سوار
آن بود ، از جاده ها گذشت ، در
برابر رستوران مجللی ایستاد . امروز
کسی وی را به این رستوران مهمان
کرده بود ، ولی او میزباننش را نمی
شناخت که چه کس خواهد بود .
این ملاقات برای او کاملاً سری بود .
صبح یکی از آروزهای ماه می
۱۹۳۹ بود . آنروز یکی از افسران
برجسته نیروی دریایی تصمیم
گرفته بود که «یان فلمینگ» را درین
رستوران ببیند و باهش صحبت
کند ، حالا (فلمینگ) دیگر یک دلال
تجارتی بود .
هنگامیکه (فلمینگ) پول تکسی



وضع فوق العاده بود و (فلمینگ) یعنی (گادفری) اندرز های فراوان
حیرت زده نمیدانست که چرا در
بین این دو افسر بسیار عالی رتبه به دقت شنید .
در میان این اندرز ها یکی این
بود که سازمان های استخباراتی
به استعداد های ورزیده نیاز مند
است و لازم نیست که این استعداد
ها را احتمالاً در نیروی دریایی جستجو کرد
وی خود ش همواره چنین استعداد
ها را هر جایی که می بود ، پیدا می
کرد به کار می گماشت ، جانشین

در واقع همه این همه حوادث
با مقرری ادیوال جون گاد فری
به حیث رئیس بخش استخبارات
نیرو های دریایی ارتباط می یافت
زیرا (گاد فری) جای ادیوال
ریچنا لدهال را که در دوران جنگ
جهانی اول سازمان استخباراتی
فعال را در نیرو های دریایی به
جود آورده بود ، گرفت .
درین هنگام ادیوال هال هنوز
زنده بود و به رئیس جدید استخبارات
اول ، یکی از ورزیده ترین و تعیین

را پرداخت و به سوی دروازه
رستوران روان شد تا میزبان اسرار
آمیزش را ببیند ، هیچ نمیدانست
که موضوع صحبت چیست و این
نان چاشت وی را به کجا خواهد برد
آن روز وقتی پایه درون رستوران
گذاشت ، مردی را در انتظار خودش
یافت که سالمند به نظر می آمد
و ریش سفید و پاکیزه میداشت
قبلاً این مرد را خیلی خوب می
شناخت ، این مرد سالمند کسی جز
ادمیرال اوبری هف اسمیت نبود
این مرد برادر لئیس هف اسمیت
بود که از ستمداران بزرگ موسسه
تجارتی بود که (فلمینگ) در آن
کاری کرد . ادمیرال هف اسمیت
(فلمینگ) را به یک افسر دریایی
دیگر که مردی بلند قد بود و دریشی
خاکی رنگی به تن داشت ، معرفی
کرد ، این افسر دومی از اینکه (یان
فلمینگ) دعوتش را پذیرفته است
براز تشکر نمود و بیدرنگ دستور
داد که نان چاشت را بیاورند .

در سال ۱۹۳۹، هنگامیکه «فلیمنگ» به حیث دلال تجارتی کار میکرد، از طرف رییس استخبارات نیروهای دریایی بریتانیا به پست مهمی گماشته شد. در همین پست بود که دریافت وی اصلا برای چنین وظیفه‌یی ساخته شده است. در همین پست بود که فلیمنگ اندیشه‌های عجیب و غریبش را طرح میکرد افسران مافوقش را به حیرت غوطه ورمی ساخت.

در سال ۱۹۴۵، «لارد کیمسلی» برای او پیشنهاد کاری را با دستمزد سالانه پنج هزار پوند استرلینگ ارائه کرد. «فلیمنگ» در موافقتنامه ماده دیگری هم افزود که این ماده متضمن دوماه رخصتی در یک سال بود.

گرتین مردان سازمان استخبارات نیروهای دریایی بریتانیا نیایک دلال تجارتی بود که (کلادی سیرو کولد) نامیده میشد. در آن زمان (ادمیرال هال) که رییس سازمان بود، این مرد را به حیث معاون خودش مقرر کرده بود. بارشده و گسترش سازمان استخبارات (سیرو کولد) ارزشش خارق العاده بود. این مرد که سالها کار یک دلال تجارتی را کرده بود، تجربه فراوان داشت و دارای دوستان بسیار و ارتباطات ویژه‌یی بود.

(نارمن) وقتی موضوع را دریافت تعجبی نکرد و بر عکس آنرا خیلی جدی گرفت و با قدرتی که عادتش بود، آنرا بررسی کرد. سرانجام آنان پیشنهاد کردند که بهتر است با (مونتیگو نارمن) که رئیس بانک انگلند بود، صحبت کنیم.

(نارمن) وقتی موضوع را دریافت تعجبی نکرد و بر عکس آنرا خیلی جدی گرفت و با قدرتی که عادتش بود، آنرا بررسی کرد. سرانجام آنان پیشنهاد کردند که بهتر است با (مونتیگو نارمن) که رئیس بانک انگلند بود، صحبت کنیم.

ادمیرال، به نظرم مردی را که شما می‌خواهید یافته‌ام، نامش (یان فلیمنگ) است و در موسسه (رو ویتمن) کار می‌کند. هردو با خوشحالی دست دادند و گفتگو پایان یافت. بدینصورت در ماه جولای ۱۹۳۹ (یان فلیمنگ) در گروه احتیاط نیروهای دریایی سلطنتی به حیث افسر شامل کار شد و (ادمیرال گادفری) به او فهمانید که در صورت آغاز شدن جنگ، وظیفه او چیست. این وظایف خیلی بیشتر از وظایف یک معاون شخصی بود با اجرای این وظایف سرانجام (یان فلیمنگ) دریافت که برای همین وظیفه ساخته شده است.

ندرتین باره فکر کند.

در پایان صحبت (گادفری) به او گفت که باز هم برای صحبت درین باره در (بانک انگلند) به دیدن وی خواهد آمد، ولی (نارمن) رئیس بانک گفت:

نخیر، وقت شما با ارزشتر از وقت من است، من به ملاقات شما می‌گویم.

رییس استخبارات که دلالان تجارتی را درست نمی‌شناخت، می‌گوید:

من درین باره با (ادمیرال هف اسمیت) و (سیرو کولد) مشورت کردم و بار دیگر به سراغ (ادمیرال هال) رفتم و در مورد این پست خالی گفتگو کردم، سرانجام آنان پیشنهاد کردند که بهتر است با «مونتیگو نارمن» که رییس بانک تجارتی (بارنکرز) و آمر (بانک انگلند) بود، صحبت کنیم.

من درین باره با (ادمیرال هف اسمیت) و (سیرو کولد) مشورت کردم و بار دیگر به سراغ (ادمیرال هال) رفتم و در مورد این پست خالی گفتگو کردم، سرانجام آنان پیشنهاد کردند که بهتر است با «مونتیگو نارمن» که رییس بانک تجارتی (بارنکرز) و آمر (بانک انگلند) بود، صحبت کنیم.



«پیور بروک» دوست «فلیمنگ» «لارد کیمسلی» که «فلیمنگ» را که کمکهایش به وی بسیار بودند با معاش سالانه پنج هزار پوند و دو ماه رخصتی استخدام کرد.

هنرمندی که آبیازو دقیقه و پانزده ثانیه زیر آب



مصاحبه کننده :

محمد هاشم ارشادی

سی سال قبل در ده افغانان کابل در یک فامیل متوسطی چشم دنیا کشودم پدرم آنوقت در شهر کشت برق بحیث مامور فنی اجرای و طیفه میکرد آرزویش این بود که من به مکتب رفته و درس بخوانم و چنانچه وقتی من هفت سال داشتم مرا به مکتب نجات شامل ساخت و در تپیه لباس و ضرورتات مکتب من تاحد

دانشتم يك لقمه نان چطور بدست می آید دانشتم کار یعنی چه ؟ بلی همان سال پدرم پدرود حیات گفت و مرا با آرزوی ناانجام شده اش تنها گذاشت تنها بودم میبایستی کار میکردم لازم بود دیگر باکتا بود قلم و مکتب وداع کنم و از هم صنفی



۱۶ سال است او بادستکش های بوکس سروکار دارد

توان میگو شید من نمیدانستم کارچیسست و پیسه چطور بدست می آید و چطور مصرف میشود صرف خوش بودم مکتب میروم پدر و مادرم هم از رفتنم به مکتب احساسی خوشی میکردند و هر وقت چشم مادرم بمن می افتاد میگفتند پاشاه بسیار گر سینه و مانده است برایش نشان حاضر کنید هر تر و خشکی در خانه بود پیشرویم گذاشته میشد و من آنرا صرف میکردم تحصیلاتم را ادامه میدادم و پیش میرفتم تا به صنف نهم رسیدم در همین صنف بود که

عایم جداشوم سید پاشاه همینطور قصه میکرد و می گو شید گذشته هارا بیاد آورد و همین باعث میشد که او کنده کنده صحبت کند

سید پاشاه جوان میانه قدولی مرد یست قوی و تنو مند چشمانش درخشندگی بخصوصی دارد او ۱۶ سال است با دستکش های بوکس سروکار دارد برایش گفتم باز هم از خود قصه رسیدم در همین صنف بود که

در ابتدا نظر به تعصب خانوادگی نتوانستم برادری
آواز بخوانم اما درین اواخر این طلسم را شکستم.



آبیاز هم هستم و میتوانم دو دقیقه و پنجاه ثانیه زیر
آب بمانم و طول کانال قرغه را با آبیازی به پیمایم.



در بوکس شاگردها تربیه کرده ام . حاضر هستم با
هر کسی در بوکس و آبیازی مسابقه دهم و هم شاگرد
تربیه کنم.



درشکار هم بد نیست

بو کسر هم است و دودو مانده می تواند

در درام های مکتب حصه می گرفتیم - مسافرتها باعث شد زبانهای خار جی بی نان زندگی نمیشود در سال ۱۳۳۵ بریاست آریانا مراجعه کردم مرابحیت ستیورد استخدام کردند اما در طول دوره مکتب و در طول ماموریت خود در آریانا همیشه سه وظیفه داشتم. میگو شیدم خواننده شوم و مو سیقی بنوازم - آریانا کنتم و پوکس بازی نمایم یادم هست زمانی بوهنی ننداری فعالیت های هنری خود را تقدیم میکرد من گاه گاه در درام های مکتب حصه می گرفتیم - در آنجا ترانه میخواندم و بعضی اوقات در انترکت ها بمن حصه می دادند بازی بسراغ استاد سر آهنگ می رفتم و از او در حصه مو سیقی کمک می خواستم ایشان از هیچگونه مساعدت دریغ نمی کردند و اگر میگویم استاد در موسیقی سرانگ است غلط نکرده ام چه او بود که دستهایم را به پرده ها آشناساخت درین لحظه من او را متوجه خدماتش در آریانا نمودم. تبسمی کرد و گفت به بخشید من از هر طرف صحبت کردم موضوع اصلی ماند همانطور که گفتم در سال ۱۳۳۵ وقتی به آریانا به حیث ستیورد شامل وظیفه شدم چانس بامن یاری کرد تا خارج کشور سفرهای بنمایم.

مثلا در مدت کوتاهی من به جده

تهران - بیروت - امرتسر و بحرین مسافرت کردم و بدین وسیله تجاربی آموختم مردم را دیدم چگونه فعالانه کار میکنند و برای زندگی آرام شب و روز تلاش دارند من هم تلاش را از دست ندادم میگو شیدم در زندگی موفق شوم به سکی علاقه پیدا کردم در زمستانها به سکی بازی میپرداختم تا اینکه این سپورت را هم آموختم اما همه وقت بیادمو سیقی بودم.

خود ازدواج نمودم دخترم فعلا یازده ساله است و پسر کلانم هشت سال دارد و به صنف پنج درس می خواند اما ازدواج و اطفال باعث توقف سپورت و ورزش من نشد و در راه موسیقی و هنر مانعی برای رسم ایجاد نکردند من دایم در بهار آب

بازی میکر دم پوکس بازی مینمودم در زمستان سکی میر فتم و در اوقات فراغت میخواندم و مو سیقی می نواختم. در آریانا شای گردان زیاد تربیه نموده ام و یکی از آنها که موفق است اکنون یک دختر و چهار پسر دارم. معراج الدین نام دارد که فعلا در - سالهای ۳۹ و ۳۸ بود که با دختر ایدال فرانسه مصروف تحصیل می باشد.



به بازی سکی نیز علاقه دارد

در قسمت های اول صحبتیم گفتم که تعصب فامیلی باعث میشد تا من نخوانم و این تعصب در مورد رفتن برادری بیشتر بود بعد از سالها تلاش طلسم را شکستم فامیل را قناعت دادم که رادیو جای خوبی است آواز خواندن و موسیقی نواختن یک هنر است هنری که همه جا قدر میشود هنری که همه کس بان ائس و الفت دارد - هنری که تار و پود احساس و عواطف با آن بافته شده است - هنر یست خیال انگیز و همه پسند. آندوره ها گذشته است که مردم به هنر و مقام هنر مند به دیده تحقیر می نگر یستند. همینکه همه را قناعت دادم آلات مو سیقی را یکی یکی دیگر بخانه آورد و مو سیقی نواختم تا اینکه اکنون میتوا نسیم اکاردیون - طبله - بنسری، پیانو و تنبور بنوازم - برادری هم رفتم همین

خودم طول قرغه را میتوانم با آبیازی بروم و بر گردم و در زیر آب برای دو دقیقه و پنجاه ثانیه استقامت کنم. در بو کس هم شاگردانی (مثل غلام حیدر که محصل فاکولتیه زراعت است) دارم و باید بگویم که

خانواده ها نباید فرزندانشان را وادار سازند تا در رشته های مخالف میل خودشان تحصیل کنند.

گفتگوهای تیلیفونی و حکایت مردی که نمیدانست «فردا» چه وقت است.

«بشماشی» یک مرد خارجی در پسته خانه مرکزی و فرار او.



دوستی شکوه آمیزانه میگفت :

— نمیتوانم به کارم علاقه بگیرم صلا من برای این کار ساخته نشده ام. هر روز که میروم به سوی کار، مثل این است که سوی زندان بروم. بعد هم تمام روز را دقیقه شماری میکنم که چه وقت کارها تعطیل میشود که بروم بخانه. همینطور روزها در انتظار آخر هفته هستم. اصلا زندگی خودم را نمی فهمم.

لحنش صمیمانه بود و از چهره اش نومیدی و اندوه میبایرد. دلم برایش سوخت.

بعد، به یاد آمد که تعداد زیادی از مردم در کشور ما همینطور هستند و به کارهایی مشغول اند که هیچگونه علاقه ای به این کارها ندارند.

به نظر من یکی از علل این امر آن است که بسیاری از خانواده ها فرزندان شان را وادار میسازند مخالف میل خودشان در رشته ای که پدر و مادران شان میخواهند تحصیل کنند. شخصا دوستانی دارم که میخواهند معدن شناس شوند، ولی توسط خانواده های شان مجبور شده اند طب بخوانند. دوستانی دارم که میخواهند معلم شوند، ولی حقوق خواندند کسانی را میشناسم که آرزو داشتند در رشته پولیس تحصیل کنند، ولی حالا انجیر هستند. و اینان از کارهایشان ناراضی به نظر می آیند.

درست است که این تحمیلات اصلا از شرایط اجتماعی ما مایه میگردد، ولی چه خوب است اگر خانواده ها در باره باره آینده فرزندان شان بادیسه فراختری تصمیم بگیرند.



گفتگوهای تیلیفونی گاهی شکل مضحکی به خود میگیرد. امروز در دفتر کار دوستی نشسته بودم که تیلیفون زنگ زد. دوستم گوشه را برداشت و دفترش را معرفی کرد. بعد، گفت :

— نی جانم! اینجا هوایی ملکی نیست!

لحظی بعد، دو باره تیلیفون زنگ زده باز هم دوستم گوشه را برداشت و دفترش را نام برد. و بعد، باز هم گفت :

— نی، اینجا هوایی ملکی نیست! لحظه کو تاهی به گفته طرف گوش داد و مثل اینکه تیلیفون کننده با وجودی که دوستم دفترش را معرفی کرده بود، میپرسید که اینجا کجاست برای اینکه ناگهان با عصبانیت تقریبا فریاد کشید :

— آقا اینجا عا شقان و عار فان است!

و باز هم در دفتر خود مانده و دروید جالبی بود: تیلیفون زنگ زد و یکی از همکاران گوشه را برداشت کسی از آنطرف پرسید که مجله چه

وقت به بازار میبایرد. همکار ما جواب داد :

— بعد از لحظه بی کوتاه با شگفتی و عصبانیت فریاد کشید :

— آخر، فردا را نمیفهمید که چه وقت است؟!

طرف مکالمه پرسیده بود :

— فردا چه وقت است؟



ساعت سه و نیم پس از نیمروز بود. رفته بودم به پسته خانه مرکزی که نامه ای به بیرون کشور بفرستم.

ناگهان سروصدایی برخواست. دیدم که یکی از کارمندان پسته خانه بازوی مردی خارجه را به دست دارد و این مرد در تلاش است که

خودش را رها کند و از پسته خانه برآید.

به این صورت نزد یک دروازه برآمد و رسید. مرد خارجه ای چیزهایی میگفت و سعی میکرد خودش را رها سازد.



ازین مو ضوع خبر دایم .

باخو شخا لی گفتند :

حالا ما امید وار هستیم که ورزش در کشور ما سرو صور تی
میگیرد و ورزشکا ران روژ بهتری پیدا میکنند .

گفتم :

خدا کته که همینطور باشد .

گفتند :

آمین !



آشنا یی ازیک کشور خار جی نامه یی بهم فر ستاده و درضمن
سخنهای دیگر خواسته است برایش بنویسم که چند درصد از نفوس
کشور مان را زنان تشکیل داده اند و لا بد من نمیدانم چه جوابی بنویسم .
فکر میکنم بهتر است پاسخ بدهم که :
من هنوز تمام نفوس و طن خودم را به صورت دقیق نمیدانم .

دربانان برخی از سینما هاین تکنیک کهنه را

هنوز به کار میبرند .

ورزشکاران و گفته های صدراعظم درباره

ورزش .

آیا میدانید چند درصد نفوس کشور مان

را زنان تشکیل داده اند ؟

«فیروزخان» برای بزکشی به افغانستان

می آید .



شنیدیم که فیروز خان باز یگر سینمای هندی به افغانستان
میاید و در اینجا فلمی تهیه میکند .

ظاهرا این بازیگر که فلم سوارکاران را دیده واز بزکشی خوشش
آمده است ، میخواهد در فلمش صحنه های ازین ورزش ما را
بگنجا نلو خو دش هم نقش بزکشی را بازی کند .

اما کار مند پسته خانه رها یش نمیکرد . نا گهان تلاش مرد خارجی
بیشتر شد . چند مشتی به سوی کار مند پسته خانه حواله کرد ، پرده
در کنده شد و مرد خار جی خودش را از دروازه به بیرون انداخت . روی
زینه ها نتوانست توازن خودش را نگه دارد به شدت به زمین خورد .

ولی باشتاب بر خاست و فرار کرد .

کسی چند بار فر یاد زد :

پولیس !... پولیس !... !

اما پولیسی در آنجا وجود نداشت .

یکی از کار مندان پسته خانه به دنبالش رفت .

حاضران هر چند ازین وآن پرسیدند که مرد خار جی چه کار
کرده است ، کسی جوابی نداد .



رفتم که فلمی را تماشا کنم فلم تازه شروع شده بود که پایه سالون
سینما گذاشتم . در بان که در عین حال کار رهنمایی را هم انجام میداد
تکتم را گرفت و مرا به سوی یک چوکی رهنمایی کرد .
فکر کردم که پارچه تکتم را خواهد داد . اما در چشم بهم زدن نا پدید
شد .

فکر میکردم که این تکنیک کهنه را در بانان سینما به دور انداخته اند ،
ولی امروز در یافتم که هنوز وجود دارد و به کار میرود .



صدر اعظم در خط مشی خودشان چیز هایی هم در باره وضع ورزش
گفته اند که نمودار توجه شان به این پدیده مهم ورزشمند اجتماعی
تواند بود .

امروز به چند تن از ورزشکاران برخورد کردم خوشحال و سر حال بودند
گفتم :

گپی شده ؟

گفتند :

خبر نداری ؟

پرسیدم :

چه چیز را ؟

جواب دادند :

صدر اعظم صاحب در خط مشی شان در باره ورزش هم گپ زده اند .

گفتم :



آهنگ شبا ویز

در چنین لحظاتی که او از گذشته اندوهگین، از آینده ما یوس و از چهره حادثه جدیدی پرده بر می دارد، حادثه ای که کوچکتر از مصایب دارد، حادثه ای که بزرگتر از مصایب

وارد پیشین نیست... و او اکنون در شش جهت خود جز ظلمت و تاریکی نمی بیند و هیچگونه امیدی برای یک و یاری ندارد.

او نخست از طرف اعضای خانواده

و اهل قریه به نحو بیرحمانه ای - رانده شده و به تنهایی تامین زندگی دودختر تیره روز خویش را بدون گرفت... اما دیری نگذشته بود که بر یکی ازین دختران فاجعه غیر

منتظره ای وارد آمد و اکنون هر دو بدبخت و هر دوتیره روز اند و سخت نیازمند همدیگرند. این حادثه

در میان آنان فاصله ایجاد کرد که مادر بدبخت خشمگین است و دختر بیزار از مادر. گفتگوی میان آنان در نمی گیرد و چشم یکی بر چشم دیگری

دوخته نمیشود، با اشاره و حرکت سرد باهم مفا همه مینمایند و همینکه بر چشم یکدیگر مینگرند، ناگهان سر بر زیر می افکنند: و سپس احتیاجی

شدیدی را وادار میسازد تا از نزد آن دیگر دور شود و بدین سان گفتگو میان شان صورت نگیرد.

آیا میتوانم آنچه را که بین هر دو وجود دارد به رابطه طبیعی ما در بدبخت و دختر محزون تعبیر نمایم؟ آیا خواهم توانست آن رابطه مودت آمیز عاری از تکلف و ریایی را که

قبل ازین حادثه در بین ما وجود داشت، تاحدی اعاده نمایم؟ آیا خواهم توانست قبل از هر چیز

دیگر این موضوع را برای خود روشن سازم که ما اکنون در کجا ایستاده ایم و کجا میرویم و مادر ما که اینطور با لحنی ای قاطع و عباراتی موحش بر ما امرو نمی بیند و موقعی برای گفتگو و مناقشه نمیکند، از ما چه می خواهد؟ این موضوعی است که باید

تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد، با دو دختر خود آمده و منادی یکی از شهرهای کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه در خانه های مأمورین بحیث خدمه استخدام میگردند. زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک گوید و دخترانش ناگزیر این تصمیم او را می پذیرند و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج گردیده، شا مهاجران بیک از دهات مجاور میرسند.

آیا زیبا و دوست داشتنی نیست؟ چون متوجه شدم دیدم مادرم است و بر روی که من نظر میکنم، چشم دوخته و بدون تردید عواطف و احساساتی که مرا در خاطر خود داشتند قلب اورانیز مملو ساخته بودند. از او پرسیدم: چرا درین آفتاب سوختن نشسته ای؟

پاسخ داد:

میخواستم چشمان خود را با دیدن چهره های زیبای شما روشن بسازم.

و آنگاه بسرعت از جا برخاست و کوشید عقده ای را که در حال منفجر شدن بود، همچنان نگه دارد من نیز بهت زده از جابر خواستم و خواهرم را که هنوز بیدار نشده بود و مادرم را که میخواست بسرعت از بام فرود آید از نظر گذراندم و در دربار این دختر مایوس و این زن تیره

بخت اندیشیدم و از خود پرسیدم که کدام یک ازین دو بیشتر سزاوار دلسوزی و تسلیت اند؟ و کدام یک بیشتر بر من حق دارند تا بکشمکش برخیزم و لدا ریش دهم؟ هر دو بکم احتیاج داشتند، هر دو نیازمند تسلیت بودند.

گویی تمام چیزهایی که پیرامون ما جریان داشت، مرا از اعماق خوابی که غرق آن بودم باصرار فرامیخواندند و کم کم به بیداری نز دیکم می ساختند ولی بدون آنکه زندگی را تمثیل نمایم بازندگی مواجه بودم و بدون آنکه احساس نمایم نشاط و مسرت را -

استقبال میکردم، سپس تمام - خفیفی روی شانه خود حس کردم و همینکه در اثر آن چشم گشودم، کبوتری را دیدم که از ترس پریده و هنوز اوج نکرده باوضع خیلی

زیبار گوشه اومی نشیند و من در حالیکه گفتگوهای پیشترم با خواهرم در خاطرم زنده شده و قلبم را از عشق و روح را از تاثیر مالا مال ساخته است، بسوی او نظر می افکنم:

دیگر پیکر خسته اش باسایش گراییده، قلب بیقرارش آرام گردیده روح بیتابش سکون پیشین خود را بازیافته و احساس راحت، پرده تاریک اندوه عمیق را از چهره اش زدوده است و طراوت رویش چون

شادابی گلپایی که در پرتو نخستین انوار بامدادی و در آغوش شبنم صبحگاهی میشکند، پرکیف، درخشان و لذت بخش بنظر میرسد، طوریکه از دیدن این چهره پر نشاط و پر طراوت چشم روش میشود، عقل گرویده میگردد و قلب لذت میبرد.

من در حالیکه با حیرت و تعجب و احساس لذت چشم بر روی او دوخته بودم، ناگهان از عقب خود صدای محزون پر از مهر و شفقتی راشنیدم که میگوید: نگاه کن... نگاه کن... خوب برویش نگاه کن...

درباره آن خوب بیندیشیم و برای دریافت آن جدیت بخرج دهیم. بنا برآن باید از عقب مادرم بروم و با لطف و مهر بانی، صمیمانه از وی - سوال نمایم تا آنچه رکه در دل دارد دریابم و سپس درباره آینده بیندیشم یعنی درباره اینکه بعد از آن چه کاری باید انجام دهیم.

در حالیکه تمام این تصورات در مغزم میجو شد، نمیتوانم چشمان خود را از چهره خواهرم بردارم فکر میکنم خواهرم نیز هنوز در جهانی سیر میکند که لحظه ای قبل من نیز در آن قسم میزد. هنوز - حرارت آفتاب و خشونت زمین را احساس نکرده و به تردد مرغان خانگی پی نبرده و از فضای نشاط انگیز پرغو غایی که پیرامونش را فرا گرفته، بیخبر است.

سنگین و آرام از جابر خاستم تا بصبح خویلی فرود آیم و مادرم را بجویم. خیلی زود اورا یافتم در گوشه ای نزدیک زینه نشسته بود و با انگشتان خود روی خاک بازی میکرد از وضع بهت زده اش چنین معلوم میشد که با اندوه بزرگی رو برو است و یا خاطره و درگم شده ای را جستجو میکند. آهسته نزد یکش رفتم و بارامی دست خود را بر سرش کشیدم و شوخی کنان پرسیدم: - این چه بازی است که در آورده ای؟ چرا از من دعوت نمیکنی تا درین بازی شریکت باشم، چرا که این بازی بایک نفر درست انجام نمیگیرد...

اندوهناک سر خود را بلند کرد و گفت:

دخترم آیا معتقد هستی که من بازی میکنم؟

گفتم: پس چرا با انگشتان خود اینطور خاک را زیر و رو میکنی؟ بعد از آن بدون آنکه مقاومت نماید بجایش استاده کردم و بگوشه

ای از صحن خانه بروم که تسرد میمانان در آنجا کم بود، دیدم که ملا خود را در اختیارم مگذار و اندوه عمیق و محبت نیرومند ما در پیش پر چهره گرفته اش نمودار میگردید. بقیافه اش سا دگی طفلانه می بخشید.

نیروی عجیب در خود یافتم احساس کردم گویا من (زهره) مارم و او دخترم (آمنه) است، و آنگاه با صوت و الهجه ای مادرانه بدون کوچکترین تکلف از او پرسیدم:

- چه میخواهی؟ و چه میخواهی بکنی؟ و ما را بکجا میبری؟ در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود پاسخ داد:

- چیزی نمیخواهم بکنم، نمیدانم شمارا بکجا ببرم: فقط میخواهم هر دوی تا آنرا ازین شهر شوم دور بسازم!

- اما بکجا؟
- خواهیم دید:
- چه وقت خواهیم دید؟
- نمیدانم:

- باید بدانی که لازم نیست سه زن اینطور قریه بقریه آواره بگردند و از خانه این ملک بخانه آن دیگر پناه ببرند...

- پس چه مشوره میدهی؟
- اگر از شهر متنفر شده ای و با اساس آن ما را از خانه هائی که به امن و آرامی در آن حیات بسر میبردیم دور ساختی...

در اینجا لرزهای شدید وجودش را تکان داد و با خشونت و غضب گفت:

- کدام امن و کدام آرا می: پس تو هنوز اطلاع نداری:
- اطلاع دارم:

پس معلوم می شود او را جرات بخشیدی تا این موضوع را برایت بگوید: مگر گناهی که مرتکب گردیده و کثافتی که بدان آلوده گردیده بود کافی نبود که خواست ترا هم شر یک خسود

گرداند!

به ملایمت گفتم:

- اکنون او را در همان حال خودشی بگذار، بیابه اصل موضوع بسر گردیم:

اگر از شهر متنفر شده ای و به اساس آن ما را از هر کاری که با استفاده از آن تا مین معشیت می نمودیم جدا ساختن، نظر من اینست در یکی ازین قریه ها در نزدیکی ازین تو انگران برای خود کسار پیدا کنم.

درین باره خیلی فکر کردم، اما هیچگونه راهی برای آن نتوانستم بیابم: زیرا زن تاز مانیکه در تحت حمایه پدر و یا برادر و یا شوهر قرار دارند داشته باشند، نمیتواند در مصونیت حیات بسر برد و او را زندگی خود را رو براه سازد.

اما که پدر یا برادر و یا شوهر نداریم:

- بلکه کسی وجود دارد که ما را حمایت کند و قریه ما که از آن رانده شده ایم بهترین پناهگاه برای ما ست و ما باید بسوی آن برگردیم. هرگاه در آنجا برسیم آنانیکه بر ما جفا کردند و ما را از آنجا راندند، پی خواهد برد که راندن زنان و دختران از عایله امری ننگین و خجالت آور است ازیرا زن باید مستور بماند، مورد احترام قرار داشته باشد و مصونیتش تا مین گردد.

- پس میخواهی بهمان حیات دشوار و طاقت فرسایی برگردی که در بین آن قوم بسر میبردی قومی که جز بنظر حقارت بسویت نمیدیدند و جز به اکراه، عطف و قتی مبد و لست نمیداشتند و جز با استهزاء با تو حرف نمیزدند و مهر بانی های شان بدتر از تمسخر بود؟

- آری! تحمل تمام این چیزها سهلتر از آنجیزی است که دچارش گردیدیم اتمام اینها آسانتر است از آنچه ممکن است در صورت تعقیب زندگی فعلی خویش دچار آن گردیم

آخر ما برای این نوع زندگی آفریده نشده ایم و آن زندگی شایسته امثال ما ست. دیگر آن عوا ملی که انگیزه بر خورد خشونت آمیز و ما یه استهزاء دشمنان و خانواده و اعراض اقارب ما میگردید و ما یه استهزاء دشمنان و دوستان میشد کاملاً از میان رفته و از مفاصله گرفته است. هرگاه ما بقریه خود برسیم برخی از مردمان مدتی بعضی از مسایل مربوط بمارا بخاطر خواهند داشت، اما بزودی آنرا فراموش خواهند کرد و ما را نیز از یاد خواهند برد... و ما بزودی زن کسی پیشین خود را در آغوش خانوادہ باز خواهیم یافت و گرچه در دشواری اما در مصونیت خواهیم زیست

- میخواهی پای پیاده باین قریه برسیم، از یک قریه بقریه دیگر انتقال کنیم، یک شب اینجا پناه ببریم و روز دیگر آنجا... تو خیلی به عجله ما را بسفر کشاندی و ما نتوانستیم حال و متاعی را که بر ای خود گرد آورده بودیم با خود بیاوریم و تمام آنها را در خانه هائی که مصروف کار بودیم گذاشتیم!

- بزودی خواهی دید که هیچگونه تکلیفی نخواهید دید و هیچگونه اذیتی برای تان نخواهد رسید...

تا هنگامی که کسی برسد ما را بقریه خود ما برساند درینجا باقی خواهیم ماند.

- این کار چگونه میتواند ممکن باشد؟
- صبحگانها اطلاع یافتیم که امروز در بازار دهکده، مردمان اطراف گردمی آیند، میخواهم بین مردمان و فرو شدندگانی که در آنجا جمع میشوند بجستجو پردازم، شاید -

مردی ازانی را از اهل قریه خود و یا قرای مجاور آن بیابم و توسط او نامه ای با اقارب مان میفرستم، امید است تا آخر هفته برادرم اینجا بیاید و ما را به زادگاه مان انتقال دهد.

«باقی دارد»

کوچنیاں اوپہ آزا ادههوا کے مشغولاوی!

لوبی د کوچنیاں اوپہ روحیہ کی خومرہ اغیزہ لری!

داخکہ چہ بدغو سیمو کی لہ یوی خوا
ہم میندی او پلرونہ اوہم دکورنی۔
نور غری دا مشکلات او پراہمو نہ
لری چہ نشی کولی پرتہ لہ کارہ ژوند

وکری بنخی د نارینہو پہ شان دی
تہا پی دی چہ لہ کورہ بہر پہ کار

لکیا شی او چہ پہ کار لکياشوی د
کوچنیاں دہرینہو پوہننہ منخ

تہ راخی ہمدہ وجہ دہ چہ ہغوی خپل
کوچنیاں پہ کور کی پرین دی اوپیا
خی چہ کار وکری بنایی دا میندی
دومرہ پی انصافہ ہم نہوی چہ خپل

کوچنیاں یواخی پرین دی دا منو چہ
بنایی دا میندی یوشمیر نوری بنخی
ددی لپارہ پہ چوپہ ونیسی چہ
ہغوی پی کوچنیاں وساتی او ہغوی

مشغول کری۔ خولدی خبری سرہ دا
پوہننہ ہم منخ تہ راخی چہ کوچنیاں
لہ یوی خوا مورنی مینی تہا دی
او لہ بلی خوا ہم بنایی ہغہ میرمن

چہ ہغوی ساتی دی تہا پی ووخی چہ
یواخی پی دکور پہ خلورد یوا لی
کی وساتی او دا اجازہ ورنکری چہ
لہ کورہ بہر ووخی بنایی لہ

مسؤولیتونو خخہ ویرہ لری او بنایی
ہم چہ دا سپار بنستہ پی شوی وی
چہ کوچنیاں پری نردی چہ لہ کورہ
ووخی خولہ یولہ پینہو او حوا دلو

سرہ مخامخ ونگرخی نو د لہ پہ
سا دہ توگہ میندی لہ کوچنیاں
سرہ خہ کوی لہ یوی خوا خو پہ خپلہ
لہ ہغوی سرہ داجفاکوی چہ لہ

سرہ مرستہ وکری چہ خنکہ دطبیعت
پہ غیرہ کی خپلی لوبی وکری اوخپل
تفریحات سرہ ورسوی۔

دغہ دلہ وسواسی میندی ددی پہ
خای چہ د خپل کوچنی داطبیعی ایتیا
لری کاندی اوہغوی تہ ددی زمینہ
برابرہ کری چہ پہ طبیعت کی لہ
آزادی ہوا خخہ استفادہ وکری
ہغوی رتی او کوچنی رو ح پی پدی
خپہ کوی چہ ولی لہورہ دہاندی تللی
دی۔ ہغوی ہمو ددی خبری خہ خیال
نہ ساتی چہ کوچنیاں دغہ کار تہ جدی
ایتیالری، ہغوی باید چہ لوبی وکری



کوچنیاں پہ آزادہ ہوا کی لوبو تہا ایتیا لری

او د خپلو ہمزولو سرہ دطبیعت پہ
لمنہ کی غورخی برخی ولری اوہرہ
خوا وگرخی۔

ہغوی لہ بدہ مرغہ کوچنیاں د
ایارتمانو اودصنعتی سیمو پہ قفس
وزمی فضاکی ساتی اونہ پرین دی چہ
د خپلی خوہنی سرہ سم تفریحات

ولری ہغوی، یعنی کوچنیاں دصنعتی
سیمو پہ شرایطو کی ژر تنگی پری او
نشی کولی چہ ددغسی سیمو لہ
بندیزونو سرہ توا فق پیدا کری۔

ددی پوہننہ سم خواب بہ داوی
چہ کوچنیاں کہ ہر خومرہ زیا تہ
تفریح وکری او داتفریح پی دطبیعت
پہ آزا دہ او لہ فیض نہ دکہ غیرہ
کی وی ہغومرہ ہم د ہغوی پہ روحی
وضعہ کی ژورہ اغیزہ کولی شسی
یوہ کورنی کہ ہر خومرہ د یوہ کوچنی
لپارہ بنہ اوپہ زہہ پوری وی، اوکد
یوی کورنی غیرہ ہر خومرہ ہم
کوچنی لپارہ لہ تنوع خخہ دکہ وی
او د تودی مینی غیرہ او زانگو وی
خو بیا ہم نشی کولی چہ لہ خپلو
لوبو اوطبیعی تفریحگانو خخہ دہغی

لکہ چہ خرگندہ دہ تفریح او پہ
آزا دہ ہوا کی لوبی دکوچنیاں نو پہ
روحی وضعہ کی خورا ژورہ اغیزہ
لری او دا اغیزہ یواخی پہ رو حی
لحاظ او وجہ تر کتنی لاندی نہ نیولہ
کیری بلکہ ہمدہ شان ہم دکوچنیاں
پہ جسمی و دہ کی پی اغیزی
روہانہ دی۔ دیرو میندو تہ داخبرہ
دپوہننہ بنہ غورہ کوی او وایی چہ
کوچنیاں پی سمہ و دہ نکوی پہ تیرہ
بیا ہغہ میندی دا پوہننہ طر حہ
کوی چہ دلویڈیخو صنعتی قولنویہ
شرایطو کی ژوند کوی اوداخبرہ
بیخی یوہ ثابتہ خبرہ دہ چہ صنعتی
قولنی لکہ د نارینہ واونشو پہ شان
اوبنایی لہم زیات کوچنیاں ستومانہ
کوی او ہغوی لہ سالمی و دی خخہ
اوی او دا خبرہ د ہغوی پہ و دہ کی
ژورہ او ناوہ اغیزہ لری۔ یوشمیر
دغسی میندی پی لدی چہ دی خبری تہ
پام ونیسی چہ کوچنیاں پی لوبو
او تفریح تہا اہہ لری ہغوی د
ایارتمانو نو پہ شرایطو کی ایسارساتی
اونہ پرین دی چہ د طبیعت لہ فیض
نہ دکہ غیرہ خخہ استفادہ وکری او
پدی توگہ خپلہ رو حی او جسمی
ودہ حاصلہ کاندی۔

پہ گتہ سترگی پتی کری۔
دیرو خخہ میندی او پلرونہ لا
لدی خخہ دوبری احساس کوی چہ
کوچنی پی طبیعی تفریحات وکری
او یا خود طبیعت پہ آزا دہ ہوا کی
پہدغو لوبو لیکاشی، ہغوی دیرزیات
وسواسی وی او فکر کوی ہمدہ چہ
کوچنیاں پی پہ آزا دہ ہوا کی وگرخی
نارو غان کیری او دا پہ خپلہ یوہ نہ
جبران کیدونکی ضایعہ دہ۔ اوہن ددی
خیال ہم ورسرہ نشستہ چہ لہ ہغوی

یو کوچنی خورا زیاتہ خوہنی
احساسوی کہ مور او پلار ہغہ
پرین دی چہ پہ خپلہ خوہنہ د طبیعت
پہ غیرہ کی لوبی وکری، وگرخی
او تفریح وکری، دا د ہغوی بیخی
طبیعی ایتیا دہ او لدی سرہ مینہ
او شوق لری۔ او د ہمدی لپارہ ہم
دا پوہننہ منخ تہ راخی چہ کوچنیاں
خومرہ لہ تفریح او لوبو سرہ دیوی
ایتیا پہ دود رو غبی کوی۔

مرغلری

د وینښ زلمیانو د ملی نهضت یاد کار



عبد الله بختانی

په دغه نامه یو کتاب خو ورځی
د مخه ادارې ته راوړ سید چه تر کتنې
لاندې و نیول شی او نظر پری څرگند
شی.

نوموړی کتاب چه دخیر نوال
عبدالله بختانی د منځو رواشعرا رو
مجموعه ده په کوچنی قطع ښکلی
صحافت او غټو تورو سره چاپ
شویدی.

د «مرغلری» مجموعه د خیر نوال
بختانی د «ابرو بهاری» (چه دده ددری
اشعارو مجموعه ده) په شان په خپل
زیار اهتمام اولکښت سره چاپ
شوید. ښاغلی بختانی د دغی
مجموعه د مقد می په یوه برخه کی
داسی لیکلی دی: «زه ویاړم چه دا
اثر په داسی وخت کی له چاپه راوځی
چه د یونسکو په بلنه، نړۍ د کتاب
بینا لمللی کال، زمانځنی.

ډیر ښه وشو چه زه خوار کی هم
په دغه جهانی ثقافتی خدمت کی
شریک شوم او...»

دا مجموعه چه ښکلی او په زړه
پوری انتقا دی اجتماعی او ادبی
توقی لری دښتو ادب نو میا لی
لیکوال او شاعر «خا دم» هم یوه لڼده
مقدمه پری لیکلی ده. چه ددغی
مقدمه په یوه برخه کی نوموړی
مجموعه ته داسی کتنه شویده.

«... هغه دبلې دنیا تصویر و او

تعبیر!

وخت په وخت ونه ایستل شی ښایی
داسی ناوړه نتیجی منځ ته راشی چه
کوچنیان له ژوند څخه وباسی.

نو د لڼه څه باید وشي داسی
فکر کیږی چه کوچنیان باید ډیر
زیات د طبیعت لمنی ته وویستل شی او

هغوی دی له طبیعی ښکلا وو او پښو
سره آشنا کړی شی دا د هغوی په
روحي او جسمی وده باندی ډیری
ژوری اغیزی لری او ددی موجب
گرځیدلی شی چه د هغوی روزنه له
یوی خوا په ښه وجه ترسره شی او
هم د هغوی په روغتیا کی ډیر ښه
تأثیر وکړی. البته له کوچنیانوسره
په آزا ده هوا او له کوره بهر لو بی
یوڅه مشکلات هم لری او ښایی چه
میندی سه تو مانه هم کاندی خو دا
خبره ددی سبب گرځی چه هغوی بیا
وروسته د هوساینی احساس وکړی
میندی باید ټولسی هغه لاری چاری
چه کوچنیان یی ښه وده وکړی. هم
په روحی او هم په جسمی توگه
اومیندی داپازه لری چه هغوی
کوچنیانو ته ددی لارښوونه وکړی
چه له طبیعت او آزا دی هوا څخه
ډیر ښه استفادو کړی میندی او
پلو رنه تر هر څه پو مبی دیوه ښه
اولاد، دیوه ښه نسل دپالنسی او
روزی لپاره دا کار باید وکړی او هم
دا اړتیا لری چه داکار وکړی.



کوچنیان له طبیعت سره زیا ته
مینه لری



د ادمور وظيفه ده چه کوچنیان آزاد
لو بوته وهڅوی

مورنی مینی څخه یی بی برخي گرځوی
او تل همدا چه هغوی له سا لمو او
طبیعی تفریحاتو څخه بی نصیبه کوی.

پداسی حال کی چه کوچنیان لکه
هماغسی چه وویل شول په آزا ده

هوا کی لو بو او تفریحگانو ته اړ دی
او که دا طبیعی اړتیا یی لری نشی
ممکنه ده چه هغوی له ناوړه عواقبو
سره مخامخ وگرځی لکه چه مخکی هم

وویل شول ډیر ځله میندی لدی
څخه ویره لری چه که په آزا ده هوا
او د طبیعت په غیبه کی خپل کوچنیان
مشغول کاندی ښایی چه بیا له پښو
سره مخامخ وگرځی. پدی معنی چه

هغوی له کومه ځایه ولوړی. په ډېرو
اونورو شیانو سره خوږشی او یا
خوږی هم نور کوچنیان دلوبو په
اوب دو کی و هی او ورقي. پداسی
حال کی چه دا ډیر نا وړه درکدی

او اوسنی د کوچنیانو روزنه دا حکم
کوی چه کوچنیان څه د طبیعی او

څه دغیر طبیعی پښو څخه بایدونه
ویرول شی.

ځکه که هغوی له پښو څخه وویرول
شی نو دا گومان کیدی شی چه دهغوی
سالمی روزنی په لاره کی خنډونه پیدا
شی.

له بلې خوا بیا هم که کوچنیان په
تیره بیا د صنعتی سیمو په شرایطو
کی له اپارټما نونو او کورونو څخه

خو د بلبلو په ژبه!
سبا دی، هیله در حمت باران
او مرغلری!

نور ته ژاړم، منی، بز کشی،
میراث نیمگړی درس!

رښتیا چه بلبلی همدغسی وایی،
په بهار کی خزان وینی.

.. شاعر د بلبلو په ژبه ویږی
او پوهیږی.

... داڅوک دی چه دومره نفیسی
او ظریف لکیا دی؟

له سره رو ده، د بختان د کلی
د پښتان له تو کومه، دافغان بچی، د
خدای بنده!

چه دویښ زلمیانو په نهضت کی
د بلبلو په ژبه گویدلی ((.....))

نو موړی مجسو عه چه
«خدایی خد متگار» ستر مشرفخر
افغان عبد الغفار خان
مهربان زړه ته، چه دانسا نی مینی
او افغانی ورو ورو لی له ارمانه ډک
دی، په مینه اهدا شویدی.

ددغه ډول کتابونو خپرول زمونږ
دگران هیواد داو سنی و ضعی له پاره
ډیر گټور تما میږی ځکه چه زمونږ
یو زیات شمیر هیوا دوال ددغه راز
لیکنو دلوستلو سره مینه او علاقه
لری او په ښه شان مفکو ره تری
اخیستلای شی دا چه محترم لیکوال
په دی بریالی شویدی چه علمی

پاتی په ۷۸ مخکی

کاتیا

خو شپي وی اتریشس وال منهدس
چه نوی ماته راپیژندل شوی و، په
کافی کی زموږ میز ته راته. زیاتره به
چه موږ یو دوه تنه ملگری سره
ناست وو، هغه راته اجازه به یی
غوښته او زموږ د میز خوا ته به
کیناست او کله به یی له موږ نه د
پارسو د لغتو نو ماته پوښتله. ځکه
غوښتل یی چه پارسی ژبه زده کړی
لدی کبله چه په خوبهرنیو ژبو
پوهیده، په تیره بیا تر کی ژبه چه
ادعایی کوله دمورنی ژبی بهشان یی
زده ده، نود پارسی د ژبی زده کړه
هو مړه ورته گرانه نه ده.

ظا هرا یو څیر هلی او د جلدی
خیری خاوند و، غټ سر او ژوری
آبی سترگی یی در لو دی. لکه چه
ددانیوب دسیندر رنگ یی په سترگو
کی خلیلدی وی. سور رنگ یی درلود
او خرچک وینستان یی دات تندی
شاو خوا ته شنه شوی وو. دد رڼو
حرکاتو او روغی رمهی بنی څخه یی
پیاوړیتوب او روغتیا څخیده.

خودهغه جوړښت له هغه غم
جن حالت سره چه په سترگو کی یی
لیدل کیده توپیر در لود. له عمره
یی خلویښت یا زیات کلونه تیریدل
خوسره لدی همخوان ښکاریده. تل
جلدی او چوپ و داسی لکه چه هوسا
او بی له شخړو ژوند یی تیر کړی
وی اودښیء سترگی خواته یی د
پرمهاریښه لیدله کیده چه ماگو مان
کاوه د منهدسی د کار او یا دلا رو
دجوړښت په اوږدو کی به یی د
سترگی څنډه د ډبري او یاغره د
چاو دنی له امله ټپي شوی وی.

هغه ادبیاتو ته ډیره مینه ښودله
اودهغه خبره یو حالت اویاغبرگونی
شخصیت پکی و، چه دورخی له خوا
به په منهدس بدلیده او سر به یی
د ریاضی په فور مو لونوتودو اود
شپو له خوابه شاعر شو او یا به یی
د شطرنج په لوبه وخت تیراو. .
یوه شنه زه یواځی د میز شاته
ناست وم کا ته می چه اتریشس وال
منهدس راغی او اجازه یی وغوښته

«صادق هدایت» هغه ایرانی نامتولیکوال وچه بی له شکه د گاونډیو
هیوادو په ادبیاتو اکی خپله اغیزه لری د هغه ادبی شخصیت دومره
ژوره اغیزه له ځانه پرېښی ده چه هیڅوک ترینه انکار نشی کولی. او
دیوه ایرانی لیکوال خبره. . هغه دیوه سیوری په شان زموږ تر منځه ژوند
وگر او د هماغه سیوری په شان هم ورک شو خو داسی سیوری چه
پراختیا یی موږ نشو هیرولی

ددی لپاره چه دښتو ژبی لوستونکی ددغه ستر لیکوال له
آثارو سره لږ څه بلدتیا پیدا کړی کاتیا نومی داستان یی ژباړل شوی
چه ستاسو له نظره تیریری.

اویا د میز شاته کیناست. له ښه
مرغه هغه شپه له ملگرو څخه چا
زموږ پته وانه خیسته موږ یواځی
پاتی شولو او خو شپیی مو موسیقی
واو ریده بی لدی چه خبری سره
وگر.

ناڅاپه ارکستر یوه روسی نامتو
سندره «استینکارازین» شروع کړه
پدی وخت کی ماله درد او کیف سره
اغیرل شوی حالت د هغه په سترگو
او ښه کی ولید لکه چه هغه هم لدی
ټکی سره مخامخ شو او یایی د زړه
خوا لی ته اړتیا وموندله په بی پروا
حالت سره یی وویل: «پوهیږی زه
لدی موسیقی سره نه هیږیدونکی
یا دگار لرم. هغه یا دگار چه په یوی
ښځی او زما د خوانی دافسوسونو
په یوه خاص حالت پوری اړه لری
«خو دا ساز روسی دی.»

«پوهیږم، ما داسارت دژوندیوه
دوره په روسیه کی تیره کیده. .
«ښایی د ۱۴۱۹ کال دبین المللی
جگړی په وخت کی اسیر شوی
یاست.»

«هو کی، د جگړی په سر کی زه
د صربی په جبهه کی وم وروسته له
روسا نو سرب په جگړه کی اسیر شوم
پوهیږی داسارت ژوند هو مړه په
زړه پوری نه وی.»

«څرگنده ده، هغه هم په سیبری
کی اسارت آیا تاسو دداستا یوسفکی
اثر «د مړو د کور خاطرات» کتاب
لوستی دی.»

«هو کی لوستی می دی، څوک
منه هغسی نهو ځکه چه موږ د جگړی
بندیان وو او تریوه حده مو آزا دی
در لو ده، په داسی حال کی چه هغه
«داستا یوسفکی» له مو ژیکا نو
پخوا به یی روسی بزرگران موژیکان
بلل (پ.م.) سره په جیل کی وخو
زموږ په منځ کی پرو فیسران نقاشان
کیچیا پوهان، ډېر جوړونکی،
سینگار کونکی جرا خان موسیقی
پوهان، شاعران اولیکوال وو.

زما دسترگی څنډه هم چه په
جگړه کی یی مردک خوړلی وهمالته
عملیات شوه. .

«پدی توگه په تاسو سخته نه
تیریدله.»

«اړه موله سختی څخه څه ده؟»
دا څرگنده ده، په لومړی سر کی
له موږ سره مراعات کیده. که
می رښتیا پوښتی په لومړیو وختو کی
موږ له خپلی وضعی نه خوشحاله
هم وو، که ټوله ورځ بندیان وو خو
په خپل کمپ کی مو خپلوا کی
در لو ده.

نندارځی مو جوړ کړی و او ځانته
موخبری درولی وی سر بیره پدی
به یی هرمنصبدار ته د میاشتی ۲۵
روبله ورکول هغه وخت په سیبری
کی پریمانی او ارزانی وه په کافی
اندازه مو دخوراک لپاره څه درلودل
که څه هم چه زیا تره وختونه به یی
زموږ خرڅی نه راکوه. وروسته
هم پوهیږی چه موږ د بهر وتلو

اجازه نه درلو ده تاسو یی فکرو کی
چه موږ دی ته اړوو چه کلونه کلونه
بندیان اوسو زه ستو مانه او کسل
شوی وم او ټو له ورځ به می د
کتابونو په زده کړه تیروله څه موده
چه وو تله یعنی شپږ میاشتی وروسته
چه ترکی اسیرا نه له موږ سره یو
ځای شول ما د ترکی ژبی د زده
کړی لپاره له هغوی سره اندیوالی
واچوله پدی وخت کی له یوه عرب
ځوان سره چه عارف بن عارف نومیده
او اور شلیم اوسیدونکی و آشنا
شوم په زده کړی لکیاشوم او په
لږه موده کی می ترکی ژبه زده
کړه داسی چه په ترکی ژبه به می
کنفرا نسونه ورکول. لدی کبله چه
زموږ ترمنځه یوشمیر محصلان وو چه
خپلی زده کړی یی نه وی بشپړی کړی
نو موږ ته یی اجازه راکړه چه لوست
ورکړو پدی توگه لوستونو نه او
کنفرانسو نه پرانستیل شول. په
نندارځی کی مو ننداری ښو دللی.
او روسی ښځو به دسینگار شیان
کالی او نور داپتیا وږشیان رالیرل
زیاتره وختونه به ښه شیان ترینه
جوړیدل، داسی چه له بهرنه به
خلک زموږ د نندا رو لپاره راتلل.

«نوپدی توگه موځانله یوډول

مخصوص ژوند در لو ده؟»
«تاسو گو مان کوی! مایواځی
دخان برخه تاسو ته تشریح کړه.
تاسو داهیریو چه موږ په هغه کمپ
کی بندیان و چه د پوی غونډی د
پاسه یی ځای در لو د. اودکراسنو
یارسک له ښار سره یی دوه کیلو
متره فاصله در لو ده.

د کمپ شاو خوا ته یی ازغی جن مزی
ایستلی وو او د شپږو مترو په
اوږدوا لی تیران په ځمکه بانندی ټکول
شوی وو او په هره فاصله کی
برجونه وو چه وسله والو پیړه
دارانو به څوکی کوله، خو زه له
خپلی خبری نه هو مړه نه را وتلم
ټول وخت می د کتاب په لوستلو
تیریده اویا به می خپل کنفرانسونه

برابرول یواخی به یوه شی زما تسلی کیده او هغه داچه مالیدل داپول پوه او فن کار خلک، چه پول خوانان نیکمرغه یابد مرغه و زما په سرنوشت کسی راسره ملگری وو.

«خوتاسو داعیرویی چه دجگری خند کونو، ددزو دغږ د خپه کونکی کار او دایمی مرگ له خطر څخه چه هره شیبه مو د سترگو مخی نه وو خوندي وی؟»

«همی ویل چه تاسو زمون له وضعی نه خبر نه یاست، یواخی مو دورخی دوه گری تفریح در لوده کالی مو په خان کی گونځی گونځی شوی وو، او تر کالیو لاندی موزیر جا می نه درلو دی.»

دژمی له خوابه هوا ۴۰ تر ۵۰ دصفر لاندی سړه وه او دوی به د هوا تودوخه تر ۳۰ درجو رسیدله. اومون دخارویو په شان په غوجل کی بندیان و. سربیره پدی به چه اور لگیده یابه ساری ناروغی اونوری وحشت پارونکی پیښی وشوی د جگری نه به بد تری وی. کله به زمون ترمنځه ځنی لیونیان شول یوه شپه چه ماله ملگرو سره قطعی کولی یو ملگری له خپل تبرگی سره راغی او داسی د تبرگی گوذار پی میز ته وکړ چه پول له خایه وا لوتلو که یی تبرگی له لاسه نه وای اخیستی پول یی شکولو. یوتن چه د مجارستان اوسیدونکی و لیونی شو. هغه دسپی دغیا پیښی کولی او تل به پی غبل دلوپدمشغولا شی گرځیدلی و یوه سترشی چه ماته تسلی را کوه زما د عرب ملگری عارف وجو دو هغه تل خوشاله او له پولو شیانو سره بی علاقیت د هغه شته والی به خوښی پارو له.

له دی نه چه تیر شو ما له عارف سره د خپل جیل دمودی خاطرات د وین په یوه ورځپاڼه کی د «کاتیا» په عنوان خپاره کړیدی ډیر اوږده دی نه شم کولی هغه تشریح کړم «ولی د کاتیا په نا مه؟»

«سمه ده، غوښتل می چه د هغی په هکله خبری وکړم خوله موضوع څخه لری شو م. هغه زما لپاره هغه لومړی او وروستی ښځه وه چه یوه نه هیریدونکی اغیزه یی راباندی وکړه پوهیږی تل باید یوه ښځه زما خواته راشی او زه هیڅکله

به ښځی پسې نه ځم ځکه چه که زه د ښځی مخی ته ورشم داسی احساسو م چه هغی ښځی زما لپاره ځان ندی تسلیم کړی ښایی د پیسو او زما د خوږی ژبی او یا د کوم بل علت له مخه زما خواته راغلی ده. هغه وخت دیوه مصنوعی شی احساس کړم خو په داسی حال کی چه یوه ښځه زما خوا ته راشی هغه پالم، هغه کیسه چه غواړم ویی کړم یوه له دغو پیښو څخه ده دا زما یوا ځنی عاشقانه یا د کار دی چه هیڅ به یی هیر نکړم که څه هم چه ۱۸ او یا ۲۰ کاله پی تیریری خو تل می سترگو ته گدیږی کوم وخت چه مون کرانسویارسک ته ورځیر مه بندیان وو. له هغه عرب خوان سره ملگری تیا زمون تر منځه یوډول دو رور گلوی اونه بلیدو نکی مینه پیدا کړی وه او همدی خبری سره ترلو دواړه په یوه څیره کی اوسیدلو زمون پول وخت دژبو په زده کړه تیریده ما هغه ته آلمانی ورزده کوله او هغی راته په ځای عربی راښو ده په یا دمی دی چه یوه ورځ مون خراغ نه در لود. په مشوانی کی موغوی تویی کړل او د خپل کمیس له لیتاری څخه مو ورته پلته جوړه کړه او ددغه خراغ په رڼا کی مو کار کاوه په همدی وخت کی ما ترکی ژبه بشپړو له او د چین له لاری مو له ناروی او سویډن او دنمارک څخه کتابونه را غوښتل عارف یو ښکلی خوان و چه تور چنگک چنگی ویستان یی در لو دل او تل به خوشحاله او خند نی و.

«په هر حال په کال ۱۹۱۷ کی یی عرب اسیران ورو غوښتل، ددی لپاره چه دتر کا نوڅخه بیل شی زما عرب ملگری یی هم له ما څخه بیل کړ هغه ته یی پیسی ورکړی او هغی د کرا سنو یارسک ښار ته ولیږه چه د خوځیدو وسایل یی برابر کاندی تر کانو په زه غند لم اورا ته ویل به یی چه «گوره ستا ملگری له مون نه بیل شو ددی لپاره چه زمون به ضد جگړه وکړی!»

خو عارف له کوم خایه چه ښکلی و او دختیځ والو څیره یی درلو ده د کراسنو یارسک په ښار کی یی د پیغلو پاملرنه جلبه کړه او همالته په عیاشی لکیا شوکله به هم موږ ته راته یوه ورځ چه زه څیړن او څڅن په کتاب ویلو لکیاوم یو وار وربیره

شو اویوه ښکلی پیغله می خبری ته راننوتله. زه می پر ځای کی وچ ولاړ وم او په څیر څیر سره می پیغلی ته کتل. هغه می نظرته پرښتنه راغله. دری څلور کاله کیدل چه زه له ککړی وضعی سره د کاغذ ونو په منځ کی ورک وم. ډیره می درا سپوتین په شان د سینی په سر بیره وه او کالی می په ځان پوری نښتی وو. ددغی ښکلی پیغلی وجود زما په کودی کی دنه منلو وړ خبره وه. هغی پیغلی په آلمانی ژبه هم خبری کولی شوی او له ماسره یی په خبرو پیل وکړ. زه داسی خوشاله وم چه نه می شو کولی خواب ور کړم. ور خلاص شو او شاته یی زما ملگری عارف راننوت او ویی خندل زه پوه شوم چه هغه زما دار یا تولو لپاره داکار کړی و په بیره بیایی هغه ددی لپاره راو ستلی وه چه خپله معشوقه ماته راو ښیی.

داسار یی له بدنیته نه وکړی چه زما ژبه راو سو زوی، یواخی دتفریح اولوبو لپاره و ځکه چه زه دهغه له روحی نه بیخی خبروم. عارف را ته ویل راځه چه ښار ته ولاړ شو. زه رسخت درته اخلم وروسته له څو کلو وچه زه دلو مزی ځل لپاره ښار ته تللم. آخر کاتیا او عارف زما اجازه واخیسته، اود ښار خواته روان شو لو. په واپ کی واو ره ورو ورو ویلی کیدله او پسرای پیل شوی ودا نشی تصور کولی چه

ماڅه وضعه درلوده! درینی سی دسیند له خوا نه چه تیرید لو زه له ښادی نه په جامو کی نه ځائید لم اویخی دهغی پیغلی په ښکلا کی ډوب شوی وم په پوله لارکی پیغلی راسره خبری کولی، او مالکه هغه مری غوندی چه له قبر نه یی سر پور ته کړی وی او په ځلا نده دنیا کی

بیاز یی یدلی و له هغی سره دخبرو جرات نه در لود اونه می شو کولی چه خواب یی ووايم. تر هغو چه آخر ښارته ورسیدو، او موږ یی یو داسی کوتی ته بوتلو چه دبر ښنا خراغ پکښی بلیده او یو میز چه سپین میز پوښ یی در لود اویو چپرکت پکښی ایښودل شوی و. ماد کلیوالو په شان هره خوا کتل او له

خانه می پو ښتنه کو له: «آیا هغه څخه چه وینم رښتیا دی او خوب نه وینم؟»

زه او عارف دمیز خواته کیناستو پیغلی جای راته راوړ بیا یی راسره خبری و کړی له هغو پیغلو څخه وه چه مجلس تودوی اوږدی خبری کوی ورو سته پوه شوم چه هغه پیغله نده، میره یی په جگړه کی وژل شو یدی اویو کو چنی یی هم درلوده. دهغوی په کور کښی پوهنډس اومیرمنه یی هم وو اودی ښځی دمه نډس له ښځی سره ملگر تیا درلوده او یو ځای یی سره ژوند کاوه. گوا کی کو ته یی له هغی څخه په کرایه اخیستی وه. شپه مو هلته تیره کړه. یوه داسی شپه چه ما یی هیڅ تصور قدری هم نشو کولی زماله هغی ځوانی ښځی سره مینه نه وه. هلو می زړه نشو کولی چه دغه فکر په ککره کی وخو ځوم.

هغه می پالله هغه ماته دغوښو او هلو کونه نه وه جوړه یوه پرښته وه دخلا صون پرښته چه زما تیاره بی معنی او یو نواخته ژوندی دیوی شیبی لپاره را روښانه کړی و، مانشو کولی چه ورسره خبری وکړم اویا خوی لاس ښکل کړم. سهار بیرته راستون شوم خو له څه حال سره!

همدو مره پو هیږم چه په جیل کی ژوند نور راته دنه زغم وپرگرځیدلی ونه می کار کولی شو او نه خوب. له دوه هفته ایزو کنفرا نسو نوڅخه می درنا روغی په پلمه ځان وو یست وروسته تر دی پیښی هرڅه را ته بی معنی اومهم ښکار یدل داسی چه داپیښی می په خوب کی لیدلی وی دوه دری هفته تیری شوی یولیک د کاتیا له خوا راته راغی.

«په څه وسلی مو لیکونه سره بد لول؟»

«دیوه تیریبخ چه دساتونکو له نظره پتو بند یانو شکولی و داسی چه هغه پور ته کیده هره ورځ به په وار سره یو په قا چاقی توگه ته او نورو ته به یی داپو تیاوړشیان راوړل لیکونه هم هغه رسول هغی په خپل لیک کی لیکلی وچه «دو شنبی

ing to Live for



دريځه برخه

هغه زما زوی ته دژوند ا مېلده برخه کړ او دې ته یې تشویق کړ چه ژوند دخپلو ټولو خوښو سره پیاشروع کړی خو آیا په نړۍ کی داسی څوک وچه هغه دی ما دیو شی په هیله کړی ؟

د کیک غاب می په بل لاس کی نیولی وو او غوښتل می ځان یوی چوکی ته را ورسوم او هلته کښینم ، په لاره کی می پښه بنده شوه او نژدی وچه غوڅاره شم ، خو ځان می تکیه کړ او د پیاالی څخه می نیم جای چپه شو په ځان باندی می دزیات افسوس او غصی له کبله سترگی داوښکو څخه ډکی شوی .

په دی وخت کی یو جگ سړی د یوی نژدی چوکی څخه رااوچت شو او ماته یی ځان را ورساوه او راته وی ویل : «اجازه راکړه چه یوه بله پیااله جای درته راوړم ؟

د دی خبری څخه وروسته یسی غوښتل چه پیااله او دکیک غاب زما دلاسو څخه واخلي ، کله چه می ورته وکتل ډاکټر مارتین وچه توری جامی یی اغوستی وی او هیڅ نه پیرندل کیده ځکه چه دا لومړی ځل

دوو هفتو کا ریوی میاشتی ته وځنډید ، بیایی دوی میاشتی او ور پسی یی دری میاشتی ونیولی . وخت هم داسی تیریدو او مایه دی باره کی فکر کاوه چه کله چه زه خپل زوی تیموتی کورته راولم ، نو په دی وخت کی به هغه د خو میاشتی پخوا فعال او خوشحاله کوچنی نه وی ، بلکه یو چپ او آرام هلک به وی چه خپل بخوانی ټول خواصی به یی له لاسه ورکړی او دژوند یوه بشپړه بیله لاره به یی پیدا کړی وی .

همدغه بدی ورځی را بانندی تیریدلی او په ناوړو اندیښنو کی می ژوند کاوه یوه ورځ په داسی حال کی چه ډیره

نا خا په هغه په خپلو پښو ودرید او په مېړبانی یی راته وویل : (اوس نو کور ته دی دتگ وخت دی ، زه به تا په خپل موټر کی تر کوره ورسوم .)

ما هم ډیر ژر د ځان سره فیصله وکړه چه د هغه سره به موټر کی لاړه شم او کله چه یی په موټر کی کښینا ستلم او په چوکی کی می تکیه وکړه د چورتو نو په دنیا کی لاهو شوم او په داسی حال کی چه هغه د موټر په چلولو بوخت وما د ځان سره فکر کاوه چه خو مړه بدبخته وم چه د نارینه د زور او قوت نه یی پر خسی پاتی یم او داسی څوک نه لرم چه تکیه ور بانندی وکړم .

دا دیوی تجارتی موسسی دمربوطو چارو لومړی مرحله وه چه ورو ورو بیله دی چه زه ورباندی پوهه شم یوی بلی خواته مخ په وړاندی روانه وه . د کلاو کورتر سره زما د

Someth

دیوه شی په هیله

چه به می وکړای شو هغه به می ولید او خبری به می ورسره وکړی، خو څه موده وروسته را ته څرگنده شوه چه دکلاو وکړوسره زما اپیکي او لاری چاری هم یو ډول نازکسی مرحلی ته رسیدلی وی او دا هم گران کارو چه ډاکتر مارتین سره دلیدنی

کتنی هغه رابطه چه پیدا شوی و ه پری کړه شی، هغه به کله کله ماته په عجب نظر چه مینه او علاقه ورڅخه ښکاریده کتل. په خبرو کی یسی خوښی موجوده وه او کوم غرض په کی پروت نه و او همدا علت وچه زمونږ دمجلس او کتنی څخه وروسته به ماته یو خاص ډول خوښی را پیدا شوه او ځان به دو مړه امید واره راته ښکاره شو چه دژوند دهر ډول سختی سره به مجادله را ته آسانه بریښیده.

خو هغه و چه یو ما ښام کله چه ما دکلاو کړو تر سره کار کاوه هغه رانه و غوښتل چه دهغتی په وروستیو ورځو کی دهغه سره پاریس ته لاړه شم او په یوی مهمی غونډی کښی د هغه دسکر تری په حیث برخه واخلم. ددی خبر په او ریدو سره می زړه په درزا شو او فکرمی و کړ چه اوس هغه غواړی خپل مقصد رانه تر لاسه کړی.

زما سره دهغه روابط دو مړه مخ په ښه کیدو او پرمختګ کی وو چه ما اصلا ورته چمتو والی نه درلود، کله چه ما دهغه سره دهوټل په کوټه کی کار کاوه، دهغه رو په او سلوک به زما سره عموما دمربوطی و ظیفی به چوکاټ کی وو. خو کله چه یو ځلی مونږ د ښار نه دباندی دیوه کار داجرا کولو په غرض ووتلو او ماد هغه دسکر تری په حیث وظیفه اجراکوله په رویه کی یی بدلون و لیدل شو او پاتی په ۷۴ مخ کی

غوښتنه وکړه: «آیا کوم بل وخت به بیا همدلته سره وگورو؟» ما هم په مسکا ځواب ورکړ: «دا به ډیره ښه وی.» هغه درستورا ن څخه ووت او ترڅو چه لیدای می شو به سترگو می تعقیب کړ.

په همدی ورځو کی کلا وکړو تر زما دسکر تریت مربوطی چاری د شی څخه ورځی ته را نقل کړی وی چه باید دورځی لهخوا یی اجرا کړم، خو فقط په هفته کی یو یا دوه ځلی به یی دماښام لهخوا وربللم چه ځینی کارونه یی سرته ورسوم.

او دهغه ددغو کارونو د اجرا کولونه هم داسی ښکاریده چه هغه غوښتل ځانته یو مصروفیت پیدا کړی. هغه څرنگه چه یواځی ونویو چاته چه خبری ورسره وکړی او فکری مصروف وساتی ضرورت درلود او دا دهغه خپله خبره وه سر بیر په دی کله چه به هغه زه نورو خلکو ته معرفی کولم نو د خپلی سکرتری په نامه به یی ټولوته وربښودلم، خو ځینی وختو به ما ته څرگنده شو چه په دی خبره دهغه ځینی ملګری او دوستان یو ډول غرضی ځندا وی کوی او همدا سبب و چه یوه ورځ ما دکلاو کړو تر څخه پوښتنه وکړه چه کوم وخت خو یی خپلی کومی سکرتری ته آزار نه دی رسولی.

هغه زما دغی پوښتنی ته د خوشیو لپاره ځواب ونه وایه خو بیا یی داسی را ته وویل: «که ستا مقصد زما دواده څخه عبارت وی زه فعلا واده نه لرم. پنځه کاله کیږی چه ما او ښځی می طلاق سره اخستی دی.» وروسته هغه مو ضوع بدله کړه او زما ډیری یو ټیټنی یی بی ځوابه پرېښودلی.

ما د ډاکتر مارتین سره خپلی لیدنی کتنی ته دوام ورکړ او هر کله

مونږ دواړه چپا و آ رام ناست وو او څه مونه سره ویل او په همدی وخت کی ماته دا احساس پیدا شو چه کومه علاقه چه زمونږ تر مینځ موجوده شوی وه ورو ورو د کمزوری ځوانه روانه وه.

ناڅاپه ډاکتر مارتین په مسکا شو او خپل لاس یی زما پر لاس کښینود او پوښتنه یی راڅخه وکړه: «څنگه اوس خوبه دپخوا په نسبت لږ ښه شوی وی»

د هلکتوب خوی او خصلت بیرته دهغه په خیره کی څرگند شو او کله چه هغه د خپل ځان او د تیموتی په باره کی خبری کولی ماته ځندا راتله به داسی حال کښی چه دخپل زوی تیموتی دپخوا وختونو خبری او حرکات می فکر ته راتلل او دهغه د خبرو طرز او خیالونه به می یی راپیا ډول، یو عجب فکر به راته پیدا شو - داسی لکه چه مونږ دزی واره په یو ډول کورنی مزی سره تړلی یو.

دځان سره می وویل: «دافکر یو خوشی او چتی فکر دی چه تاته را پیدا شو. هغه فقط د تیموتی ډاکتر دی او مونږ به ښایی بیا په دی ډول یو بل سره ونه وینو.»

زه باید د سم فکر څخه کار واخلم او دا خوشی چتی فکرونه باید رانه لیری کړم.

ډاکتر مارتین داسی ښکاریده لکه چه زما فکر ورته څرگند شوی وی، له یوه اسو یلی نه وروسته یی خپل ساعت ته وکتل او وی ویل: «وخت پوره شو» اوله دی خبری نه وروسته له چوکی څخه ولاړ شو او زیاته یی کړه: «په دی چه زما دغه لنډه وقفه دی دومره را خوږه کړه ډیر تشکر در څخه کوم. په داسی حال کی چه راته مسکی مسکی کیده لاس یی اوچت کړ او د پوښتنی په ډول یی

وچه هغه مایله خپلی سپینی چینی څخه لیده.

ځواب می ورکړ: «اوه، اوه تشکر تراوسه می نه وی پیژندلی.»

هغه په ځندا شو او راته وی ویل «میرمن نویل، ته لاړه شه هاغه میز او چوکی ته ځان وړ سوه او هلته کښینه. زه به جای درته راوړم.»

زه لاړم او په چوکی کی کښناستم او یوه کړی وروسته می هغه ولید چه د دوو پیالو چای او یوه غاب کیک سره په احتیاط را روان وڅو ور څخه چپه نه شی.

هغه په دواړو پیالو کی پوره واچوله یوه پیاله چای یی زما مخی ته کښینوده او یوه یی خپلی مخی ته او خپله په مخامخ چوکی کی راته کښیناست. دومره طبیعی او د دوستی نه ډک ښکاریده چه ما ډیر ژړو کړای شو خبری ورسره شروع کړم، ورته وی ویل: «ډاکتره په دی ځای کی ستا په لیدلو سره حیرانه یم.»

کله چه هغه د ځندا نه خوله بند کړه ماته څرگنده شوه چه خو مړه زیات سترې ستومانه ښکاریده. دهغه مخ کرښی پیدا کړی وی او تر هغی اندازی چه ما فکر کاوه زیات زوړ ښکاریده. پخوا می داسی فکر کاوه چه ښایی عمر یی د پنځه ویشو کالو په شاوخوا کی وی خو اوس ډیر ش کلن راته ښکاریده. په ځواب کی یی راته وویل:

«زه کله کله چه د روغتون په چارو کی یوه وقفه پیدا کوم نو عموما دهغه څخه استفاده کوم او زیاتره وختونه دلته دیوی گری آرام دپاره راځم. زما ونی او مرغی خوښی دی او دغه ځای چه دیو لوی ښار په مینځ کی پروت دی او د باندی یی ونی زیاتی ولاړی دی ډیر خوند را کوی.»

نوازش کنان به سرو صور تانسان
می نشینند ولی در زمستان موتورها
پارچه های گل و آب های کثیف را
به طرف مردم پرتاب و می پاشند
که در همان يك لحظه انسان را بی
آبرو می سازد ولذا بازهم ترافیک
است تا حرکات موتر و سرویس
ها را در شهر ها و ولایات کشور
کنترول کند و نگذارند مردم سرشار
و فارغ بال از همه چیز موتر شان
را در داخل شهر حرکت دهند .

موضوع سومی که به آن توجه
بنسازوالی محترم ضروری و حتمی
است موضوع سکی بازی است
تعجب نشود درین روز ها که آب
کمی در کارته پروان زیاد شده و روز
از شیردهنهای نل های کار ته
پروان آب جاری است و چه بد
چانسی که کارته پروان هوا ی
سرد هم دارد و در شب شمال آن
هیچ رهگذری زای نوازش نمی
ماند ، وقتی این شمال سرد در شب
می وزد آبهای جاری را جابجاری
سرکهای سر نشیب قیر یا غیر
قیر کارته پروان یخ می زند و چون
آب در شبها بیشتر می شود لذا
گاهی نیم بیشتر سرکها در صبح
بایخ پوشیده می باشد و از همین
جاست که سرك های کارته پروان
به سکی بازی آماده می باشد بعضی
دخترها و پسر های خورد و بزرگ
که درین روز گا ران مشغول لیتی
هم ندارند روی این یخها یخمالک
می زنند ولی بسیار دیده شده که
کلان سالان باموترها هم ناخواسته
بروی این یخها لغزیده اند کلان
سالان واخ گفته برخاسته اند و موتر
ها اگر دلشان خواست برای يك
لحظه استراحت به آبرو ها آرمیده
اند گرچه از يك طرف آرزو است
جا های برای سکی بازیان تهیه
کنیم ولی از جانب دیگر مردم کارته
پروان ادعا دارند که مابدون
یخ و باموتر و بایسکل و پای خود
از آنجا لولان هستیم چه نیکو
اگر این پلان به کدام ناحیه هموار
عملی شود از همین رو این سطور
را بروی کاغذ آوردیم تا بنسازوالی
محترم که وعده نموده است بزودی

موضوع دوم حرکت مو تر ها
در زمستان .
حرکت موتر ها گرچه در تابستان
هم موضوع بحث است ، ولی در
زمستان بیشتر باعث نگرانی می
شود و از آن رو بیشتر قابل
بصیره است در بهار مو تر ها
خاک و گرد را به اطراف می پراکند
که بعد آن خاک آهسته آهسته

موضوع سوم حرکت مو تر ها
در زمستان .
حرکت موتر ها گرچه در تابستان
هم موضوع بحث است ، ولی در
زمستان بیشتر باعث نگرانی می
شود و از آن رو بیشتر قابل
بصیره است در بهار مو تر ها
خاک و گرد را به اطراف می پراکند
که بعد آن خاک آهسته آهسته

ژوندون



مجلس در سرویسها

حرکت مو تر ها در

زمستان و سکی بازی در سرکهای کارته پروان

متوجه شدم که در یور آنقدر با
دوستش خنده و شوخی دارد که
اصلا فراموش کرده است در یور
سرویس است و حیات يك عده
مردم به اصطلاح در کف دستش هر
قدر کلینر صدامی کند پرو به خیر
حرکت نمی کند و گاهی اگر میگوید
پائین می شود سواری را يك
ایستگاه آن طرف تر پائین می کند
نمیدانم او چنان کنترول مو تر را
در اختیار داشت او همه راه چشم
بدو ستش دوخته بود و گوش به
سخنانش هر لحظه می خندید و بعد
از هر توقف يك پیاله چای به
دوستش می ریخت سواری و لا
بی حوصله شده بودند و نمی
دانستند چه کنند چه مجبور بودند
با همین سرویس تاشهر بیا یند
من هم که در اخیر سرو یس در
بین مردم يك پیسه جای را گرفته
بودم نمی توانستم چیزی بگویم
وقتی به اداره رسیدم خواستم
از آن حرکات روی این صفحه چیزی
بنویسم تا مقامات مسئول مخصوصا

بسیاری در یوران عادت دار ند
موقعیکه پشت رول سرویس می
نشینند یکدوست یاهم جنس خود
(در یوردیکری) را متصل شیشه پیشروی
موتر همانجا که ماشین اینکو نه
موتر ها هم قرار دارد مینشاند
و در حین رانندگی مجلس آ رایسی
می کنند ، گاهی اگر کدام چا ينك
چای هم تهیه کرده باشند حین
صحبت غیبت و خنده ها به یکدیگر
چای تعارف می کنند ، نمیدانند
چقدر نفر به سرویس بالا شده
چند نفر به پایدان ایستاده مانده
چقدر از سرویس اویزان است
چه کسی در حال پائین شدن و
کدام نفر در حال بالا شدن است
فقط چیزی را که می بینند عکس
خود را در آئینه پیشروی مو تر و
چیزی را که می شنوید برو بخیر و
صبر کو است ، خودم چند روز قبل
بیک از همین سرویس ها بالا شدم



شناسائی، یک نو از نده

درین اوا خر چندین نغمه آر کستر آما تور از طریق امواج رادیو افغانستان بخش و نشر گردید که گفته می شود از طرف مردم با استقبال گرم روبرو شده است این نغمات را اکثر پرو دیو سران در لا بلا ی

متون پرو گرام خود می گیرند این نغمه ها توسط بنیادلی چیترا م تهیه و تنظیم شده و در حصه نراختن آلات ضربی آن خود ش شخصاً حصه گرفته است بنیادلی چیترا م نه سال قبل شامل او لین ارکسترا ماتور شد و بعداً در سال ۱۳۴۶ موصوف از طرف راد یو افغانستان برای کسب تحصیلات عالی در رشته موسیقی عا زم مسکو شد بنیادلی چیترا م بعد از اینکه تحصیلاتش را در پوهنخی جایکو فسکی به پایان رسانیده به درجه لیسانس از آن پوهنخی دیپلوم حاصل کر چندما می می شود دو باره به وطن بر گشته است ، موصوف در مسکو تحصیلاتش را در رشته ساز های ضرب به پایان رسانیده است سازهای ضرب عبارت اند از : جاز بند ، لیتا ور و برافون ، اکسلافون ، مر یمبه فون و کله کو لچکی .

طوری که موصوف اظهار می دارد تحصیلاتش شامل تیو ری موسیقی هم بوده و اکنون با ارکسترا اما تور رادیو افغانستان همکاری دارد .
نوت : بنیادلی چیترا م و عده نموده است خصوصیات آلات ضرب را به ماتیه بداند که کار کنان این صفحه آن را توام با عکس در این صفحه به چاپ خواهد رسانید .

ژیلارا خاند و خاند پدر و خسر شانرا از دست دادند

کار کنان این صفحه در حالیکه بروح آن مرحوم درود میفرستند باین سه خواننده گرامی القدر و محبوب اظهار تسلیت می کنند .
پدر ژیلارا و سارا خاند که خسر خاند هم میشود ساعت شش شب روز یکشنبه بیست و شش قوس چشم از جهان پو شید و بدین وسیله این سه خواننده محبوب را به سوگ نشانید .

مرحوم محمد کبیر پدر ژیلارا مدت ها قبل مریض بود و درین اواخر پایش شکست که به اثر آن به عمر هفتاد و پنج سالگی به منزلش چشم از جهان بست .

ژیلاراهم آهنگی نوی ثبت کرد

ژیلاریکی از خواننده های خوش آواز دیگر رادیو هم آهنگی نوی در روز های پیش از عید خواند ژیلار بعد از آنکه

خواندن «درین محفل نباشد گر بدستم جام لبریزی» را با حنجره طلایی اش خواند بیش از پیش بشهرت رسید و نامش سر زبا نها شد . او این بار گفت مرتب این آهنگ نیز —
آهنگ بیوفا را ثبت نوار کرد و باید شمس الدین مسرور بود . آنچه ژیلار



آنها برادیو خوانده است اینجا برای خواننده های محترم ژو ندون نقل میگردد .



زار و نو مید و خو نجگر شده ام
بیوفا گشته ای خبر شده ام
تو امید جوا نیم بودی
رفتی و بیتو در بدر شده ام
چکنم در دل آرزویم مرد
باغم و ناله همسفر شده ام
از هراز بسکه دل پر یشا نم
سیر از زندگی دگر شده ام

وضع صحی زاخیل روبه بهبود است .

بنیادلی زاخیل شام پنجشنبه سی قوس حین رانندگی بایک سرویس توپوتا در جاده سالنگ شدیدا محروم شد .

موتور زاخیل یکی از آرمو نیه نواز های رادیو افغانستان حینیکه از جاده سالنگ می گذشت با یک سرویس تصادم کرد که به اثر آن موصوف بیهوش شد .

اما بعد از آنکه به شفاخانه نادر شاه روغتون انتقال داده شد پس از مدتی به هوش شد و اکنون فرار معلوم وضع صحی زاخیل رو به بهبودی است .

لویی پاستور

یکچهره انسانی در تاریخ دانش



بررسیهای او درباره تخمرها سه عملیه تخمیری را در ساحه صنعت
دگرگون ساخت

مسائل مر بوط به ساختمان بلورها ادامه میداد، به تخمر دلچسپی گرفت. در آن زمان، یعنی در سال ۱۸۵۰، موضوع تخمر سخت مبهم و ناگشوده بود. پس از چند سال کاوش و بررسی، پاستور این اصلها را اعلام کرد:

۱- تحت شرایط طبیعی، تمام تخمرات در اثر وجود اورگا نیزم کوچکی یعنی مخمر، صورت میگیرد. ۲- هر تخمیری زاده گونه خاصی از مخمر است.

۳- گونه های خاص مخمرها، دارای شکل مقاوم میست که اسپور نامیده میشود.

۴- برخی از مخمرها در موجودیت اکسیجن میتوانند زیست، حالانکه اکسیجن برای برخی از مخمرهای دیگر، حیثیت زهر را دارد. (بدینصورت) برای نخستین بار در تاریخ دانش بیندوشیوه حیات فرقی به میان آمد: حیات هوایی و حیات غیر هوایی.

۵- هر مخمر از موجود دیگری که قبلا چستی داشته است، به وجود میاید.

چندسال بعد، پاستور ر بیس فاکولته علوم در لایل مقرر شد. در حالی که بر رسیهایش را در باب ساخت

در رسا نیدن انسان به خو شبختی سهمیت بسیار بزرگ.

نظم و هما هنگی که بر کارهای علمی پاستور تسلط داشت، همواره زیاتر دانشمندان بوده است. هر چند موضوعات مورد بررسی او نامگون بود، باز هم این موضوعات به نحوی از انحاء به همدگر پیوند میافتند. در سنیست و شش سالگی هنگامی که هنوز در پاریس دانشجو بود، مطالعات دقیقانه و ویژه ای را در باره گونه خاصی از بلورها انجام داد که این مطالعات وی را به ایجاد اصلهای اصطلاح، درهمی مالیکولی رهنما یی کرد. پاستور میگوید:

در برخی از مواد شکل بندی اتومی در هم و نا منظم است. این در همی انگیزه انحراف نوری میشود که برین مواد وارد میگردد.

کاوشهای پاستور درین زمینه نه تنها تازه و بکر بود، بلکه گفته میشود که راهی به سوی انکشاف یک رشته نوین در فزیک و کیمیا گشود.

چندسال بعد، پاستور ر بیس فاکولته علوم در لایل مقرر شد. در حالی که بر رسیهایش را در باب ساخت

روز چارشنبه دو هفته پیش که مصادف با بیست و هفتم ماه دسمبر بود، حلقه های علمی جهان یکصد و پنجاهمین سالگرد تولد «لویی پاستور» را بر گزار کردند.

مابرای اینکه در کار بزرگداشت خاطره این دانشی مرد سهمی گرفته باشیم، نبشته زیرین را که به دست پرو فیسر آلبرت دیلونی، رییس بخش اسناد و روابط خارجی انستیتوت پاستور پاریس نگارش یافته است به صورت فشرده، به دری بر گردانیدیم.

یک صد و پنجاه سال پیش روز نایفه دیگری، توانایی علمی را با بیست و هفتم دسمبر سال ۱۸۲۲ دبستگی به شادمانی بشری آمیخته لویی پاستور، در بخش فرانسیوی بود. دانش برای او، تنها جستجوی کوه های زورا به جهان آمد شاید حقیقت سرد نبود، بلکه خد متی بود بتوانیم گفت که پاستور بیشتر از هر زنده و دوست داشتنی، سهم پاستور



تصویری از درون آزمایشگاه پاستور که به دست یکی از نقاشان معاصرش پدید آمده است.

هنگامیکه «پاستور» واکسین ضد سگ دیوانه را کشف کرد، به پاس این خدمت او انستیتوتی برپاشد که امروز به نام او یاد میشود و هشت تن از برندگان جایزه نوبل فرانسه اعضای همین انستیتوت بودند.



پاستور هنگام خواندن یک اثر به زنش

در سال ۱۸۶۵، پرورش دهندگان کرم ابریشم بسیاری از کشورها، به ویژه خود فرانسه، صدمه های بزرگی را متحمل شدند. این صدمه ها به خاطر بیماری بود که در میان کرم های ابریشم پدید آمده بود. استاد پیشین پاستور که دو ماس نا مداشت، از او خواست تا به الیس برود و در باره این بیماری واگیر کاوشی انجام بدهد. پاستور به این کاوش آغاز کرد و پس از پنج سال کار پیگیر، ما موریت خودش را به پایان رسانید. علت های دوبیماری پیرین و فلا چیری را به دست آورده بود. این بیمار یها زاده مکروب های به خصوص هستند نکته مهمتر این است که پاستور پیشنهاد های عملی به پرورش دهندگان کرم ابریشم ارائه کرد تا از بروز این بیمار یها جلوگیری کنند.

پاستور به زودی از بیماری شناسی

جا نداران پست به کار جا نو ران عالیتر و انسان روی آورد. سر گذشت ارز شمند این مرحله زندگانی او خیلی شهرت دارد. درین دوره چندین گونه از میکروب های عامل بیمار ی را کشف کرد:

- ۱- در سال ۱۸۷۷، میکروب ویر یو سیبیتی کوس راشناخت.
- ۲- سال ۱۸۸۰، استا فیلوکوکوس را به دست آورد.
- ۳- باز هم در سال ۱۸۸۰ استر بتو کوکوس را کشف کرد.
- ۴- در سال ۱۸۸۱، نیو موکوکوس را شناخته. چند سال پیش از یکن دانشمند انگلیسی به نام لیستر میگفت که در اتا قهای عملیات باید از روش ضد عفونی کردن کار گرفته شود. پاستور نیز برای پاک ساختن محیط و افزارهای عملیات تو صیه هایی کرد. چنانکه

در جایی مینویسد: «اگر این افتخار را میداشتم که جراح باشم. تنها آن پارچه ها، بنداز هاو پخته های را به کار میبرد که قبلا در معرض حرارت یک صد و سی و یک صد و پنجاه درجه سانتی گراد قرار گرفته باشند و آبی را به کار میبرد که گرمای بین یک صد و ده و یک صد و بیست درجه سانتی گراد دیده باشد.»

یک مرد دیگر انگلیسی به نام جین نشان داده بود که امکان دارد جانوران را در برابر بیماری چیچک تو سط واکسین حمایت کرد. پاستور در عملیه تبارز قدرت علمی خودش، توانست چندین گونه واکسین را در برابر بیمار یهای مختلف انکشاف بدهد. جلوه مند ترین پیرو ی او آزما یشی بود که در پولی لو فورت انجام داد و اثر مندی مطلوب واکسین ضد انتر کس را به اثبات رسانید.

سر انجام، پاستور در شمار کار نامه ها یش واکسین ضد سگ دیوانه را به وجود آورد و بدینصورت یکی از ترس انگیز ترین بیمار یها را با شکست روبه رو ساخت. درین هنگام بزر گترین پا داشی که پاستور به دست آورد، نامه یی بود که بر پشت پاکت آن نوشته شده بود:

به آفریننده معجزه ها. این دانشمند گرا نیایه، روز بیست و هشتم سپتامبر سال ۱۸۹۵ در نزدیکی پاریس در گذشت. درین هنگام از لایل به پاریس برگشته بود و چند سالی را در ساختن نامیده میشد. این انستیتوت فرآورده دلبستگی مردم به واکسین ضد سگ دیوانه بود. در ماه مارچ ۱۸۸۶ گرد آوری پول این انستیتوت آغاز شد و در مدت چند ماه دو نیم میلیون فرانک به دست آمد. و قتی پول زمین

وی باری نوشت: در باره فلسفه مذهب، ما دیگری و روحا نیگری فکری نکنید. اگر نظرات فلسفی گروهی از مردم را بر رسیهای ما واژگون میسازد، خیلی بد است. ۶- هرگاه یک مخمر بیگانه بر مخمری که پیش ازین وجود دارد، افزوده شود، ممکن است عملیه تخمر را بر هم زند. (این اصل پاستور دارای چنان ارزش عملی بزرگی بود که به بهبودی، و حتی میتوان گفت تغییر شکل، سه عملیه تخمری

صنعتی یعنی عملیه های تولید سرکه و این ویر انجا مید. (پاستور نشان داد که مخمر های بیگانه یی که عملیه عادی تخمر را بر هم میتوانند زد، با حرارت دادن پر شتاب نابود میتوانند شد. همین روش اکنون به نام پاستور ایزیشن نامیده میشود.) اکنون به دست آمده است که عنا صری که انگیزه عملیه های تخمری میشود، پرو تین هایی اند که انزایم نام دارند. اگرچه مفهوم انزایم از آغاز سده نهم موجود بوده است، با اینهم این مفهوم توجه پاستور را جلب نتوانست کرد. زیرا برای وی عملیه تخمر پیش از همه فراورده یک سلول زنده و یا چیزی بود وی بدان نام عملیه یی زنده داده بود. اگرچه این سخن بحث انگیز است، اما جای خود شبختیست که پاستور به چنین باوری رسیده بود. در غیر آن او هرگز جرات نمیکرد به کاوش در بخشی دیگری بر دازد که از چار چوب رشته خودش بیرون بود. این بخش که نظر پاستور را به خود کشانید، بیمار یهای قابل انتقال بود. هنگامی که پاستور تصمیم گرفت به این ساحه پا گذارد، برین باور بود که انتقال این بیمار یها نیز باید محصول موجودات ذره بینی باشد.



پورترت مادر «پاستور» که به دست خود این دانشمند کشیده شده است.

ع. ف. شهرزاد

زن امروز



سپاسگزاری

اگر به عروسی، شب نشینی، و یا محفل دوستانه دعوت میشوید، از زحمت و محبت صاحبخانه به نوعی از انواع قدر دانی کنید، عده ای از زنها و دخترهای جوان عادت دارند هرگز از محفلی ولو هر قدر خوب و صمیمانه بر گزار گردیده باشد، راضی بر نمیگردند و انگشت انتقاد بر خلافهای کوچک که در برابر دیگر ترتیب و تنظیم مجلس، محبت و صمیمیت صاحبخانه، اصلا رزقش یاد آوری ندارد، میگذرانند و روزها حتی هفته ها پیرامون آن گپ میزنند و مجلس دوستانه خود را با چنین خرده گیری های بی مورد، مدت ها گرم میدارند.

ولی عده دیگر از هر جای، هر محفلی چه خوب بر گزار شده باشد و چه نشده باشد را ضی و خوش بسر میگردانند، هر چیز را ستایش میکنند و خاصا زحمت میزبان را به دیده قدر مینگرند. و این نامه ای است از یک مهمان به میزبان : دوست مهربانم.

دیشب با اینکه خیلی دیر از آن محفل شکر همنده گشتم، تا مدت ها نتوانستم بخوابم، زیرا خاطره های شیرین آن مجلس از یکطرف، لطف و محبت و سر رشته و کار دانی تراز طرف دیگر، نمیگذاشت که دیده برهم نهم. واقعا تودرت ترتیب چنین شب ها ذوق خیلی عالی داری.

آنهمه ترتیب و تنظیم، نشان میداد که تو از هفته های پیش در این اندیشه بودی و از آنجا که من ترا می

شناسم، برای بر گزار آن هم زحمت زیاد کشیدی و هم پول زیاد مصرف نمودی. و همه سعی تودر این بود که بر مهمانان خوش بگذرد و میدیدم که برای بر آوردن این آرزو یک لحظه آرام نمی نشست، هر دقیقه سوی هر یک از مهمانان میرفتی و میکوشیدی که از هر نگاه بر آنان خوش بگذرد، تو با آن سیمای پر مهر، لبخند مهربان نوازی گرمی و لطفی که از هر نگاه و هر لبخندت می تراوید، بر گرمی مجلس می افزودی و همگان آرزو داشتند که این شب دیرپاید. زیرا مجلس بدان خوبی، میزبانی بدان مهربانی کمتر دیده شده است.

حالا که نمیتوانم بخوابم، میخواهم خاطره های خوش را یک به یک یاد بیاورم و ترا که در آفرینش این خاطره ها زحمت بیکران کشیدی، بستايم. لباس و آرایشش روی و موی تو خیلی برازنده بود. تودر آن لباس، و با آن موهای قشنگ و با آن آرایش چهره زیباتر از همیشه بودی، طرز پذیرایی تو از مهمانان بسیار خوش آیند بود. خانواده ات هم که در هرامری نظر ترا می پذیرند، با پیروی از روش مخصوص به خودت به مجلس رونق بیشتری میدادند.

لباس همه مهمانان زیبا و مناسب اندام شان بود. هر کس در انتخاب لباس ذوق عالی به کار برده بود. مخصوصا دختران جوان که لباس

های زیبا و ساده بارنگ های شاد و زنده، پوشیده بودند، ذوق خیلی عالی داشتند. لباس که متناسب با سن و سال شان و دور از تکلف و تصنع.

چه خوب است که جوانان مارخت ساده و عاری از هر گونه تکلف می پوشند ساز هم خیلی خوب بوده. اگر چه آهنگ های کهنه و نغمه های قدیم را می نواخت، ولی مجلس طوری گرمی و صمیمیت داشت که کهنگی و یکنواخت بودن آهنگ ها خوش آیند و لذت بخش به نظر میرسید.

اتن دسته جمعی زن و مرد و قصه های تنهایی دختران و پسران جوان واقعا فراوانش ناشدنی بود.

مخصوصا رقص های تنهایی، دختران جوان. من آن صحنه ای را که دختران گرد هم نشسته، و برای دوستی که با رقص خود هیجان و مستی و خوشی به وجود میآورد، چکچک میکردند، شادی میکردند، هرگز از یاد نمی برم.

من این شب نشینی را با مجلس های یکنواخت که مهمان و صاحبخانه مهمان وار می نشینند با هم مقایسه میکردم. میدیدم که در آنگونه مجلس ها هر کس به ساعت خود مینگرد، از شدت خستگی و یکنواختی فازه میکشد و دلش میخواهد هر چه زود تر خانه خود دبرود. نه غذای عالی و درجه یک و نه موزیک و نه تحلیل و شکوه جای میتواند از این یکنواختی بکاهد و مهمان احساس آسایش

نماید. ... در حالیکه محفل دیشبی، در ست نقطه مقابل اینگونه مجالس بود. نه تنها بر من، بلکه بر همه مهمانان خوش گذشت.

دم صبح هنگامیکه خواستیم خانه برویم، میدیدم که هیچکس میل ندارد از جایش حرکت کند. و من این آرزو را در سیمای یک یک از مهمانان که عازم رفتن بودند میخواندم که ای کاش شب دیر تر می پایید. حتی تو نیز این آرزو را داشتی. دوست من.

به خاطر بر گزار آن محفل باشکوه و به خاطر آنهمه نظم و ترتیب که در کمتر جایی دیده میشود. به توبریک میگویم. و از اینکه مرا نیز دعوت کردی از صمیم دل سپاسگزاری مینمایم. و موفقیت ترا در هرامری تمنا میکنم. دوست من.

این نامه پر محبت و قدر شناسی از دوستی است به دوست دیگر.

چه خوب است که همیشه زحمت دیگران را به دیده تقدیر بنگریم و به جای انتقاد و خرده گیری، آنرا ستایش کنیم، به دوستان خود به مردمان خود به همه خوشبین باشیم و زندگی را از آینه خوشبینی بنگریم، تا موفق باشیم. بدبینی و بدبینی و بدبینی انتقاد کردن. مایه ناکامی انسان است. پس چه خوب است که زندگی را از آینه خوشبینی بنگریم. تا همیشه موفق باشیم.



دردی از صد ها درد



دردی از صد ها درد
تنظیم از : ف.ع شهر زاد
شهر زاد خواهرم ..

سپاس بی پایان مرا بپذیر
موفقیت توو همه کار کنان گرامی
مجله ژو ندون آرزوی من است.
خواهرم ...

مدتیست که من و خانواده ام با
مشکل بس بزرگی رو برو هستیم
و من میخواستم این موضوع را با تو

در میان نهم ، امید اینکه بتوان راهی
برای حل این مشکل جستجو کرد.
تا هفته پیش امتحان بو دو من

فرصت نوشتن ندا شتم ، اگر
بگویم با اشک چشم درس خواندم و
با خون دل امتحان دادم باور کن که

مبالغه نکرده ام باور کن سالهاست
که زندگی ما باغم ورنج
میگذرد

من و خانواده ام از بی بندوباری
و بی علاقه گی پدرم به زندگی خانواده
گی رنج میبریم .. و عذاب می بینم ..

آیا رنجی بالاتر از بی مهری و بی
علاقه گی پدر نسبت به اولاد و

خانواده اش وجود دارد ... نه
من فکر میکنم هیچ رنجی بالاتر از
این رنج وجود ندارد ... پدرم

امردی است پنجاه ساله . اما از
بس به سر و وضع خود توجه نمیکند

بیشتر از چهل ساله به نظر نمی رسد
پدرم با حوصله تار های سپید مویش
را رنگ میکند مو های خود را

مانند جوانان می آراید ، دریشی
خوب ، شیک و خوش رنگ می پوشد

وقتی را که در خانه هست ، صرف
رسیدن به خود می نماید .
کاش این کار را به آرا می و تنهایی
انجام دهد .

باغمال ، تهدید دو و دشنام
هر کس را به انجام کاری برای
خودش و امیدارد اگر برایش

بگویم پدر این کار ها از عهد
یکنفر بر میاید ، دیگران را بگذار که
به دیگر کار های خانه ، به درس و

مکتب خود برسند ، پناه بر خدا از
عکس العمل بیرحمانه او در برابر
این گپ معقول .. اززدن و کندن

گذشته هر چه بدستش برسد
میشکنند هر که روبرویش برسد
از لت و کتک محروم نمیاند ..
وبالا خره نوبت مادر بیچاره ام

میرسد .. پدرم در اندیشه این نیست
که زن و اولاد دارد . آنها به وجودش
احتیاج دارند ... آنها پول ، رخت

و نان میخواهند .. پدرم تنها برای
خود زنده گی میکند ، و در هر کاری
آسایش خود را میجوید .. من از شما

دوستان و خوانندگان می پرسم
پارقی رفتن ، مشروب نوشیدن ،
لباس شیک پوشیدن برای مردی که

خانواده اش شب و روز گرسنه می
مانند ، گرسنه می خوابند و گرسنه
بیدار می شوند معقول و پسنندیده

است ؟
مرد باید کدام یک را اگر می
دارد دوستان طماع یا خانواده

بیچاره اش را ؟
سا لها است که پدرم شب و روز
بادوستان خود میگذراند ، با آنها به

دعوت میرود ، سینما و رستوران
میرود ، قمار میزند ، و شب نشینی
میکند ، در حالیکه ما گرسنه ، مریض
ناتوان و بد بخت سا لها در انتظار

باز گشت پدر به خانه هستیم
انتظار اینکه پدرم به سوی ما باز
گردد و دست از کار های زشت و نا

پسنندیده بردارد ، ولی افسوس که
پدرم هرگز به فکر ما نیست ... او
این حقیقت را نمی پذیرد که مسؤولیت

زندگی یک خانواده بدوش او است
تا پدرش زنده بود ما کمتر خالی
محبت پدر را احساس میکردیم ، پدر

کلانم در حدود توان وسایل زنده گی
مارا فراهم میکرد .. پدرم شب و روز
از ما دور و بی خبر از حال ما بود ...
بدبختانه که پدر کلانم فوت کرد

تغیر بزرگی در زندگی ما به وجود
آمد ، ولی پدرم یگانه کسی بود که
تغیر کرده دست از عیاشی
برداشت و نه به فکر ما آینده ما

بود ...
ما سا لها انتظار کشیدیم ، رنج
بردیم به امید اینکه پدرم از خواب

گران بیدار شود ، ولی پدرم ...
چهل سال از عمر عزیزش گذشت ..
گذشته از عیاشی شب و روزی ،

گذشته از چند زن و دختر بد نام
که با پدرم دوست و معاشر اند و
پو لهایش را میگیرند ، پدرم با ما

رویه بیرحمانه دارد هر وقت که به خانه
میرسد بنای داد و فریاد میگذارد مادرم
که یک عمر زجر بودن در خانه او را

تنها به خاطر اولاد ها به خود روا
داشته است از اذیت و آزار بیمورد
اودر امان نیست .

اگر بگویم تعجب خواهی کرد که
همه ما یعنی خانواده هشت نفری
مابا پول معاش برا درم که (۱۲۰۰)
افغانی است زندگی میکنیم و پدرم

باینکه به ما پول نمیدهد از برادرم
چشم این دارد که برایش یگان بوتل
مشروب و یگان قوتی سگرت بخرد .

دیگر کار دبه استخوان مار سیده
از یکطرف نا داری و گرانی نرخ
ونوا ، و از طرف دیگر بی مهری پدرم

دنیا را برای ما تارک و زندگی را
سخت غم انگیز ساخته .. لطفافریاد
مرا بانشر این نوشته به گوشش

برسانید .. باشد که چشم خردش
بیدار شود و دست از این کار هایی
که شایسته سن و سال او نیست

بردارد . ما یک عمر زجر کشیدیم
محنت و بدبختی دیدیم ، به امید اینکه
پدرم به سوی خانواده اش برگردد

و دست از آز بی مورد همه ما ،
مخصوصا ما درم بردارد ، و من بار
گران این زنده گی را تنها به خاطر

مادرم به دوش گرفته ام ... امیدوارم
که تو و خوانندگان گرامی مجله
ژوندون مرا در نما یی کنید .. خواهر

بد بخت شما آرزو !
خواهرم آرزو !
نامه شما را چاپ کردیم .. این نامه

بیان کننده حقیقت تلخ و غم انگیزی
است .. حقیقتی که یک عده مردان
خانواده بیگناه خود را قربان عیش

و عیاشی خود مینمایند .. این نامه را
چاپ کردیم به امید اینکه پدر شما به
سوی خانه خود برگردد و با لطف

در باره فیروز خان چه میدانید؟



وی یک پسر و یک دختر دارد. نام پسرش «فردین» و

نام دخترش «لیلا» است.

وزن بدن او یک صد و هفتاد و دو پوند است.

شنا، سواری، اسکی، شکار و برنج را دوست دارد.

او نخستین کسیست که «ممتاز» را «مهمو» صدا کرد.

(فیروز خان) عقیده دارد که ممتاز دختری (زیرک) است و او نخستین کسی بود که (ممتاز) را (مهمو) نامید.

(فیروز خان) دو ست (راج کپور)، (دلپ کمار) و (دهرمندر) است.

(فیروز خان) اشتیاق سو زانی دارد که راه فلم هندی را به سبب زمین های دیگر بکشد و ماشینهای به که (محبوب خان) (دیوانند) و (طارق) نیز این اشتیاق را دارند.

بخش (جوسا والا وادی) در (جوهر) (پراز خان) هاست و منزل (فیروز خان) در آنجا درای چمن قشنگیست، پوست دوازده تا پلنگی که (فیروز خان) شکار کرده است در خانه اش نگهداری میشود، او شش دانه تفنگ دارد.

ولی یک ونیم سال میشود که ازین سلاحها کار نگرفته است، زیرا درین یک ونیم سال روی فلم (ایراد) کار می کرد اگر چه در باره خوبی یا

هستیم و هیچگونه رقابتی میان مان وجود ندارد.

(فیروز خان) درین میان سالمند تر همه است، ولی (سنجی) بلند قد ترین همه است، برای اینکه فدا نیم انچ از قد (فیروز خان) دراز تر است، (فیروز خان) یک صد و هفتاد و دو پوند وزن دارد و روزگاری قهرمان بازی (اسنو کر) در ایالت زادگاهش یعنی میسور بود، در حال حاضر، هر وقت فرصت به دست آورد، به اسب سواری و اسکی می پردازد همچنان وقتی به خانه بماند بریج بازی میکند.

هر گاه (فیروز خان) را برهنه ببینید، اندام ورزیده و قامت بلندش شما را به یاد (دسیمو لری) در جنگلها و یا به یاد (استیف ریفس) در فلم (صخره جبل الطارق) می اندازد.

وی مرد خوش خلقی نیست و با این همه مردانگی، بسیار زود رنج و ناز دانه است.

چندی پیش (فیروز خان) دارای فرزند دومی شد و (فیروز خان) این کودک را که پسر است، (فردین) نام نهاد نخستین فرزند (فیروز خان) دختر بست به نام (لیلا) که دو سال دارد.

اگر (فیروز خان) خیلی زود دارای فرزند دیگری شد، برای این است که نمی خواهد تفاوت سن بین

کودکانش بسیار زیاد باشد، اگر درین مورد از پدر و مادرش پیروی کند، خانواده بزرگی خواهد داشت پدر و مادر او پنج پسر و دو دختر داشتند که بین هردو نفرشان به سختی تفاوت سن به دو سال می رسید.

در حال حاضر چهار تن از (خان) های جوهر در جهان سینما زندگی می کنند و (اکبر خان) آخرین شان است که پا به عالم سینما گذاشت، (فیروز خان) می گوید که در حیات خصوصی با هم صمیمی

بدی شکار به نتیجهایی نرسید است، اما میگوید که اگر جانوران بتوانند بگیرزند و جان سالم بدر برند، وی خوش میشود.

خانواده (فیروز خان) غالباً ماه سه یا چهار روز ضیافت های تفریحی بر گزار میکنند، در چندین مهمانی «فیروز خان» که رفتیم، وی را دیدیم که آواز موسیقی را خیلی خیلی بلند می کند و در کنجی می نشیند و ویسکی و سودا مینوشد. او عادت داشت که زیاد سگرت بکشد. ولی حالا دیگر سگرت را ترك گفته است و این ترك عادت برای آن بوده تا نیروی اراده اش را بیازماید.

(فیروز خان) یک موتور سپورتی آبی رنگ دارد و میگوید: این یگانه موتوریست که ماموران



فیروز خان باممتاز در فیلم «اپراد»

مالیه می گذارند بخرم .
 وی در رویداد های اخیر بمبئی
 هدف مامورین مالیه قرار نگرفت
 خودش می گوید :
 - شاید انتظار عواید (اپراد)
 رامی کشند که بیاید و آنوقت
 دست به کار شوند .
 (فیروز) از وضع مالیه سخت
 شده است و (فیروز) درین باره
 می گوید :

هنوز در باره خوبی یا بدی شکار به نتیجه یی نرسیده است ، ولی

میگوید که اگر جانوران بتوانند بگریزند و جان سالم بدر ببرند ، وی

خوشحال میشود .

بریدگی ها میشود يك فلم دیگر
 بسازم .
 پس از به پایان رسانیدن فلم
 (اپراد) به استراحت پرداخت
 و برای يك سفر سه روزه به کشمیر
 رفت .



(فیروز خان) خودش را آدم با
 شکیبای بسیار حساس و بد خو
 میداند و فکر می کند که این ویژگی
 ها از نقایص شخصیت او ست .
 چندی پیش کارگردان جوان
 و تازه کاری با (فیروز) قرار دادی
 بست ، اما این اشتباه را مرتکب

می توانستم فلمی همچون
 تار های (قرانکن هیمر) سازم ،
 اگر اسعار بیشتر میداشتم .
 درین فلم (فیروز) بربینی (ممتاز)
 بوسه میزند و دو تن از آدمهای
 گردن کلفت (فریال) را در تـسـب
 حمام به دیار ابدی میفرستند ، به
 خاطر این فلم گفتگوی (فیروز)
 خان و هیأت سانسور سخت با لا
 شد . میگوید :
 - باید ببینید که چقدر از آن
 صحنه قتل را بریده اند . از این
 او همواره می خواسته تا فلم
 های خودش را بدست خویش کار
 گردانی و آرایش و پیرایش (ادیت)
 کند ، در فلم (اپراد) این کار را
 کرد و درین فلم بیشتر از هر فلم
 دیگر خودش را تبارز داده است .
 درین آخر ها (فیروز خان)
 فلمهای سنگین تری ساخته است
 مانند (سفر) و (آدمی او را انسان)
 که این دو فلم هر دو نامزد جایزه
 فلم فیر شدند و فلم دومی جایزه

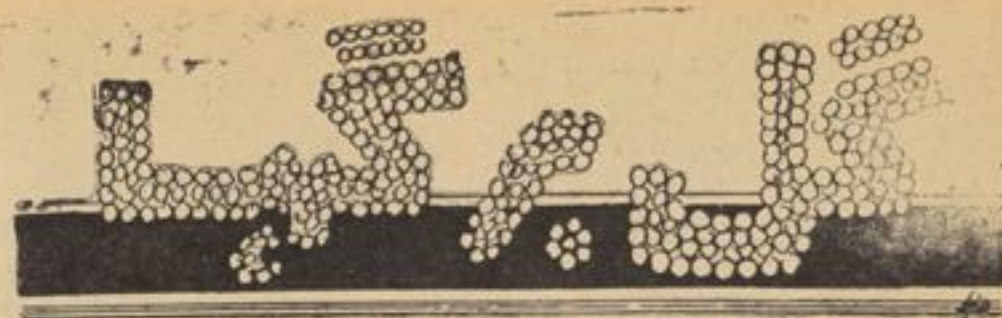
پاسبان

بازارد رس میا هی شب غرق گشته بود، خفاش پیرو کور
در آسمان تیره و مرهوز می پرید
یک جوجه سگ خموش
در زیر یک دکان قصابی فتاده بود
ترسیده می جوید یکی پاره استخوان
بر سنگفرش سردخیا بان درانطرف
در پرتو بنفش یکی نیلگون چراغ
یک پاسبان پیر .
در انتظار خنده صبح ایستاده بود
اواز زنگ ساعت یک برج دور دست
یکبار قلب خاموشی زرفراشکاف
چشمان پاسبان
از خشم برق زد
او خسته بود و تیره شب بی سحر هنوز، اندام شهر را به برخوردش می فروشد
چشمان نیمه باز و از خو اب پاسبان در پرتو بنفش
از شیشه های پنجره روشن دکان
برگنجه های خفته آن میخکوب ماند
وانگه نگاه او چو یکی خسته عنکبوت
آهسته روی مو زه طفلانه می خزد
در گوش او صدای غم انگیز کودکی
پیچید با ترانه یک باد رهگذر
فرداست عید و بابایم برهنه است

مأمین مشعوف

من دارم

وصال نازنینان است ارما نی که من دارم
درین سودا همه سود است نقصانی که من دارم
همه او صاف خط و خال و زلف و چشم خو بان است
کتاب و دفتر و اشعار و دیوانی که من دارم
گر فتارم بدام زلف پیچان پیرویی
پریشان نیستم زین بند و زندانی که من دارم
بپای قاصدش سر می نهم گرسوی من آید
همین باشد به عالم وجهه شایانی که من دارم
رقیبم گاه گاه از دور یا نزدیک می بیند
چه داند از اشارت های پنهانی که من دارم
نبود از ما جرای قلب خو نیم کسی واقف
مرا رسوا نمود این چشم گریانی که من دارم
سبک می آید این اوضاع ناهنجار و بیباکی
بچشم هر یک ز امثال و اقرا نی که من دارم
دل من از هوس پر جیب من از سیم و زر خالی
که دارد این چنین حال پر شانی که من دارم
ندارد هیچکس مشعوف در سر تا سر گیتی
امور کار و با رتیت و پاشانی که من دارم



مخمس ملك الشعرا بيتاب بر غزل مر حوم قاری ملك الشعرا

نگاه دو شاعر

باز لف تو تار شسته دو انیدنگاهم
جز روی تو روی از همه پیچید نگاهم
یک عمر به دیدار تو نازیدنگاهم
از سهواگر جانب گل دید نگاهم
روی تو بیاد آمد و شرمید نگاهم
وصل تو که ای غنچه دهن داشتم امروز
زان قامت و رو سرو سمن داشتم امروز
کی دیده کس آن عیش که من داشتم امروز
خوش صحبت رنگین به چمن داشتم امروز
گاهی گل و گه روی تو میدید نگاهم
در باغ گل و بلبل شو ریده سپیم اند
پر وانه دلسوخته و شمع ندیم اند
بی ساخته محبوب و محب نغمه سیم اند
حسن و نظریاک بهم یار قدیم اند
تا کی بود از روی تو نوید نگاهم
لطف تو زمانیکه بمن کام روا گشت
زنگ غم جا نگاه مبدل بصفای گشت
در آئینه من دو جهان روی نما گشت
تا ساغر چشم تو به کام دل ما گشت
هر لحظه زند طعنه به جمشید نگاهم
دل ما یل آنست که دیدار تو بیند
زان عالم انوار دو سه لمعه گزیند
پیوسته سر راه تو زین روی نشیند
میخواست گل از گلشن رخسار بچیند
از مار سر زلف تو ترسید نگاهم
از عمر ندیدیم به جز رنج کشیدن
دایم ز پی رزق تلاش است و دیدن
بیتاب نما نده است دگر تاب طپیدن
قاری نبود روی جهان لایق دیدن
چشم از همه بیوجه نیو شید نگاهم



سترگی

رېغه بيا می او لیدی د آشنا سترگی
لیده نه که بی له دونه زما سترگی

د زړه سو د می یو ذری له پری نه کیږی
که هر خو کور م آهو یا شپهلا سترگی

چه شی پته د غه سترگی تیاره راشی
انتظار کنبی ورته وی د صبا سترگی

دغر سترگی هم شی پته دغر شاته
چه وگوری په رڼا د رڼا سترگی
لکه نمر ته شی رڼا د دیو ی تته
داسی تنی ورته دی د سما سترگی

د غه سترگو ته او چت کاته ډیر گران دی
افسون گری، جا دو گری دی دا سترگی

پوړی پوړی مخلوقات پریوزی له شرمه
چه او چتی ورته کړی د حیا سترگی

نصره! هسی دی جوړ کړی خان له نول دی
چرته ستا چرته د هغه آشنا سترگی
«نصر»

تا غواړمه

نه خو عقبی او نه دنیا غواړمه دگلو لښتی صرف تا غواړمه

سترگو کی نم، په شونډو شوخه بخندا دغه اخلاص دغه ادا غواړمه
دژوند نشه ده، خدا پرودا غواړمه ښکلی، حسینیه اورنگینه دووکه

بیابه ته ماوزه به تا غواړمه که ته هم ماغوندي زړه زړه شی کوکی
سترگی ملالی دحیا غواړمه زړه لیونی دیار په مینه نشه
دارنگ دمینی انتها غواړمه چه دا دنیا مو تر قیامته ستایی

(ملتون)

خماری سترگی

پر خماری سترگی و جار باسه ماته
چه پری کی مه زما حدی و تقوی ماته

هر چه وونی ستا سترگی شمشیر
زه به تنگ یم له دی رنگ حیا ته

هر چه وونی ستا سترگی جا دو کاری
خان به خپله غور خوی غم و بلا ته

مخ دی گنج دی توری زلفی دی ښا مار دی
لاس له ویری ور وې نه شم اژدهاته

«معز الله» له مایی صبرو آرا م پوره
بی له دی نه نور څه نه دی پاتی راته

«معز الله خان مېمند»

زما حال

تپه تیاره ده زه رڼا ته انتظار لرمه

یمه پښیا بل او په لار کی خنډو خار لرمه

ملگری تللی زه ویده پاتی پید یا کی یمه
واړه سپاره دی یوزه پلې په شابار لرمه

نور په موټرو کی په منډه لکه برق تیریږی
زما په مخ کی دی کود خرتل خبردار لرمه

هر چا په برق باندی کوته کړله توده رڼا

زه لاتر اوسه د تیلی په دکان کار لرمه

هر یو میدان کی دی ولاړ کوی اظهارد کمال

زه هیڅ شی نه لرم په تیرو افتخار لرمه

گل پاچا «الفت»

دهلیو کاروان

از آن روز که

در کشور ما اثری از پست و پسته خانه و تگتهای پستی موجود نبود

در کشور ما هر چیز (وسایل مدنی) مخصوصاً طی نیم قرن اخیر روبه تحول گذاشته است. مانند دیگر کشورها در ابتدا در مملکت ما هم برق نبود. تلیفون و سایر وسیله مخابره وجود نداشت از آب آشامیدنی صحنی (آب نل) نشانی

بمیان نبود از وسایل نقلیه هیچ اثری وجود نداشت و همه از حیوانات منحیث وسیله نقلیه استفاده میکردند. امور عمرانی کشور ما هم متبذی بود و به همین اساس بصورت عموم زندگی مردم ما از نقطه نظر عدم دسترس به وسایل مدتی رونق چندانی نداشت

و در امری مردمان ما خیلی رنج میدیدند. چنانچه زراعتین مادر امور کشاورزی شان چه منتها نبود که نمی کشیدند و چه تکلیف که نمی دیدند. و آن بخاطر

یکه و وسیله عصری وجود نداشت و همه از افزاردستی و حیوانات کار میکردند. چنانچه امروز هم کم و بیش علامات آن بچشم دیده میشود، اما امروز بصورت عام در همه امور زندگی مردم ما تحول آمده و میشود با مقایسه گذشته های دور، بین طرز زندگی امروز و دیروز فرقی قابل شده.

تجارت ما چه بسویه ملی و جهانی نسبت بسابق رنگ و رونق خوبی گرفته، وسایل نقلیه زمینی و فضایی روبه افزایش است، در قسمت

عمرات توجه بیشتری مبذول گردیده در مرکز و ولایات به تعداد عمارات مدرن و عصری تزئید بعمل میاید. احداث سرکها بندها و انهار

درین اواخر نیز روبه تحول و انکشاف بوده، همچنان وسایل عصری زراعتی وارد کشور گردیده و تاجایی بدسترس عدای از زراعتین ما

قرار دارد. به همین ترتیب وسایل بهتر مخابراتی بدسترس مردم ما قرار گرفته و در امور پستی کشور

تحولی بنیان آمده که ما در این شماره در اطراف اینکه پست در ابتدا به چه شکلی در مملکت ما

بمیان آمد و تا امروز چه نوع تحولاتی در امور پستی کشور رونما گردیده مطالبی غرض مزید معلومات خوانندگان این نامه تقدیم مینمائیم.

برای اولین مرتبه در زمان امیر شیرعلی خان تشکیل اداره پسته بنام (دائیره چاپار) یا چاپار خانه روی دست گرفته شد و این اداره

درست در سال سوم دوره سلطنت امیر شیر علی خان تاسیس گردید. برای اداره چاپار خانه سر دروازه بالاحصار جای تعیین شده بود.

به اصطلاح آنوقت سر کرده چاپار خانه محمد حسن خان دبیر الملک بود و چون او (کمکی ناپ ترکمان)

یعنی مستوفی مقرر شد عوضش میرزا محمد نبی خان واصل بسر

در وقت (ضیا المله) دائره چاپار به نام داکخانه از دفتر دبیری جدا و مستقل گردید و این

بنابر پیشنهاد دبیر الملک میرزا محمد نبی خان صورت گرفت.

چند نمونه از تگتهای پستی که برای اولین مرتبه در کشور ما بطبع رسید.



تاریخ و زک

چه در مرکز و ولایات کشور پسته خانه های زیادی بمیان آمده و ازین ناحیه مشکل مردم ما را رفع ساخته است

داکخانه آنوقت در مقابل هتل داکها نیکه به قند هار فرستاده . رسنه طبع آن در نظر میخورد .

فعلی کا بل و در مو ضعی که میشد رنگ تکت آن سبز بود و داکهائیکه به لعل پور ارسال میگردد رنگ تکت آن نصوا ری بود که مرد مان عوام و بیسوا د از رنگ تکت سر پاکت فهمیده می توانستند که چاپار پسته از کجا رسیده و کجا میرو د .

امیر محمد ولد میرزا سمرانه از بلوچ بو د وزیر دست آن میرزا محمد حسین نام د اشیث او پایا نتر ار ده با شی نشسته و یک تراوی مثقالی پیش رو داشت بعد تر ازین اشخاص میرزا مصطفی خان مقرر شد و اعلیحضرت امان الله خان در زمان عین الدوله فی خود مرحوم عبدالله بیگ طرزی را در راس داکخانه مقرر نمود و در تشکیل آنها تغییراتی آورد داک هائیکه به جلال آبا دفتر ستا ده میشد رنگ تکت آن سیاه بود داکهائیکه به کابل فرستاده میشد رنگ آن فولادی تکت هائیکه به (تاشقرغان) فرستاده میشد دارای رنگ بنفش بود همچنان

قیمت تکت های پستی آنوقت یک شاهی ، یک سنار ، یک عباسی نیم رویه و یک رو پیه بو دو در سده های ۱۲۸۸- الی ۱۲۹۵ این تکت ها بچاپ رسیده بود ، عموما تکتها مدور و بدو دایره تقسیم شده بود در دایره وسطی آن به مناسبت نام امیر شیر علی خان مرحوم کله شیر رسم شده و بالای کله شیر قیمت تکت نوشته شده بود اما بدور کله شیر عبارت (محصول چاپارخانه داک السلطنه کا بل) میگردید و برای اینکه تکت های را

که بالای مراسلات نصب میشد و باطل نمودن تکت های نصب شده توسط کشیدن یک خط به قسم چلیپا صورت میگرفت و به این صورت تکت ها را باطل میساختند و بروی تکت کلمه باطل شد را نیز می نوشتند . بعد ها آهسته آهسته پسته رسانی انکشاف پیدا نمود و مادیری نگذشت که نسبت بعضی عوام مل از بین رفت تا اینکه دو باره در زمان امیر عبدالرحمن خان شروع شد .

درین وقت مهر های مخصوص برای باطل کردن تکت های نصب شده رویکار آمد که توسط آن تکت های نصب شده بالای مراسلات را باطل میساختند درین وقت مکاتیب رسمی از نصب تکت معاف بود یعنی بدون تکت ارسال میگردد .

باقیدار



چند نمونه از تکت های پستی امروزی

د کیهان نور دانو

کیهان نوردان هغه انساني استازی دی چه دباندنی فضا او نورو سیارو دخپرنی لپاره د نوو ا وحیرانوونکو تخنیکي وسایلو په مرسته هلته لیږل کیږي . دا هغه نوی او ډیر په زړه پوری سفرونه دی چه په انساني تاریخ کی ساری نه لری او د مخکی داوسیدو نکو دتمدن دډیری پرمختیا نښانه گڼل کیږي .

د کیهانی سفرو لومړی مرحله په ځمکه او د هغی به ساحه کی شروع کیږي، کله چه فضا یی بیړی یوه ټاکلی مسافه ووهی وروسته بیا د مخکی د جاذبی له ساحی څخه دباندی وړی .

دفضایی بیړی اومخکی لریوا لسی دمخکی دجاذبی له ساحی څخه د بیړی وتل دامفهوم نه لری چه بیړی اودهغی سپرلی په بشپړ ډول دمخکی سره خپلی اړیکي وشکوی .

کیهان نوردان هر څومره چه لیری ولاړشی بیا هم دخپل اصلی ټاټو بی یعنی مخکی فکر له سره څخه نه شی لیری کولای ، ځکه چه د ډوی ټولی اداري چاری د مخکی تر مستقیم کنترول لاندی دی ، بل دا چه دوی د مخکی د اوسیدونکو لپاره د دغه ډول سفر په غرض رالیږل شوی

دی د کیهانی بیړی او کیهان نوردانو ټول مقدماتی اوانتهایی تیاری دځمکی پر مخ او دځمکوالو په مرسته ممکني شوی دی کیهان نو ردان په ځمکه کی دخارجی سفرو له پاره چمتو کیږي . اوس به مونږ دلته د کیهان نوردانو ځمکنی مشغولیتونه تر نظر تیر کړو .

دا څرگنده خبره ده چه کیهان نوردان تر هرڅه وړاندی ډیری بنی

روغتیا ته اړتیا لری ، ځینی داسی خلک هم لیدل کیږي چه د بشپړی روغتیا خاوندان دی مگر په حرکاتو کی ډیر چست او چالاک نه وی ، کیهان نورد ته ښایی چه د بنی روغتیا تر څنگ ډیر غښتلی وی ،

چالاکي ، تحمل اوزپورتیا هم ولری ، له همدی کبله ټول کیهان نوردان د نامتو ورزشکارانو په ډله کی هم راځی .

څرنکه چه په اوسنی زمانه کی سپورت ډیره زړه پوری پراختیا پیدا کړیده او ډیر راز راز سپورتونه وجود لری اویوسری نه شی کولای چه په ټولو ډولونو کی پوره مهارت تر لاسه کړی لازم دی چه هرڅوک د خپل ذوق او دندی برابر دسپورت ډول د ځان لپاره وټاکي ، کیهان نوردان هم د خپلی وظیفی په مطابق د سپورت ډول دخان لپاره غوره کړی ، او دا کار یوازی د کیهان نوردانوله

خوانه اجرا کیږي بلکه مجرب او پوه ماهران ددی کار دکولو اختیار لری کوم چه په دغه برخه کی ژور معلومات او ښی تجربی ولری . ورزشی پوهانو او ماهرانو په ډیر دقت سره دسپورت ټول ډولونه تر ټول اړخیزی څیړنی لاندی ونيول او غوښتل یی چه د کیهان نوردانو لپاره ډیر گټور سپورت وټاکي د څیړنو نتیجی د

انتظار څخه لیری وی مثلاً دبوکس متخصصینو داعقیده درلوده چه بوکس دډیر زپورتوت او غښلیتوب علامده مگر تجروبو دا و ښو د ل چه بوکس د کیهان نوردانو دعملی فعالیتونو لپاره گټور نه تمامیږي . ډیر وخت پخوا د هوا نوردی ماهران دی حقیقت ته څیر شوی وو چه بوکس ددوی دځانگی شا گردانو ته دگټی پر ځای تاوان رسوی هغه شا گردان چه دبوکس په سپورت اخته وی ، د هوا نوردی په فعالیتو کی ډیر بریالی نه وی ځکه چه دبوکس د تمرین خاوندان دډیر چټک ، شدید عکس العمل او نورو قوی حرکاتو سره عادی وی په داسی حال کی چه د هوانوردی او کیهان نوردی بیړی نرمو ، ارامو او پرله پسو فعالیتو ته

اړتیا لری ، له همدی کبله د کیهان نوردانو ته د اعصابو ډیر قوی سیستم ځکه ډیر ضرور دی چه کیهانی بیړی په هوا کی په ناڅاپی ډول د دروند والی او موقعیت له کبله دجدی تحولا تواو تفراتو سره

د سپورتی فعالیتونو په نتیجی کی یو بل ښه خصلت ورزشکار ته ورپه برخه کیږي چه هغه دلوید لو او څیز وهلو قابلیت دی .

وځه مکنی مشغو لیتونه

په امر سره لازم ږغونه د دی لپاره دغه محیط ته استول کیدل خود ژوندی موجود روحی او عقلانی عکس العملونه په دغه چوپ محیط کې ولیدلای شی. دهمدی مقصد لپاره مخصوص تاسیسات منځ ته راغلل او هغه درچوپتیا د برجونو په نامه یادیدل.

د پاولف پخوانی تجربی لاتر اوسه پوری خپل ارزښت ساتلی دی او د هغه د نظریې په اساس اوس د کیهان نوردانو لپاره دا ډول کوټی جوړیږی چې هلته د کیهان نوردانو داعصا بو مغز، سمعی سیستم، بصری اورگانونه او دهغو حالت د وضعیت مطالعه کیږی.

ددغی کوټی مخصوص آلات چې د اعمار په وخت کې هلته تعبیه شویدی سړی ته د امکان ورکوی چې د انسان د ټول اورگانیزم حالت او شان د مخصوصو گرافونو د مطالعی له لاری ځان ته روښانه کړی په دغه وخت کې دانسان د مغز حالت او د هغه الکتریکي فشار، د زړه فعالیت داعصابو د سیستم عمل، د ساکنیلو جهازو د وینو جهاز د حافظی کیفیت د ادراک تحلیل قوه، د تحمل اوصبر معیارونه په همدغو کوټو کې نور معیارونه ټول په دقیق ډول سره مطالعه کیږی.

په همدغو کوټو کې نور ډیر ورزشی وسایل د کیهان نوردانو په اختیار کې ایښودل کیږی خو په ښه توگه سره ځانونه د کیهانسی سفر لپاره تیار کړی.

فعالیتونه یوه منظره لیدل کیږی. په تجربه سره ثابت شویده چې د کوټی ځانگړیتوب دانسان پر جسمی او روحی حالت باندی ډیر تاثیر لری.

مونږ په یوې داسی نړی کې د ژوند کولو سره اشنا شوی یو چې هلته د ږغ، رنگ او نور زړه خوښوونکي منابع ډیری دی دغه مادی فکتورونه پر انسانی جسم، فکر او روح باندی ډیر اثر لری او په عادی ژوند کې سړی هیڅکله ددی ډول حالت سره نه مخامخ کیږی.

نو ځکه دهغه دعواقبو په باب کې لږ فکر کولای شی. که چیرې یو سړی په بشپړه تجرید شوی فضا کې چې د رنگ او ږغ څخه کاملاً فواید وی پاتې شی هلته انسان ته څه ډول روحی حالات پیدا کیږی طبی ډکترانو او هغو روحی ماهرانو ته چې په دی برخه کې یی ژوری څیړنې کړیدی د ځانگړیتوب په تاثیراتو ښه پوهیږی.

یوه ورځ د دغو پوهانو له خوا څخه د یو گروپ عادی خلکو ته پیشنهاد وشو چې د ټاکلی وخت لپاره په یوه تجرید شوی کوټه کې پاتې شی، کله چې دغه ډله د (۷۲) ساعتو لپاره په نوموړی کوټه کې پاتې شول تر نیمایي ډیر خلک د بی هوښۍ په حالت کې ولیدل شول.

په دی ډول کوټو کې هغه پیلوټان چې ښه روغتیا یی درلود له او په لازمی جامو سمبال کړه شوی وی هم ژوند کولو ته مجبور کړل شول.

کیهان نورد باید هیڅکله اوهیچیری د تجرید شوی محیط څخه ونه ویريږی ځکه چې دی د کیهانی مزلو په وخت کې مجبور یږی چې څو ورځی حتی څو اونۍ په ځانگړی فضا کې ژوند وکړی. د دی لپاره چې کیهان نوردان ددی ډول الوتنو لپاره تیار شي لازمی دی چې په دی ټکو ځانونه پوه کړو چې په ځانگړی محیط کې څه ډول جسمی او روحی حالات منځ ته راځی او دغه حالات د ژوندی موجود پر کار او فعالیت باندی څه اثر کولای شی.

پوهان په دی ټکی پوهیږی چې د ښه مزاج، روحی آرامی، د کار کولو دښه قابلیت او دمغزو دښه کار کولو لپاره او دهغه د انرژی د تجدید لپاره د خارجی محیط انعکاسات لازمی او حتمی گڼل کیږی، ځکه چې د خارجی محیط تاثیرات پر انسانی جسم باندی کم کړه شی، د مغز په فعالیت کې اخلال، حافظه کمزوری او فکر د (خستلو) له حالت څخه د (سکیدلو) په حالت اوږی په دغه صورت کېښی به دعادی اوساده مسلو حل گران ښکاره شی او ددی لپاره چې دیوه حالت څخه بل حالت ته فکری قوای واپول شی د ډیسری انرژی لکول به لازمی وی. که چیرې د خارجی محیط تاثیرات به بشپړ ډول قطع شي حسې غړی به د فعالیت څخه ولوړی او انسان به د معنوی فعالیتونو د اجرا کولو واک له لاسه ورکړی او انسان به د (احساس د لوړی) په حالت اخته شی.

دلته اوس ددغی ډیری زړی معقولی مفهوم ښه څرگندی چې وایسی: (انسان فکری غذا ته اړدی) که چیرې (فکری غذا) تر حده تیره شي ځه اثرات پر ځای پرېږدی؟ که چیرې حسې غړی تر ډیر فشار لاندی راوستل شي څه حالت لیدل ورنه کړی؟

په دغه صورت کې د (احساس د

اشباع) حالت منځ ته راځی چې د ډیری قوی ستومانی سبب کیږی. تجربه دابښی چې د (احساس د فاکتی) له حالت څخه وتل گران دی نسبت دی ته چې سړی د (احساس د اشباع) له حال څخه ووزی. د احساس د اشباع په حالت کې به یوازې سړی سترگی او غوږونه پټ کړی او په دی ډول سره به خپل حسې غړی د خارجی فشارونو څخه وزغور لای شی. داطریقه ډیر ساده ده او یوازې په هغو حالاتو کې کار ځینی خستل کیږی چې د خارجی محیط اطلاعات ډیر گټور نه وی.

دلته به یوه ساده تجربه د تورو له لاری ولیکو:

مثلاً که چیرې ستاسو ملگری په یوه ډیر گڼ جمعیت کې وی او تاسی غواړی دهغه سره خبری وکړی په دغه وخت کې له هر بلو څخه ستاسو غوږونو ته ږغونه رسیږی او د هغو په منځ کې دخپل ملگری د ږغ پیژندل سخت کار دی مگر که په همدغه حالت کې سړی وغواړی چې د خپل ملگری سره خبری وکړی، په لومړی سر کې به داسی ښکاره شي چې د ملگری سره خبری کول کوم گران کار نه دی کله چې په خبرو شروع وکړی او دی چې د هر پلوه ږغونه راځی او دی پوهیږی چې دده ږغ به په صحیح توگه مقابل تن ته ونه رسیږی، د څو شبو لپاره مکث کوی وروسته بیا خپل او ازد دی لپاره لوړوی خو د نورو له ږغو څخه په اسانی تیرشی مگر دده کوښښ به هیڅ ډول نتیجه نه کړی.



متن پیام رییس بیست و هفتمین اسامبله عمومی

ملل متحد بمناسبت روز حقوق بشر

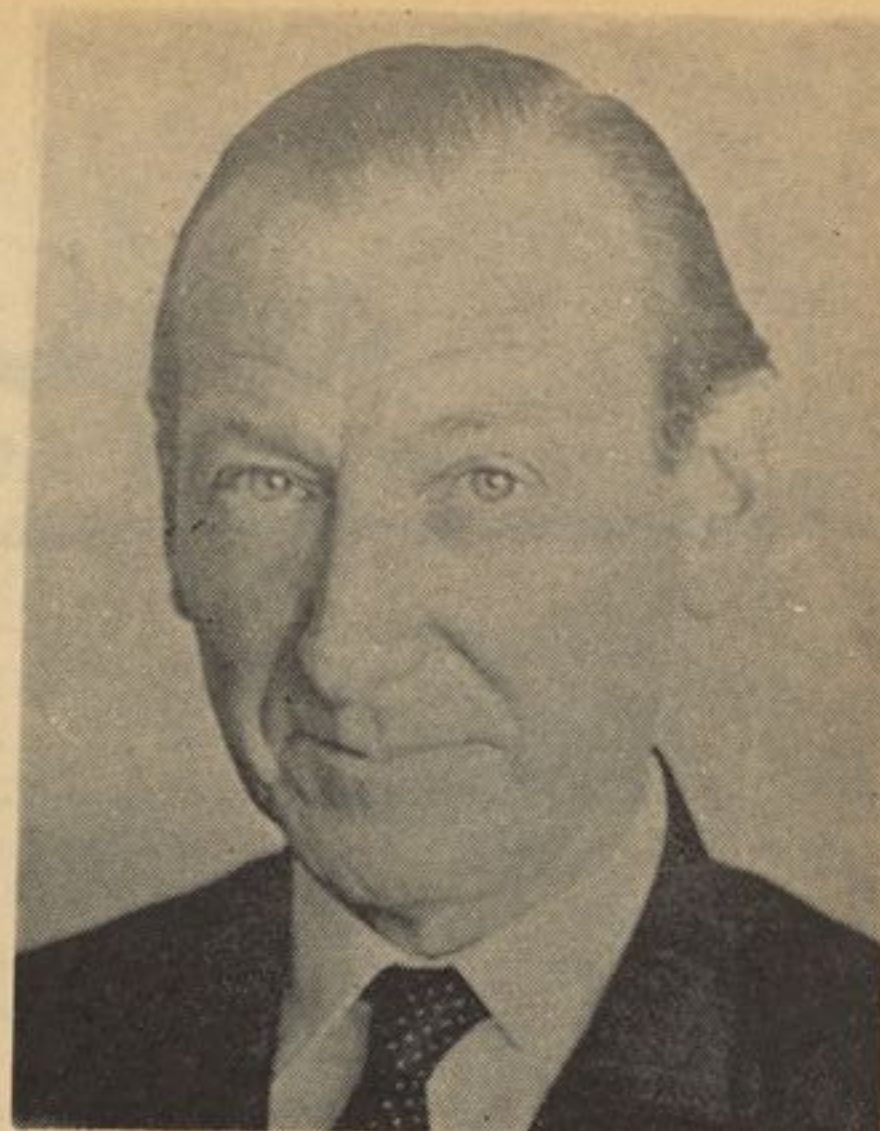
در میان کارنامه های مهمی که ملل متحد در درازای هشتی بیست و هفت ساله اش در امر آن به صورت نزدیک اشتراك داشته است پذیرش (اعلامیه حقوق بشر) که ما امروز بیست و چهارمین سالگرد آنرا تجلیل میکنیم، مقام ممتازی دارد. این اعلامیه، تهداب بشری کار ملل متحد را میسازد و از سال ۱۹۴۸ به اینسو با وسایل بسیار دیگری که همه این وسایل بر اصلهای اساسی اندیشه کرامت ذاتی و حقوق مساوی و انتقال ناپذیر تمام اعضای خانواده بشری استوار است، تقویت یافته است. برین مبنی، اصلهایی که ما اعلام کردیم، همه بران است تا انکشاف کامل فرد بشری را در چارچوب جامعه ای که شرایط لازم را برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی فراهم میکند و دستیابی به آموزش، فرهنگ و سودهای دانش و تکنالوجی را تشویق مینماید، تضمین کند.

هرگاه این سازمان بران باشد تا کارنامه های مناسب و مشخص را بار آورد، روابط بین المللی باید به شیوه ای حمایت و تشویق گردد تا امکاناتی به میان آید که موانعی را که هنوز بر سر راه حرکت بشریت به سوی پیشرفت وجود دارد، از بین برد.

برای بر آورده شدن این هدف، ما باید کوششهایمان را چندین برابر سازیم تا مسابقه تسلیحاتی کاهش یابد استعمار و نژادگرایی را با تمام اشکال آنها، برای همیشه نابود سازیم، برای مردم سطح مناسب انکشاف را تضمین نماییم و برای تقسیم عادلانه منابع ذهنی و فیزیکی جهان کار کنیم.

آرزو برای تشویق تحقق یافتن حقوق بشر باید با آرزو برای همزیستی در صلح، در جهانی که تفاوت های بین آرمانهای سیاسی و اجتماعی موجود گو نه یی از رقابت سازنده باشد نه انگیزه کار برد قوه دست بدست هم جلو برود.

بگذارید این بیست و چهارمین سالگرد «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مناسبتی باشد که بر مبنای آن وفاداری خود مان را به آرمانهای آزادی، برابری، داد، پیشرفت و صلح برای همه اعلام کنیم و تعهد خودمان درین باره که در خدمت این اصل های گرامی از هیچگونه کوششی شانه خالی نخواهیم کرد، تجدید نماییم.



متن پیام «کورت والدهایم» سرمنشی ملل متحد

بمناسبت روز حقوق بشر

«اعلامیه جهانی حقوق بشر» یکی از بزرگترین کارنامه های ملل متحد است. این اعلامیه، بیست و چهار سال پیش، روز دهم دسمبر ۱۹۴۸ توسط اسامبله عمومی اعلام گردید.

این اعلامیه يك سند پیش آهنگ آزادی بشر است ... اما این اعلامیه تنها يك اعلامیه است و قدرت تحمیلگر يك پیمان جهانی را ندارد. چنین پیمانهایی در باره حقوق بشر وجود دارد. در حقیقت برپایه این «اعلامیه جهانی»، ملل متحد خود دو میثاق جهانی حقوق بشر را آماده ساخته است: یکی در باره حقوق مدنی و سیاسی دیگری در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. اما اکنون تنها چند کشور این میثاقها را تصویب کرده و به اینصورت، اصلهای «اعلامیه» و دیگر تصمیمات ملل متحد را در زمینه حقوق بشر به شکل تحمیلگرانه پذیرفته اند.

این حقیقت غالباً از نظر افتاده است برای من، شخصاً سیل تقاضاها برای کمک از افراد و دسته هادر سراسر جهان سرا زیر میشود. اما من به تنهایی کاری مهمی نمیتوانم کرد. ملل متحد سازمانی از دولتهای خود مختار است. اساسنامه این سازمان برای سرمنشی قدرت آنرا نمیدهد تا حقوق بشر را عملی سازد تنها کشور های عضو خود شان این کار را باید پذیرش قوانین مناسب و با تائید وسایلی که از طرف جامعه بشری به آنها پیشنهاد شده است، میتوانند کرد.

به اینصورت، درین «روز حقوق بشر» میخواهم از همه سازا فراد و حکومتها به يك سان خوا هشش کنم تا ما را کمک نمایند که در راهی که بیست و چهار سال پیش بدان پا گذاشتیم، جلوتر برویم هدف ما باید این باشد که «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بخش جدایی ناپذیری از زندگانی روزانه همه مردم جهان گردد.



درد

در شماره گذشته مقدمه
موضوعی را متذکر شده وعده داده
بودیم که چند نامه را طور نمونه
چاپ میکنیم و اینک بر حسب وعده
دوی ازین نامه هارا درین صفحه
به نشر میرسانیم.

بنیاد علی ص. ف می نویسد :
مردی هستم دارای بیست و پنج
سال عمر و از مدت تقریباً پنج سال
است با دختری از خانواده شریف و
نجیبی که از ناحیه علم و عرفان و -
دانشی بهر من هستند ازدواج نموده
ام که دارای دو پسر و یک دختر
میباشیم چون خانم از هیچ نگاه
نزد من مقصر و قابل نصیحت نمیباشد
محض اینقدر است که قلب او
خیلی حساس و خوش باوری
اش به کمال رسیده است و در
حاصله چیزیکه حساسیت نشان می
دهد اینست که اگر زمانی با
دو شیزه و یا خانمی صحبت
نمایم آنوقت است که فضا
خانوادگی برای هفته ها با جگر خونی
سپری میشود و لو آن شخص از اقارب
هم باشد و یا مثال دیگر اینک اگر در
کدام محفل شب نشینی یکن از -
دوستان به قسم مزاح بگویند (خوب
روز پیشتر با دختری جوان شما
رایک جادینم که مربوط به فامیل ما و
شمار بود خیر بود) اگر که در
همین وقت خودم و دوست گوینده با
تما ما اهل مجلس میخندند اما خانم فوراً
باور کرده است میگوید خوب
است چرا بخانه نیاوردی
موضوع را در دل جا داده بعداً روزها
با وی منطقی میگویم و مثال میدهم
اما اثری ندارد.

نهاد خواستم موضوع را با شما
در میان بگذارم تا در زمینه بمن
راهنمای نماید که چه راه را پیش
روی گذاشته و مطابق آن رفتار نمایم
زیرا نشود خدای نخواسته زندگی
خانواده گی مان و پسر و دخترم که
نهال های امروز و مردان فردا هستند
بیره و تار شود. با امید راهنمایی
شما.

**و اینک نامه دومی از بنیاد علی
(ص. ف)**

عبدالقادر از شهر کابل!
اضافه از شش سال شده که با
دختری از اقوام نزدیک خویش -
ازدواج نموده ام اکنون صاحب
دو طفل میباشیم من و خانم هر دو
مامور دولت استیم و در اداره کار می
کنیم.

زندگی خانوادگی ما با دو طفل
ما خیلی خوش میگذرد و کدام ناراحتی
از رهگذر اقتصادی هم نداریم. خانم
خوب میداند که من غیر از وبکسی
دیگری علاقه ندارم و این علاقه مندی
ام نزدیکش بکلی ثابت است ولی باز هم
بعضی اوقات روی بعضی موضوعات
جنجال هایی را برافروزم و اندازد و
گفتگوهای راز و یکار می آورد تمام
موضوعات بسیار ساده و پیش پا
افتاده در میگیرد مثلاً بمن میگوید
امروز چرا ده دقیقه ناوقت آمدی علت
چیست هر قدر برایش دلیل میاورم
قبول نمیکند و فوراً بعضی تهمت هایی
را که من بکلی از آن بی خبرم بر خم
میکشد من خیلی با حوصله افزایی
ادعایش را رد میکنم و ازین حرکتش
مخندم اما او هر لحظه بر آشفته تر
شده و بالاخره شروع به عصبانیت

میکند و هر قدر برایش دلیل می
آورم قبول نمی کند و می گوید تو
دروغ می گوئی با آخره مجبورم
سازد که منم با عصبانیت جوابش
را بدهم درین فرصت است که گپ
خراب میشود و ابتدا به جنگ و
غالمغال و بالاخره بگریه و ناله پرداخته
اطفال معصوم را زیر لگ و کوب قرار
میدهد.

این صحنه صد ها مرتبه تکرار
شده و بعد از یکی دو روز پشیمان شده
معذرت میخواهد. نمیدانم با وی چه
رفتاری را در پیش گیرم شما مرا -
راهنمایی کنید.

اینک با نشر این دو نامه می
پردازیم به جواب شان بجواب نامه
اولی از بنیاد علی (ص. ف) خواهش
میکنم فقط نوشته شماره گذشته
همین صفحه را مطالعه فرموده و از
خانم محترمه شان نیز خواهش
نمایند تا آنرا مطالعه نمایند.

امادر قسمت نوشته بنیاد علی
عبدالقادر از شهر کابل باید متذکر
شد که طوریکه از نوشته شان بر می
آید شاید علت عصبانیت خانم تا آن
بیشتر ازین لحاظ باشد که قرار
گفته خود تان که نوشته بودند
(... ادعایش را رد میکنم و ازین
حرکتش بروی میخندم ...) که
این حرکت بهترین دلیل بر عصبانیت
خانم محترمه تان خواهد بود بهتر است
شما وقتی میخواهید از خود در برابر
وی دفاع کنید همان طوریکه گفته
آید با برد باری و حوصله این کار
را انجام دهید و بروی خنده نکنید -
آنگاه حتماً دفاع تان نتیجه مثبت
خواهد داد.

نویسنده: الیس
مترجم: عبیدالله کاگر

و عشق احساس عجیبی است ...

خواهی دید که چه واقع خوا شد
شد بعد اضافه کرد: سارا، فکر می
کنم پرواز تو درین شب صورت
نخواهد گرفت. آیا همین طور
نیست؟

بلی، فکر میکنم نقشه پرواز من
امشب عملی نخواهد شد.

پس بهتر است که شب را با من
سپری کنی، زیرا من امشب تنها
می باشم.

در اول این پیشنهاد برا یمن
غیر قابل قبول جلوه میکند اما چند
بعد چنین فکرمیشود که ما این
نقشه در مدت ها قبل طرح کرده باشیم
من گفتم خوب است من به ا یمن
دعوت حاضرم و آن را با خود شنودی
کامل می پذیرم.

ما بکس سفری و دیگر لوازم -
خود را برداشته و به بسیار زودی
تکسی را پیدا کردیم. ما در عمارت
اوداخل شده و مستقیما بسوی -
اپارتمان بالایی که من آن را مدت ها
قبل دیده بودم روان شدیم من منظره
دریاچه را که در یک گوشه عمارت
واقع شده و یک زیبایی سحر

آمیزی زادر آن شب اختیار کرده
بود که ملا با طر د شتم. اما
این شب سالون درنگاهم طوری -
دیگر جلوه میکرد فکر میکردم که ما این
شب را در همین جا سپری
می کنیم و این اولین بار است که ما
فرصت پیدا کرده ایم تا یک شب
مکمل را با هم سپری نمایم.

شهر واشنگتن یک منظره زیبا و
دلپذیری را اختیار کرده است و من
تمام زیبایی های آن بانگها ی
ملاوایا یوسی و در عین حال مشغوف
و بشاش خود و رانداز میکنم روشنی
شهر آ هسته آ هسته ی تاریکی های
باطنی من چیره شده و من حالت
شخصی را پیدا کرده ام که در عین
حال از خود شی و تاثیر هر دو بر
خوردار است. پدرم گفت: سارا، تو
بسیار عجیب معلوم میشوی، اما از
اینکه می بینم تو با خوشی و رضایت
کامل به واشنگتن مرا جعت کرده ای
بسیار خوش هستم.

من از پدرم تشکر کرده و بفکر
دورودرازی فرو میروم. بلی، من
خوش هستم، زیرا عشق فلیپ بیش
از هر وقت دیگر مرا تسخیر نموده

خلاصه داستان

قهرمان این داستان سارا یک بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوهی که
ازنا حیه طلاق و جدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است از واشنگتن به
نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثر یک نفر مؤلف و نویسنده که
سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش
است.

سیمون یک کمیته دارد که در اطراف هند رسن رئیس یک کمپنی
بزرگ و قانونی مطا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی
فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤلف است معلومات مورد ضرورت این کمیته را
تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد.
اما مشکل بزرگی که بین آن وجود دارد موضوع داشتن خانم فلیپ
است که آنها را از اتخاذ تصمیم متددنگه میدارد. اما عشق چیز نیست
که همه چیز را حل میکند.

عملی بسازم و یاد صورت لزوم
و در حالیکه انتظار آخرین طیاره را
بکشم میتوانستم که شب را در یکی
از هتل های شهر و قریب میدان
طیاره سپری نمایم. هر دوی این
طریق برای من کدام فرقی نداشت اما
امرواضح این بود که من در هر دو
صورت مجبور بودم تا با فلیپ همین
امشب خدا حافظی کنم.

فلیپ در حالیکه پیاله جای را روی
بشقاب میگذاشت چنین گفت:
سارای عزیز: قبل از همه با یسد
بگویم که من در اوایل سیتا مبر
مراجعت خواهم کرد.
من گفتم: آیا در مرور این مدت
در بین ما کدام مکاتبه وجود خواهد
داشت.
فلیپ گفت: سارا تو چه فکر
میکنی. فلیپ این را گفت و بعد -
نگاههای خود را بیک حالت تاثر
آوری متوجه من ساخت.
فکر میکنم فلیپ هیچگاه مرا
فراموش کرده نمیتواند اما بطوریکه
من نیز او را از یاد برده نمیتوانم
او گفت: بگذار همین تابستان در
بین مایک خلاهی ایجاد گردد و بعد

احساس میکردم.
مادرم برای من یک اپارتمان دیگر
را سراغ کرده بود و قتی که من چند
روز بعد پیترا رکی را ملاقات کردم
او وظیفه مرا منحیث یک مستاجر
اپارتمان در نیویارک تعیین نمود.
من هم موافقت و قبولی خود را بوی
ابلاغ نمودم. همه چیز بصورت
اعجاب انگیزی ساده و بسیط جلوه
میکرد. اما درین میان خدا حافظی
باسیمون قدری مشکل جلوه میکرد
و شخصیت نجیبانه سیمون طوری
است که این مشکل برخلاف تصور
من بسیار زود حل شد. سیمون در
حالیکه تاثیر خود را از رفتن من به
نیویارک نشان میداد ضمنا چنین
گفت: سارا، تو بالاخره بهترین یک
راه را انتخاب کردی. فکر میکنم
سعادت و خوشی تو در اتخاذ همین
تصمیم نهفته است.

در شب اخیر من و فلیپ نان شب
را یکجا صرف نمودیم. نقشه رفتن
و پرواز من بصورت واضح طرح
نشده بود. من میتوانستم پرواز خود
را بسوی نیویارک در آواخر شب

من نمیتوانم این سخن را از زبان
تو بشنوم. تو تمام نقشه های خود
را مطابق میل و فکر خود طرح کرده
ای، لذا من نمیتوانم که در آن
کوچکترین مداخله بنمایم. فکر می
کنم بهتر آنست که من به تمام پلان
های تو موافقه کنم، زیرا غیر این کدام
چاره دیگر وجود ندارد.
اما تو یک قسمت بزرگ زندگی
مرا تشکیل میدهی.

نه، واقعا اینطور نیست، من در
حیات واقعی تو شامل نیستم بلکه
یک حصه خیال انگیز آنرا تشکیل میدهم
فلیپ گفت: بلی تو یک حصه از
زندگی خیال انگیز مرا تشکیل می
دهی که بدون آن حیات و زندگی
برای من کدام مفهومی نخواهد
داشت و عشق تو طوریست
فکر میکنم در تمام تصورات من راه
پیدا کرده است.

او فلیپ، این کلمات واقعا خیلی
شیرین و باحلاوت است، اما
دوستی تو کم کم بمن خطرناک می
شود. من هم ترا بعد پرستش دوست
دارم بعد از اظهار این جمله دست
او را در دست خود می گیرم
و بعد کف و مسح دست
او را چندین بار می بوسم. فلیپ
باورکن که دوری و جدایی از تو
برای من خیلی ناگوار تمام میشود،
اما این یک تصمیمی است که فکر
میکنم یک قدرتی مافوق تر از قدرت
بشری آن را بمن تحمیل میکند.

هنگامیکه من تصمیم خود را -
ذریعه تلفون به فامیل خود ابلاغ
نمودم خوشی بیش از حد آنها به
من یکنوع تسکین و آرامش مو قتی
و تقریبا غیرواقعی بخشید. در آن
وقت من واقعا خود را خوش و مسرور

شگفتن بوده و اطراف آن را درخت های خوشبوی عکاسی احاطه نموده است.

هنکا میکه من دیدگان خود را در

همان صبح اول کشودم نغمه سر ای پرندگان را شنیدم که با صدای بلند

زمزمه میکردند فکر میکردم که در یک ویلای بسیار زیبا و خیال انگیز

سکونت اختیار کرده ام. ظهر روز یکشنبه که من در باغچه عمارت خود

نشسته بودم صدای سگ ها و آواز طفلکانی را که در جوار منزل من براه

انداخته بودند تشخیص دادم. فکر میکردم که آیا این صدا ها در گوش قلیپ چه انعکاس خواهد کرد.

چند روز بعد دوست بسیار -

مهربان من دینا در تلفون گفت. من از اینکه می بینم تو بارد یگر بیه

و اشنکتن مراجعت نموده یی بسیار خوش هستم. درین جا چند مرد

بهشتی راهی شناسم که میخواهم آنها را بشما معرفی نمایم. و ینا

اضافه کرد: اما او ستین و اطفال من شدیدا انتظار تر دارند و هر

لحظه در فکر دیدار تو می باشند. لذا ما قبل از آنکه کدام پلانی را طرح کنیم اولتر از همه میخواهیم که شما به

خانه ما آمده و در طعام شب منحیث

یک عضو فا میلی اشتراك نمایید.

برای من اشتراك در دعوت فامیلی بسیار مشکل تمام میشود آیا این دعوت واقعا چه خواهد بود؟ اطفال با

محبت و صمیمیت بی نظیری از من پذیرایی کردند پدر اطفال یک شخص آراسته موقر و مهربان -

جلوه میکند اطفال بعد از صرف

بقیه در صفحه ۷۸



فکر میکنم ما شب ها رايكجا سپری کرده و در هنگام صبح يكجا به هوا خوری و گردش میرویم سر انجام این تجربه را پیدا میکنم که دوری و جدایی نمیتواند در مقابل عشق و - تمایل شدید يك انسان خلائی را ایجاد کند بلکه بر خلاف صمیمیت و دوستی او را مضاعف میسازد پلی من باین عقیده پابند بودم و روی - همین دلیل بود که جدایی و مفارقت فنیپ را بارضايت خاطر قبول کردم.

بالاخره گفتم پدر جان: من بسیار خوش هستم که باردیگر خود را در نزد شما مشاهده میکنم من میکوشم تا وظیفه خود را با کمال شوق و علاقه انجام بدهم.

پدرم از اظهارات من خوش شده گفت: من هم همین توقع را دارم می خواهم که زندگی خود را درین جا طوری آغاز کنی تا اندوه و غصه های گذشته خود را يك قلم فرا میوش کرده بتوانی.

مادرم گفت: تو در چندین جا دعوت می باشی. دینا میخواهد تابه مجردیکه از ساحل مرا جعت کنديك بارتی دوستانه رايه افتخار تو ترتیب بدهد.

من گفتم: این نکته برایم جالب است و من نمیتوانم در انتظار او دقیقه شماری کنم. لطفا بگو بید که او چه حال دارد؟

مادرم گفت: دینا کاملا خوب است و یکروز قبل چندین اپارتمان و - عمارت را برای اختیار کردن سکونت و بامن یکجا از نظر گذرانید و ما

بالاخره يك عمارت بسیار زیبا بی را پیدا کردیم که یقین دارم تو آن را می پسندی.

جایی را که دنیا و مادرم انتخاب نموده بودند يك عمارت كوچك در جارجتون بود شما ع آفتاب با وجود درخت های بلند و کهنی که اطراف عمارت را احاطه کرده است از -

طریق کلکین ها در داخل خانه می تابید. از همه بهتر اینکه عمارت مذکور يك باغچه نیز داشت که در داخل آن بته های گلاب در حال

—ها، برو. هه چیز درست خواهد بود.
يك لحظه بعد تر زن او را دید که از زیننه بالا رفت و دروازه به صورت خود کار به رویش باز شد.
زن فکر کرد:

—حالا لغت او را به طبقه ششم، هفتم یا هشتم خواهد برد... هر طبقه ای که کنفرانس قرار است آنجا بر گزار شود.

زن، که آن نام داشت، به ساعتش نگاه کرد. هنوز یازده نشده بود. پنج ساعت تمام وقت داشت.

وی در «لایتون آن سی» آمده بود باخودش فکر کرد:

—مثل اینکه در پنج سال گذشته اینجا خیلی تغییر کرده است ساختمان حان ساختمان تازه است قبلا به جای ساختمان تازه چه بود ها؟ سینمای کهنه رکس. عجیب است این های استریت فراختر به نظر میامد میگویند که جای ها، وقتی آدم دو باره برای دیدن آنها برود، کوچکتر به نظر میرسند. چرا این اینطور نیست؟ و لی، پنج سال پیش در دو طرف این سرك موترها ایستاد میشدند. و حالا حتما این کار را منع کرده اند و موترها برای توقف به ایستگاه های چند طبقه می میروند. کناره بحر کا ملا مثل گذشته به نظر میرسند. چرا این اینطور مانند گذشته، به فاصله های برابر کنار هم روبه افق، قرار داشتند. «ان» برچو کیسی نشست، در کرتیش فرو رفت و دستهایش را در جیبهایش رها کرد.

آن رویش را گشتا ند تا به نقطه ای نگاه کند که تا کناره های صخره ها پایین میشد و به ساحل میرسید. درین حال باخودش فکر کرد.
—پشت آن صخره ها، در امتداد ساحل...

اما آواز مسرت آ میزی که به آواز افسران باز نشسته میماند، رشته فکری را گسست:

جای بدهد. اگر خواسته باشیم که خیلی ناوقت برنگردیم، باید ساعت پنج حرکت کنیم. سفر سه ساعت کامل را در بر خواهد گرفت.
زن گفت:

—درست است.
مرد لختی درنگ کرد و بعد گفت: —بس نظر توهم همین است، ها؟
دیگر جای تر دیدن نبود و زن بالبخندی جواب داد:

زن گفت:

—من نان چاشتم را در رستوران رید لایون خواهم خورد. بعد هم اینطرف و آنطرف گردش خواهم کرد.

مرد گفت:

—مجلس در حدود ساعت چهار به پایان خواهد رسید. تو تا آنوقت به رستوران رید لایون برگرد. هر کدامتان که زود رسید، دستور

خاطر هها

خاطر هها

خاطر هها



از: بار بارانایت

به راه افتاد . در آنجا به خیالش آمد که بازو های جان به دورش حلقه شده است . وبعد ، ناگهان چیغها وفر یاد ها را شنید که به آسمان میرفت . دیوانه وار به بیرون دوید و خانه کهنسال چو بی را دید که در میان شعله های آتش میسوزد . درین گیسو دار «جان» را دید که بیرون و درون میروید . و قتی جان وی را دید به سویش آمد و گفت :
- خدا را شکر .. من ترا نیافتم ..
نیل آرام ایستاده بود تا سرانجام وی سرش صدا زد :
- تکان بخور ... کاری بکن !



بعد ، خودش هم به دیگران پیوست و به بیرون کردن اشیاء و اسبابها پرداخت همه میکوشیدند چیزی را نجات بدهند . بالاخر نفر های آتش نشانی فرا رسیدند ، ولی دیگر دیر شده بود و کار مهمی نتوانستند کرد .

درحالی که به سنگ بزرگی تکیه داده بود ، پس از پنج سال همه چیز را به خوبی میتوانست دید : اسپیک چوبی ، روی چمن کوچک میان اسبابها گرانبها قرار داشت . اشیای شخصی ، پارچه های اَتیک توده کالا ها و چند تابلوی نقاشی اینجا و آنجا افتاده بود . در میان این

نزدیک بود دست دراز کند و چهره يك بر کدام استقرار دارد . گیاه ها حتی روی بام چوبی خزیده بودند و بنه هایی به دور دود رو بخاری به نظر میخورد . بقایای خار جی خانه را میدید .
«ان» به بالای سرش نگاه کرد . آسمان صاف را دید - پرنده یی در در پر واز بود .
اتاق بزرگ نشیمن را شناخت آنشب درین اتاق رقصیده بود . اتاق غذاخوری و اتاق صبحانه را نیز شناخت . بعد هم مطبخ را یافت . ولی از زینه های چوب بلوط و تا قشای طبقه بالا یی چندان چیزی باقی نمانده بود .

اشک در چشمها یش حلقه زد . برکشت و خواست به مغاره قدیمی برود . فاصله زیادی نبود . اگر چه راه زیاد استعمال شده بود ، ولی باز هم صاف بود . واضح بود که مردم مغاره را کشف کرده بودند و غالباً به آنجا میرفتند مغاره دیگر يك محل خصوصی نبود .
برخی از اوقات باد در درون مغاره میخیزد و حتی در روز های گرم آنجا را سرد میساخت . ولی در مواقع دیگر پناهگاه خوبی بود و هوای ملایمی داشت .
و امروز همینطور بود .

«ان» تنها بود ، اما آواز ها و سازی که پنج سال پیش شنیده بود در گوشهایش طنین انداخته بود همه چیز آنشب را خوب به خاطر داشت : رقص ، آواز ، غذاهایی که بريك میزد دراز چیده شده بود ، گلها یی که همه جا را زینت بخشیده بود . شامپین ، شمعهای رنگارنگ فضای جو شان ، اینها همه برای آن بود که او بیست و يك ساله شده بود .

آنشب نیل در حالی که دستهای او را در دست داشت ، به سسوی برنده کشا نیدش و در گوشش گفت :
- برویم به مغازه !
با بیمیلی پندیرفت . آنشب جان را دیده بود جان خودش را - که با دختری به نام وی وین پنهانی رفته بود به سوی اسطبل .
در حالی که چپلیها یش در دینگ فرو میرفت ، بانیل به سسوی مغاره

نزدیک بود دست دراز کند و چهره يك بر کدام استقرار دارد . گیاه ها حتی روی بام چوبی خزیده بودند و بنه هایی به دور دود رو بخاری به نظر میخورد . بقایای خار جی خانه را میدید .
«ان» به بالای سرش نگاه کرد . آسمان صاف را دید - پرنده یی در در پر واز بود .
اتاق بزرگ نشیمن را شناخت آنشب درین اتاق رقصیده بود . اتاق غذاخوری و اتاق صبحانه را نیز شناخت . بعد هم مطبخ را یافت . ولی از زینه های چوب بلوط و تا قشای طبقه بالا یی چندان چیزی باقی نمانده بود .
اشک در چشمها یش حلقه زد . برکشت و خواست به مغاره قدیمی برود . فاصله زیادی نبود . اگر چه راه زیاد استعمال شده بود ، ولی باز هم صاف بود . واضح بود که مردم مغاره را کشف کرده بودند و غالباً به آنجا میرفتند مغاره دیگر يك محل خصوصی نبود .
برخی از اوقات باد در درون مغاره میخیزد و حتی در روز های گرم آنجا را سرد میساخت . ولی در مواقع دیگر پناهگاه خوبی بود و هوای ملایمی داشت .
و امروز همینطور بود .

«ان» به سسوی مرد نگر یست . از گفته ها یش صمیمیت میبارید .

- سلام ، چیزی در دریا معلوم میشود . اینطور نیست ؟
مرد اینرا گفت و در حالی که فاصله یی بین خودش و او نگه داشته بود ، کنار آن بر چو کی نشست . سپس افزود :
- افکار تان را برهم زدم چطور ؟
چهره آفتاب سوخته اش را تبسمی رنگ بخشید و این تبسم از گوشه های چشمها یش نیز به جلوه درآمد .

«ان» مؤدبانه سخ داد :
- نه ، قطعاً افکارم را برهم نزدیدی .
مرد گفت :

- شما اینجا زندگی نمیکنید ...
اگر نه حتماً میدیدمتان .

براستی هم اینجا شهر کوچکی بود . مرد رامست میگفت .
«ان» با ملایمت گفت :

- من پنج سال پیش اینجا زندگی میکردم .
مرد گفت :

- درست است . از همین سبب شمارا اینجا ندیده ام . من دو سال پیش باز نشسته شدم . شما خیلی دیر اینجا زندگی کردید ؟
«ان» جواب داد :

- من اینجا بزرگ شدم .
بعد به خاطر آورد که عادت داشت همراه جان به ساحل برای بازی بروند . آنجا ، روی ریگها ، دنبال هم دیگر میدویدند و سنگهای دریایی میچیدند . چو بهار به دور میانداختند تا فلکس سنگ تازی شان آنها را بیاورد . البته کمی مضحک است که آدم سنگ تازی را فلکس بنامد ، ولی او کودک خود رای و لجوجی بود .
بایاد آوری این خاطره ها لبخندی بر لبها یش دوید . بعد شنید که

مرد میگوید :
- این خیلی خوب است عزیزم . از لبخندت خوشحال شدم اینطور به نظر میادید ... خوب ، حقیقتش این است که من قدم میزدم . بعد شما را دیدم که اینجا نشسته اید . خیلی افسرده به نظر میادید ، فکر کردم که شاید بتوانم افسردگی را از شما دور سازم .

«ان» به سسوی مرد نگر یست . از گفته ها یش صمیمیت میبارید .

اندیشه‌ها

دلها همچون بدن نافرود میشوند در مان شانرا از کلمات نغمه حکیمانانه بجویند

وجیزه‌ها

گلپای خرد نصیب کسی است که در میدان مسابقه روزگار گامی توقف کند، بخودشود و بیاندیشد.

(وارسی بلانت)

«اضطرابات کو چک مانند پشه‌ها است اگر قرار بنشینید سر و روی شمارا اذیت میکنند. ولی اگر فعال و در حرکت باشید از سر شما دست بردار میشود.»

(گوستاو وایت)

جوانی مرد باعشق آغاز میگردد و محبوب داشتن زنی ختم میگردد. زن در ابتدا عاشق یکمرد می شود و در آخر عاشق عشق می شود.

ژریمی دیگورمان-فرانسوی

* انسان یگانا نه موجودی است که از (شرم و حیا) سرخ و زرد میشود.

(مارک تو رین)

یک دسته مروارید

«پلانیهای دقیق و پیشبینیهای صحیح نخستین قدم برای مراقبت معاملات و کنترل حدوث و قایع است.»

«عشق بافداکاری، عفو و معذورپنداشتنها اندازه گیری میشود.»
اگر پول زبانی میداشت فصاحت ارزشش در فصاحت کلام می بود.
«در امور تجارت و صنایع و بالخاصه ساحه روابط دیپلوماسی، یکی از مسایل بسیار مشکل و درعین حال غیر مشهور، موضوع جلو گیری از ضایعات میباشد.»

* مهمترین کمکی که پدر به فرزندان میتواند، اینست که مادر او را دوست بدارد.»

* انسانها، راوی و نقل کننده عجیبی اند.»

تقریباً صد سال قبل دانشمندی گفته بود: دماغ انسان مانند ماشین باید همواره روغن و تیل داده شود. ولی امروز وجدان و دماغ انسان خشک شده و تخنیک جلو رفته است. ساینس‌ها هر چه آموخت جز اینکه چطور یکدیگر را دوست بداریم و در فضای صلح و سلم زندگی کنیم.»

* دهن و زبان را شور دادن موجب تمسکین و اضطراب است، ولی بعضی

اوقات از زیاده گویی و یاوه سرایی در سر تولید میگردد.»

* امریکا ثیان اکثر چنین فکر میکنند که هر کس درین دنیا باید صاف و پاک، عیسوی و دیمو کرا تیک باشد.»

ترجمه هوتکی

ژوندون

«راز داری»

رازی که پنهان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان مخلص باشد.

(سعدی)

اسرار شخص حال زندان نیان را دارد که چون رها شوند تسلط بر آنها غیر میسر است.

(شو پنهور)

چه بسا مردمان پزشک بپایین خود میخواهند در صورتی که محتاج بیک نفر در دارویندهم هستند که در دل آنها را بشنود.

(دیل کارنگی)

هر سخن که از زندان دهان بجست و هر تیری که از قبضه کمان پرید پوشا نیدن آن سخن و باز آور دن آن تیر دست ندهد.

(کلبله و دمنه)

هر کس که برای دیگران آگاه گشت اگر آن راز را بگشاید بمانند آنست که به خیانت و نافرکاری آلوده باشد.

...

صاحب دلی را پرسیدند که چگونه راز نگاه میداری؟ گفت: نخست ویرا در زندان سینه جای داده و سپس بگور دل می سپارمش (اخلاق روحی)

راز با مردم ساده دل و بسیار گوی و پراکنده صحبت مگوی که ایمن طایفه از مردم بر تحفظ و کتمان آن قادر نباشند.

...

مبادا که ناگاه ازوعای خاطر او تر شوی بدیدی آید و زبان که صغیر ضمیر است سست و بیستوری او کلمه ای که نباید گفتن بگوید و سبب هلاک قومی گردد.

(مرزبان نامه)

مولوی میگوید

چونکه اسرار نهان در دل شود

آن مرادت زودتر حاصل شود

گفت پیغمبر که هر یک گزینفت

زود گردد با مراد خویش جفت

دانه ها چون در زمین پنهان شود

سر آن سر سبزی بستان شود

زود نقره گر نبودی نهان

پرورش کی یافتندی زیر کسان

راز باید از بدان پنهان کنی

بلکه پنهان نشی ز یار جان کنی

با کسی از نیک و بد مگشای راز

سر خود با جان خود میدار باز

داخله؟

دمینی اور را بلوی نو خله؟

دا ولولسی می تخنوی نوخله؟

گرا نی: خان چه را ته نه را کوی
تشی وعدی را ته کوی نو خله؟

چه خپلو شو نسو ته سکروته وایی
بو سوته ما یی پسخوی نو خله؟

دمینه ژوب خو در ته زه نه وایم
منخ په سا لو کینی پتوی نو خله؟

چه یی له مخکی نه ویشته ری اخر
زپه می به زلفو زنگوی نو خله؟

په نن سبا دی گره خوا نی راخا ری
په دی با نو می غو لوی نو خله؟

چه می ار مان په ژو ند کی نه سر کوی
په انتظار می کړ وی نو خله؟

چه ورسره دی دز په مینه نشته
دا را ز قی رسوا کوی نوخله؟

«رازقی»

که نه شوه

راسره مینه کینی رضا که نه شو
دیل به هم نه شی دما که نه شوه

هلته به خپل غیرت ورو بنایمه مرور تیا خنی بخلا که نه شو
زما دتر مو تر مو اوښکوپه حال خندا به وکړی په ژپا که نه شو
سرتنه به ورسپړی هیلې زما آبه ما گرانه بی وفا که نه شوه
خوچه می ژو ندوی ورته لاس نه اخلم مې خو به شمه شپه سبا که نه شوه
په وچو شونډو به می زپه وسو زی دغما زانو په وینا که نه شوه
ارمان به وکړی پښیمانه بهوی
په «غمشریکه» اشنا که ستا که نه شوه

محمد هاشم «غمشریک»

ستاسو پېر خوښ

«لنډی»

با ده پر باد می سلام وایه پر هغه باد چه دجانان پر لوری خینه
ما به و باد ته کاغذ ورکړ با دبی وفا دی د چا نه وپی کاغذونه
باده دخدای روی می دروپی ژر راته وایه گران زپه کی خه حال لرینه
قلم په لاس غمو نه کاږم د پیره غمه پر قلم تکیه کو مه
آسمان ته و گوره چه شین دی داسی می زپه در پس شین دی و به مر مه
شفق یی مه بولی عالمه آسمان زما په ژپا وینی تو یوینه
پر زپه می لیک داشنا نوم دی داو بوغوپ کولی نه شم وړان به شینه
د تندی مر م او به به نه چشم داشنا نوم می په زپه لیک دی وړان به شینه
لیرونکی پیغله حلیمه (خزان) او پیغله ثریا (پوپل بالا کوزی) د گردیز
خغه.

رنگینې پلوشې

دیار دو صل د قصو په شان خبری کوم
د شو خو ستر گو دېنوپه شان خبری کوم

چه په یوه کاته د مینی خزانې را سپړی
د داسی حسن د پیرزو په شان خبری کوم
چه یی نظر ته د پښتو ننگ لمسونی کوی
زه یی هم منخ کینی د پښتو په شان خبری کوم
دمنخ رنگینې پلوشې د زپه هو سر را کاږی
خکه خوزه ورته د مړوپه شان خبری کوم
در باب غبر می و چو شو ندو ته خندا راو لی
جوړی آدم ته ددر خو په شان خبری کوم
زما خبری دتورو زنو خنو پست ساتی
زه دملالی د پیو په شان خبری کوم
خه که دا وښکو دگیلومی «ابا سین» جوړ دی
در قیب منخ کینی دچروپه شان خبری کوم
اباسین - سایی

دېوډی تال

انسانی تاریخ او فرهنگ

له مرییتوب سره مبارزه

دغه کتابونه د غو لیکوالو لیکلی دي

په شلمه پېړۍ د تور پو ټکود خړخلاو له منځه تلل د هغو تمدنو دو لټونود هڅو او هلو ځلو نتیجې وې چې په اروپایي مستعمراتو، لاتینه او شمالي او جنوبي امریکې کې وشوې داتلسمې پېړۍ څخه راپدېخوا د مرییتوب له ټولو ککړو اعمالو سره مبارزه ددې موجب وگرځیده چې دوه لیکوالو په کتار کې درولی له هغه جملې نه څو ټوکه عبارت دي: د خشم پېړۍ وروسته یعنی د شلمې پېړۍ په شرایطو کې دوین کنگره ددې په لټه کې شې چې هغه له منځه یوسي دوین د کنگرې مقررات ددې سبب شول چې د مرییانو د خړخلاو له منځه تللو شرایط برابر شي.

د ((خندا)) عملیات

دا هغه فلم دی چې د شوروي اتحاد فلم اخیستو د سترې کمپانۍ «موسفلم» له خوا جوړ شوی دی. ددغه فلم لارښوونه او دایرکت لېونید دی. داستایوفسکی نه فنا کیدو نکی اثر کاږي دای کړیده او په ډیره په زړه پورې توګه یې جوړ کړیدی. د خندا کتابه څو نورچاودانی آثار منځ ته د عملیاتو د فلم لپاره در یو تنو شوروي لیکوالو سناریو لیکلی ده. د راوړې دې چې د روسیې او نړۍ په سناریو لیکوالان دادی: یاکوف فکوفسکی، بوریس سلو، سویه یی شهرت گتلی دی د مثال په دسکې او لېونید گایداری. دغه فلم چې یو کومیدی فلم دی دری ساعته توګه د هغه د جنایت او مکافات د وخت نیسې او بیلې بیلې موضوع گانې احتواء کوي. شوریک ددغه څوړیدلو، د نیه توشکا او داسې نور فلم ځوان قهرمان دی پدغه فلم کې یو شمیر تکړه شوروي لوبغاړو برخه ګرځولې ده چې د زیاتې پاملرنې وړ دي لری او دغه لیکوال یې دنړۍ د ډیرو انکسانو درد مینا ننکو، پوری نیکولین، الکسی سمونوف، گیورګی وتیسین، نومیا ليو بریالیو لیکوالو په کتار او ژني مار گونوف دغه فلم د کومیدۍ فلمونو په لړ کې ډیره زړه پورې دی. پوری او د هنري معیارونو مطابق بشپړ شوی دی. پدغه فلم کې چې د بولند څخه یې هنري جایزه اخیستې ده ټول هغه ارزښتونه مراعات شوي چې دیوه ښه فلم لپاره لازم دي.

دا هغه کتاب دی چې نا متسو فرانسوی لیکوال او سترهو مانیست رو من رولان منځ ته راوړی دی. رومن رولان سربیره پدې چې یونو میالی او مترقي لیکوال دی ډیر ښه بیوگرافي لیکونکی هم شمیرل کېږي هغه د گاندی جی او میکېل آنژ په نامه دوه نا متو کتابونه لیکلي او د هغوی د ژوند حالات یې پکښې کتبلي دي دغه لیکوال دفرانسې لپاره په هماغې اندازې شهرت او نوم لرلی دی لکه هانری باربوس او آندره ژید اوداسې نور.

یوه ډېره پورې ټکي:

وایی چې یوه ورځ د فقید کندی کوچنی لور کارو لین د خپلې مور ژاکلین سره په پارک کې گرځیده چې یوه ډله خلک یې ولیدل چې شعارونه یې ورکول:

«کنیدی دا کارونه مکوه!»

کوم وخت چې کارو لین دا خبرې واوریدی نو یې مورته وویل:

«موری بیا آبا څه به کار کړیدی ورته ووايه چې نور دا کارونه ونکړي»

ژوندون



«خندا» د عملیاتو د فلم یوه ډیره پورې صحنه



از آن بحث خواهم کرد . جدا کردن تدریجی از پستان و دادن شیر بابوتل در ۶ ماه اول:

یکعده مادرانی وجود دارد که یا اصلاً قادر نیستند و یا روی عوا ملی نمی خواهند تا طفل را از پستان خویش شیر دهند تا آنکه طفل آماده گردد در آخر سال اول عمر خود از پستان صرف نظر و با پیاله شیر بخورد. در یک حالت ذخیره شیر مادر غیر کافی گردیده و طفل از گرسنگی گریه می کند و وزن کافی هم گرفته نمی تواند.

اگر دریابید که ذخیره شیر شما بسرعت کم شده می رود و طفل کا هلا گرسنه می باشد و هم نمیتوانید با داکتر درین مورد مشوره نمایید از فارمولی که در مباحث آینده بحث خواهیم نموده استفاده نمایید. بطفل تان در هر نوبت شیر که از پستان خویش شیر مید هید بعد از آن یک بوتل شیر داده و اجازه دهید که طفل هر قدر زیاد و یا کم که میخواهد بخورد و نوبت شیر ساعت ۶ شام را حذف کنید و دو روز بعد نوبت شیر ساعت ۱۰ قبل از ظهر را نیز حذف نمایید. همچنین باقیمانده نوبت های شیر پستان را بعد از هر دو یا سه روز به ترتیب آتی قطع کنید: ۲ بعد از ظهر ۱۰ شب ۶ صبح، آیا چقدر مدت مهم است تا بطفل شیر داده شود؟ البته درین مورد جواب قاطع و سریع موجود نیست. مفاد فیزیکی شیر پستان مادر خالص بودن و قابلیت هضم آن در قدم اول برای طفل بسیار با ارزش شمرده میشود همچنین از مفاد غیر فیزیکی تغذیه طفل از پستان مادر در هیچ دوره نمیتوان چشم پوشید و انکار نمود یک وقت مناسب برای شیر دادن بقیه در صفحه ۸۰

معذالک اگر پستانها نسبت پر شدی شیر ناراحت گردد، مادر صرف ضرورت دارد تا بطفل اجازه دهد تا ۱۵ تا ۳۰ ثانیه برای رفع فشار از پستانها شیر بچو شد. ولی مکیدن شیر را برای ۵ دقیقه اجازه ندهید زیرا پستانها را برای تولید شیر بسیار تحریک خواهد کرد.

بعضی اوقات یک مادر خواهد ترسید که برای شیر دادن طفل از پستان خویش تسلیم خواهد شد، زیرا طفل مقدار شیر را که عادت داشت از پستان مادر بگیرد از پیاله نخواهد خورد. این وضع ممکن است جدا کردن طفل را برای مدت نامعلومی به تعویق اندازد. هرگاه روی عواملی بخواهید طفل تان را از پستان جدا کنید به نظر من میتوان شیر دادن را متوقف ساخت اگر - طفل بطور اوسط از هر پیاله در هر وقت شیر ۴ اونس شیر بگیرد و یا مجموعاً ۱۲ تا ۱۶ اونس در یک روز گرفته بتواند. بعد از آن که شیر دادن متوقف ساخته شد طفل غالباً مقدار شیری را که از پیاله می خورد مجموعاً به ۱۶ اونس یا بیشتر افزایش خواهد داد که معمولاً این مقدار شیر یا چیز های دیگری که طفل می خورد کافی است. من تصور میکنم که مرجح است تا طفل را در یک سالگی از شیر جدا نمود در صورتیکه برای جدا شدن آماده باشد. یک طفل بعد از سن متذکره به ندرت به پستان مادر تقاضا پیدا میکند وقتی که دادن شیر پستان بعد از سن متذکره ادامه داده شود که طفل واقعاً بان ضرورت داشته باشد، ممکن است عادت را سبب شود که بطور غیر طبیعی طفل را وابسته ب مادرش گرداند. در باره جدا کردن طفل از پستان مادر بعضی نقاط دیگری نیز هست که در آینده

که به جدا کردن تدریجی از پستان مادر آماده می باشد. پس درین حالت در تمام غذا های طفل پیاله شیر را به وی عرضه نموده در صورتیکه تمایل خویش را برای گرفتن پیاله بیشتر نشان دهد مقدار شیر پیاله را افزایش بخشید ولی به خاطر داشته باشید که در ختم هر غذا به شیر دادن از پستان ادامه دهید. دیگر اینکه یکی از نوبت شیر روزانه که از پستان صرف می نمود صرف نظر نمائید مخصوصاً همان نوبت را که طفل کمتر علاقه به آن نشان دهد فقط در آن وقت با پیاله شیر دهید (معمولاً این نوبت در صبح یا چاشت خواهد بود).

همچنان در حالیکه طفل تمایل داشته باشد در خلال هفته نیز یک نوبت دیگر شیر خوردن از پستان مادر را کم نمائید و در هفته دیگر آخرین نوبت شیر طفل از پستان نیز قطع گردد. تمایل طفل برای جدا شدن از شیر ممکن است یکنواخت انکشاف نکند. هرگاه از درک دندان کشیدن یا کدام مریضی تکلیفی بطفل عاید گردد، شاید بخواهد تا جدا شدن وی به تعویق افتد که البته درین حالت کاملاً طبیعی است و موافقت با طفل خطری را بار نمی آورد. و اگر طفل میخواهد دوباره به شیر خوردن از پستان رجوع نماید و از خطا نشوید بهتر است تا از کدام تغییر مهم دیگر در حیات طفل در خلال دوره که از شیر جدا میشود اجتناب گردد. (بقسم مثال انتقال به خانه دیگر و یا شروع تربیه تا بلیت).

وقتی که جدا کردن طفل از پستان مادر بطور تدریجی جریان داشته باشد معمولاً کدام پرابلمی در مورد پستانهای مادر در بین نیست

البته اگر نتوانید مشوره داکتر را بدست آرید در مباحث آینده درین زمینه بعضی هدایاتی تقدیم خواهد شد بهتر است آنرا مطالعه و بکار ببرید.
جدا کردن تدریجی طفل از پستان مادر و شیر با دادن پیاله در آخر سال اول:

اگر یک مادر مقدار شیر کافی تولید می کند پس چقدر مدت مادر باید به طفل خویش شیر دهد؟ بهترین همه جوابات و طبیعی ترین آن درین مورد اینست که مادر تا آنوقت به طفل خویش شیر دهد که طفل آماده شود پستان مادر را ترک و با پیاله شیر بخورد. بسیاری اطفالی که با پستان مادر تغذیه می شوند آماده هستند تا بین سنین هفت تا ده ماهگی پستان را ترک گویند (البته کاملاً این اطفال جانب مقابل یا عکس اطفال قرار دارند که بابوتل تغذیه می گردند زیرا تا آنکه یک سال را پوره بپور نکرده باشند حاضر نیستند بوتل را ترک گویند).

باید گفت که بهتر آنست تا از سن پنج ماهگی به طفل دادن یگان جریه شیر از پیاله را آغاز نمائید تا قبل از این که بسیار خود را ی شود به آن عادی گردد و حتی در سن شش ماهگی طفل را تشویق نمائید تا پیاله که قدری شیر داشته باشد خودش بدست خود بگیرد. حتی بعضی وقت دیده شده که در نیمه دوم سال اول عمر طفل بین هفت و ده ماهگی علاقه وی به گرفتن پستان مادر کم می شود که در آنوقت اگر طفل از پیاله بطور درست شیر کوتاهی بتواند طبعاً برای مدت کوتاهی از پستان شیر داده خواهد شد و درین وقت غرض شده می تواند



کورچون پناک مردم



فکاهی... انتقادی... اجتماعی... فکاهی... انتقادی... اجتماعی...

گاوی که به تشناب مردانه پناه برد

صحنه اول

چند سال قبل نمیدانم به اراده کدام مرجع مسئول بود که درجاده های مختلف شهر کابل لوحه ها ئی به رنگ زرد و علامت (تیر) در پایه های برق نصب کردند که بروی هر کدام (جلال آباد) (قند هار) (مزار شریف) و غیره به دري و انگلیسی نوشته شده است این لوحه ها اگر مفادی نداشت نقصی هم ندارد و بنده نمی خواهم درین مورد ایرادی بگیرم ، زیرا در جاده ها به وسیله همین لوحه های تیر مانند سمت شهرها نشان داده شده یک سیاح خارجی و آدمهای نا بلد می توانند اقلا به وسیله آن بدانند که سرك جلال آباد ، قندهار یا سایر شهر ها از کدام طرف می رود دیروز موقعیکه از پل محمود خان می گذشتم نظرم به یکی از یسن لوحه ها افتاد ، کدام آدم شوخ رخ لوحه را به جهت مخالف دور داده و لوحه مزار شریف را که بسایند به طرف سرك شهر نو و یا جاده پشتو نستان می بود به طرف شاه شهید دور داده بود با خود گفتم خوبست آدم نابلد به این لوحه اتکاء نکند وگرنه به عوض مزار

صحنه دوم

شریف از چهار آسیاب سربدر خواهد آورد .

کسانیکه به پوهنتون ، شفاخانه علی آباد و یا جمال مینه رفت و آمد دارند به وضاحت دیده اند که سرك جمال مینه از ایستگاه جمال و بنا برآن عریض ساختن سرك



آسیا بان سگی داشت و سگ او هم سگی ..

مینه الی کارته چهار فوق العاده تنگ و کج و معوج است ، عبور و مرور ترافیک درین منطقه هم خیلی زیاد است ، زیرا علاوه از شفاخانه و منطقه بزرگی به نام جمال مینه يك وزارت و پوهنتون کابل درین

فکر ترمیم و عریض ساختن سرك مذکور افتاده از وقوع حادثات احتمالی در آینده جلوگیری کند .

صحنه سوم

همکار عزیز صفحه (با ژوندون بخندید) این بازنامه به مخلص شرمندوك نوشته و بعد از مقدمه ای درباره مزاحمت ژیکولوهای شهر خود چنین نوشته است .

چندی قبل یکعده از دختران جوان برای رفع خستگی و تفریح به باغ بالا رفته بودند (نمیدانم منظورشان باغ بالای کابل است یا گردیز هم باغ بالائی دارد ؟) درین وقت چند جوان و لکرو و زیگولو به مزاحمت پرداخته با حرفهای نیش دار (به شیرین زبانی) آغاز کردند اتفاقا یکی از دخترها ساری پوشیده بود ، یکی از جوانان مزاحم گفت : این دختر حتما مادر را جیش کهنه است .

دیگری گفت :

—نخیر ... من او را می شناسم او خواهر دارا سنگ است دختر ساری پوش که ازین حرف پر آشفته شده بود به جوان دومی گفت : —آفرین به هوش و ذکاوتت...

قصه دختر ساری پوش و حرف نیشدار یک جوان

چه و حشناك است اين سر ك جمال مينه

هامم مرا قبت شديد بعمل ا ورده و صا حبان آ نرا به رعایت مقر رات صحنی وادار بسا زند .

صحنه هفتم

در اعلان يك فلم هندی كه دريكي روز نامه ها نشر شده بود دو قسمت قابل تو جه است .

اول اين قسمت كه نوشته شده: **فلم سرا پا رنگه هندی كه تاحال نظير آن ديده نشده**

دوم اين قسمت : **«... تما شای اين فلم عالی كه با داستان مهيج و صحنه های پرشور**

آن نمايند گی از حیات فلاكت بار هيپی ها می نمايد به عموم تو صيه و برای طبقه جوان خا صتا محصلين و محصلان حتمی می باشد....»

اولا آن فلم هندی كه نظير آن ديده نشده باشد فكر ميكنم فلمی است كه شايد هنوز سا خته نشده باشد، زیرا تاحال هر چه فلم هندی ديده ايم همه يك شكل و يك قسم با داستان مشابه و صحنه های تكراری است و نميدانم روی چه مطلبی اين جمله پر طمطراق در اعلان اين فلم چسپانیده

(!) شده ؟ در قسمت دوم اعلان نفهميدم كه فرق بين محصلين و محصلان چیست؟ جزاينكه كلمه محصل يكبار بطر يق عربی و يكبار بدری جمع شده .

شايد منظور سينما دار محصلين و محصلات بوده ، بهر حال اين اعلانات كه باجملات تجارتي از طرف صا حبان سينما ها تر تيب ميشود، چه خوب است اگر اداره روز نامه ها در اصلاح آن تو جه نمايند .

بعد چرا به تشناب مردانه ر فست بعد وقتيكه همچنان خود را ديده از خجالت بيرون آمد ياميوخا مست برای آنها ساختمان تشناب را تشریح كند، شايد تشناب را بسا طويله عوضی گرفته بود ، بهر حال گاو مذکور خالی از عقده نبوده .

صحنه ششم

بناغلی محمد هارون ابرا هيم خيل نامه ای ارسال داشته و در آن ابتدا به حا ضری و كلای و لسی جرگه و بعدا به حمام های شهری تماس گرفته اند . برادر عزيز !

راجع به وكلا، حا ضری و غير حاضری شان و نصاب مجلس بارها در جرايد ملی چيز هایی نو شته شده در ضمن دريكي از شماره های روز نامه كار وان مطالبی بقلم يکی از وكلا بنشر رسیده كه گمان ميكنم به تمام سوا لات شما در ين قسمت جواب داده شده بهتر است مقاله مذکور را بخوانيد ، واما را جع به قسمت دوم نامه تان :

بلی برادر عز يز، هما نطود يکه نوشته ايد حمای هاهم دربی انصا فی دست کمی ازنانوا و ذغال فرو ش نداشته در روز های بخصو ص يك هفته پيش از عيد ها پسو ل حمام را دو چند از مردم شهر ميگیرند از نظا فت درين حما ها اثری نيست و كذا فت هرچه بخوا هيد است .

كوبيدن در اتاق هانمره چيز يست كه از سا لها قبل به اينطرف روا ج دارد. شايد حمای ها به گوش مرا جعين خود علاقه دارند و با اين تك تك ها ميخواهند آ نرا نو ازش كنند. اميد است بعد ازين از حمام

گل و چشم و ابرو مزین بود ايشان بعد از تذكراتی در مورد خشك مالی های پيسم در كشور و نتايج فلاكتبار آن برای مردم زمين د ار و مالدار از اقدامات حكومت درمورد به كار بستن پروگرام كار در مقابل كنند شتايش كرده اند ، در قسمتی از نامه خود می نويسند .

(چون كار در مقابل كنند به نظر من از يك طرف مردم را از گرسنگی بجات دلا و از طرف ديگر زمين های است آباد می سازد ، بنا بر آن خوبست كه حكومت دلسو ز افغانستان با اقدامات مفیدی در آينده مردم را از مشكلات غذا ئی برهانند) .

صحنه پنجم

در زیر ستون (اخبار جالب) روز نامه انيس اين خبر نشر شده كه واقعا جالب است .

(يك نر گاو از طرف چهار نفر پوليس در بين جاده های شهر كلاسكو تعقيب می شد ، با لاخره به تشناب مردانه مربوط يك گراچ سرويس پناه برد ، اين گاو از بازار فروش مواشی در قسمت شرقی شهر كلا سكو فراد كرده بود تعقيب كنند گمان خواستند تا گاورا از تشناب بيرون بكشند اما موفق نشدند اما وقتيكه دوگاو ديگر به آنجا آورده شد باديدن آنها نرگاو ا ز تشناب بيرون آمد .

اين قصه شبیه قصه همان گاو فراری است كه در كابل شخصی را زخمی ساخته بود و بنده با وی مصاحبه كرده بودم در مورد اين گاو هم سوالاتی در ذهن انسان حطور ميكنند ، مثلا چرا فرار كرد

چقدر زود عملات را شناختی برادر زاده عزيز حالت چطور است جوان ژيگولو ديگر نتوا نست حریفی بزند و خجالت كشيد

با احترام

تريا پوپل از گرديز خواهر عزيز !

تعجب آور ترين قسمت نامه تن سطر آخر آنست در شهر شما ژيگولو ها خجالت هم می كشند ؟ عجيب است در شهر ما (يعنی كابل) ژيگولو ها حرف نيشدار می زنند دخترها را آزار ميدهند ، لباس های عجيب و غريب می پوشند دلی هيچگاه خجالت نمی كشند واما بايد عرض كنم كه پوشيدن ساری (لباس دختران هندی) توسط يك دختر افغان خواه مخواه رگ شوخی اشخاص را به حركت آورده يگان گپ نيشدار ميزنند اگر آن دختر را می شناسيد برايش توصيه كنيد كه ساری خود را بعد از اين درميله و تفريحگاه ها نپوشد .

صحنه چهارم

بناغلی محب الله پوپل ما مو ر نمايندگی دافغانستان با نك در آنچه نامه ای به مجله ژو ندون فرستاده اند نامه ای كه بايك رسم



بون شرح

فلمی كه ديدين آن برای محصلين و محصلان ضروری پنداشته شده (۱)

جزیره ۵۵ و رسی

یاسرزمینی از آتش و آب



در بنجاه کیلومتری آیسلند جزیره‌ای
پایه عرصه وجود گذاشت.

از همان لحظات نخستین انسانها
شاهد این بازی سرسام آور طبیعت
بودند. در نگاه اول سر نشینان

کشتی ما هیگیری «اسلیفور» این
دود را ناشی از حریق یک کشتی

فکر میکردند اما بوی سلفر که در
هوا پخش شده بود و لرزه‌ها و بر

خورد امواج به تنه کشتی حاکی از
یک واقعه آتشفشانی بود. بزودی

بخار و خاکستر که بقسم ستونی

بطرف آسمان بالا می‌رفت و سنگ‌ها به
سرعت کلوله به‌طرف پراگنده
میشد و آب، خود را در اطراف آن
کوره آتشین گرم میکرد.

از میان درزیکه تقریباً پنجاه متر
طول داشت و از شمال غرب به جنوب
شرق ادامه داشت، لحظه بلخظه

قدرت فوران بیشتر میشد. در بعد
از ظهر همان روز بلندی دود و خاکستر

که از میان آن بریدگی بیرون

می‌جکید، به شش هزار متر میرسید
آهسته آهسته جوانب یک کوه

آتشفشان که هنوز فعالیت داشت

و آرام آرام از میان آب بالا می‌آمد
نمایانتر میشد. بعد از یکروز ارتفاع
این کوه از سطح آب به ده متر و روز



گاز و خاک که تر جزیره نو -
(سورتلینگو) به بلندی ۲۵ کیلومتر
میرسید.

هنوز تاریکی شب از روز ۱۴ نوامبر

۱۹۶۵ چتر نبرد داشته بود که بحر
سرد در قسمت شمال آیسلند لرزید
دفعه‌ای از دل آبهای عمیق یک پایه
ای از خاکستر بطول شصت متر
بلند شد و بایک آواز صاعقه مانند



در اپریل ۱۹۶۵ یک طیاره د و
ماشینه با چهارده نفر سر نشین
میتوانست به آن جزیره فرود آید.

در سپتامبر ۱۹۶۴ قطر دهانه آتشفشان ۹۰-۱۰۰ متر و بلندی
اطراف آن به ۱۵ متر میرسید.

دیگر به چهل متر و در ۱۹ نوامبر
میان خاکسترهای لرزان، حوضی
از لایه تشکیل شد که قطر آن به

طول آن به شصت متر و ارتفاع آن
به شصت متر میرسید و ۸-۱۰ کیلو
۱۲۰ متر میرسید بالاخره مایع مذاب

آن از کناره‌های دهانه بالا رفته و مانند
جوی آتشین بطرف بحر جریان یافت
و در ساحل ریگی آن به شاخه
ها متقسم شد که هنگام ادخال در
آب بیرقهای سفید و بلندی از نفت
به‌وای بر میا فراشت.

که وزن آنها به تنها میرسید، از
دهانه آتشفشانی طوری بیرون
حرارت داشت با تماس آب سرد

میرید که گویی با منجنیق افکنده
نسبتاً بزودی منجمد میشد و در
میشدند.

همان نقطه تماس به آب به هم می‌چسبید
در شروع اپریل این منظره شکل
دیگری بخود گرفت: در میان دهانه،
می‌آمده، راه مسافت و آنرا به یک



در سپتامبر ۱۹۶۴ جزیره توسط جریان لاوا خود را روزانه ۳ بر ۴ هکتار بزرگتر میساخت.

واقعات آتشفشانی که در اطراف سورتسی بمشاهده رسیده نباید با پیدایش سورتسی بی ارتباط تلقی گردد، یعنی بخوبی میتوان این واقعات را فرزندان سورتسی نامید. آنها به يك مركز تبارز، ارتباط داشته اند و همان يك سیستم (فوران زمینيان يك درز) به وجود آمده اند. بالای يك تابلویی که به قسم برجسته کار و از ترسیم آب بروی آن خود داری شده باشد، میتوان این وقایع را بوضاحت مرتسم ساخت.

اینکه ریشه سورتسی تا یکی در میان بحیره شمال مقاومت خواهد کرد، سوالیست که به آسانی نمیتوان جوابی برایش گفت. اگر هم کدام حادثه آتشفشانی دیگر (بقسم بقایای همین آتشفشان) بمشاهده نرسید، معنی اینرا نمیدهد که آن ریشه از آنجا رخت بر بسته است.

در میان بحیره به هر طرف پراکنده شد. این واقعه، حادثه سورتسی را دوباره در اذهان زنده ساخت. هیچگاه قبل ازین، تکامل آتشفشانی بی از بلو پیدایش اینطور زیر مراقبت و تحقیق چشمان دانشمندان جزیره نبوده است. این مانند يك نمونه زیر چشم دانشمندان به وجود آمد و تکامل کرد و شاید زمینه های فراهم سازد تا در آینده راجع به پیدایش زمینی هم نظریه های قطعی بی به میان آمد.

با وجود آنکه این جزیره در اخیر ۴۰ متر بلندی داشت و ۶۵۰ متر فاصله بین دو ساحل آن بود، نتوانست در مقابل امواج خروشان خزانسی



جزیره سور تلینگور شل يك سم اسب را بخود گرفت و در ۲۳ اکتوبر ۱۹۶۵ به کلی نابود شد.

نایاب در آتشفشانی آن امواج خروشان شست و شو گردد.

درعید مذهبی

سال ۱۹۶۵ يك جزیره كوچك دیگر نیز عرض وجود کرد که اسمش را سوواری گذاشتند. آنها آتش و دودی به هوا پراکند، ولی نتوانست تا ماه جون مقاومت کند و او هم به نوبت خود قربانی امواج گردید.

در حال غلیان این آتشفشان در فاصله پنجم صد کیلومتری از میان طیاره بوضاحت معلوم میشد. به مانند يك چراغ طبیعی بزرگ جزیره سورتسی از ساحل جنوبی اسپیلند بمشاهده میرسید که توسط دو دیکه تقریباً سه هزار متر بلندی داشت برجسته تر میگردد. اشخاصیکه ازین جزیره دیدن کرده اند با مسرت قصه میکنند که آبهای کم عمق ساحلی آنجا برای آبای زی بینهایت برکف بوده است. این آبها که متصل محل تلاقی لاوای جو شان با ب بوده اند از نیم الی يك متر عمق داشته اند. بعد از آنکه آتشفشان از فعالیت خود کاست علما و توریستها به این سرزمین رو آوردند و حتی طیارات كوچك تمرینی و هلیکوپترها نیز به آنجا فرود آمدند. از ۱۹۶۵ بعد پیلوت معروف اسپیلندی تونیست پیونر با طیاره های دو ماشینه که تنها چهار ده مسافر را حمل میکرد مرتب به این جزیره پرواز میکرده است.

در جولای ۱۹۶۴ در اخیر يك هفته مرد انگلیسی را در آن جزیره رها نکردند تا روز دیگر او را برگردانند

ولی هوای خراب طولانی و نا مساعد مانع شده که او را بروز موعود برگردانند و باین ترتیب مرد مذکور مجبوراً هشت روز بروی آن جزیره باقی ماند. البته واضح است که بسیار امکان داشت او درین مدت از بین رفته باشد ولی بعد از اینکه او را دوباره آوردند، در

حالیکه چهره اش از خوشحالی می درخشید حکایت میکرد که آب اتلانتيك ۲۸ سلسیوس حرارت داشته آببازی نموده است. آب آشا میدنی در خیمه خود کافی داشته ولی گرسنگی طولی را متحمل شده.

در ۲۲ می ۱۹۶۵ موضوع جدیدی توجه همه را جلب کرد و آن اینکه در نزدیکی سورتسی تصاعد گازی به مشاهده رسید، تقریباً بفاصله ۶۰۰

متر از سورتسی آتشفشانی از آب بیرون آمد که آنرا سور تلینور، یا سورتسی كوچك نامیدند. این جزیره نیز با آواز رعد آسای به میان آمد و سنگ های کف ما نند

جانب رهنمایی میکرد، باین ترتیب با مرور زمان سدی میساخت تا خاکستر لوزان از آسیب هجوم آب در امان باشد. لاوای که بروی سطح قسمت دیگر جزیره جریان یافته بود بقای جزیره را برای مدت مدیدی تضمین میکرد، زیرا چون زرهی روی جزیره را میپوشانید.

در اخیر اپریل هنگامیکه جریان مذابه ها روبه نقصان گذاشت بزرگی جزیره به ۱۴ کیلو متر مربع میرسید که تقریباً يك سوم آن از لاوا پوشیده شده بود. جیو لوجست های اسپیلندی که در بین شان سیکو دوتو را اینسون هم شامل بود وجود آمدن و تکامل تدریجی این جزیره را به دقت تحت نظارت گرفته بودند.

در ۱۷ فروری هیات جیولوجستها به قسمت جنوبی این جزیره توسط دو قایق لابی پیاده شدند در ابتدا همه چیز عادی و آرام بود، اما چند دقیقه از ورود آنها نمیگذشت

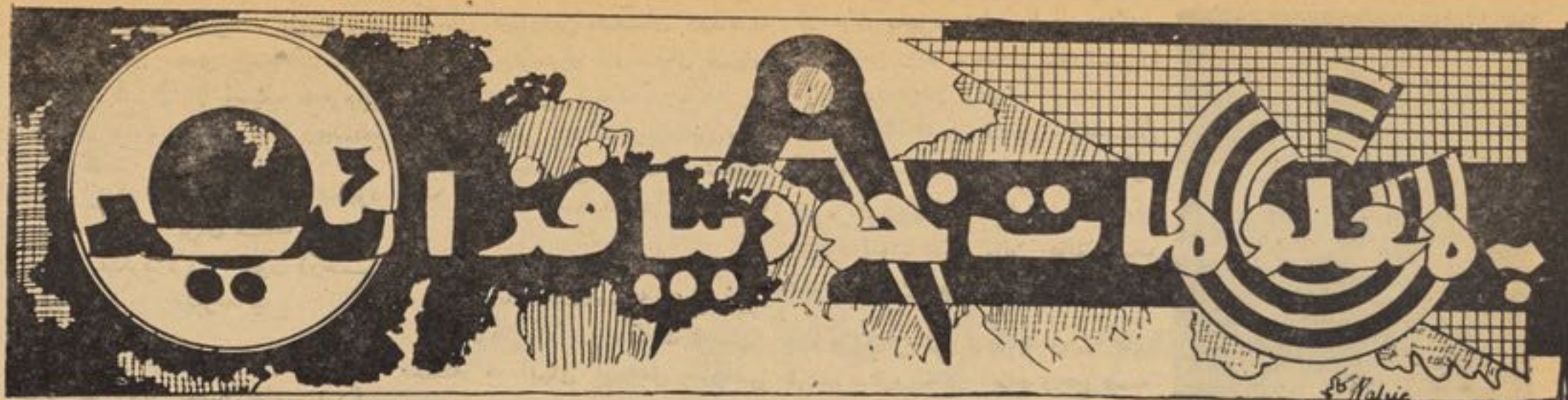
که دو باره آتشفشان شروع به فعالیت کرد. پارچه های بزم مانند به اطراف خود پراکنده میساخت و دود خاکستر رنگ از آن متصاعد میشد

این حادثه مانع کلی سیر علمی آنها گردید و لی خوشبختانه آنها حواس خود را نباخته و بدون وار خطایی، در جایکه میگو شنیدند از اثابت لاوا در امان باشند، به کشتی های خود برگشتند و به این ترتیب سیر علمی شان خاتمه یافت.

نکته قابل تذکار دیگر اینکه لاوای



در اخیر فروری ۱۹۶۴ فعالیت به اندازه دو ماه اول قوی نبود.



مسائل مربوط به مفاصل

تا چند سال پیش عمل جراحی مفاصل عفونی، يك اقدام آ میخته بخطر تلقی میشد اما امروز که متخصصین روماتیسم و طبیبان متفقا باینگونه عملها مبادرت مینمایند يك امر عادی شده است در کنگره ترایی بین المللی که این ایام در کار لسروو تشکیل شده بود، تبادل نظر هایی در باره آخرین تجربیات دکتوران طب در زمینه جراحی و پیوند های طبیعی و مصنوعی مفاصل بعمل آمد در عملیات جراحی اکثرا نرمه بافت های آسیب دیده در حوالی مفصل بیرون آورده می شوند حدود مو فقیته در این عملها بین ۱۰ تا ۵۰ درصد است در مورد پیوند مفاصل دکتوران شو روی تجربیاتی دارند، اما آنان نیز نسبت به نتایج حاصله با احتیاط صحبت میکنند.

بجایات نامبرده امروزه جراحی پلاستیک مفاصل مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. مثلا استفاده از پروتز های کامل در مفاصل تپیکاه نتایج رضایت بخش بسیار آورده است. اکنون تمایل بتعویض کامل مفصل زانو با پروتز مصنوعی قوت گرفته است، اما در این باره هنوز

هانر بکری

دانشمندی که برای اولین بار رادیواکتیف را کشف کرد

این دانشمند معروف در سال های ۱۸۵۲ چشم بجهان کشوده از هان آوان کودکی آثار نبوغ و استعداد ذاتی بمشا هده می رسید. وی که بعد هادر اواخر عمر به عضویت اکادمی علوم نیز پذیرفته شده مدتی هم بحیث منشی اکادیمی کار می کرد وقتی دو عالم دیگری که در همان اوقات مصروف تتبعات علمی بودند در اثر مطالعات تحقیقات مو فقت شدند یکی از تصاویری را که رونتگن بکمک اشعه ایکسی بدست آورده بود تهیه کنند این تصاویر تو سطر آنکاره یکی از اعضای اکادیمی علوم دریکی از جلسات علمی ارا نه گردید. ها نری بکری که تا آن لحظات در بی جستجوی این موضوع بود با مشاهده تصاویری که از استخوان

شخصیت ها در بسته تاریخ

های دست برد داشته شده بود پس از اندك تفکر از خود سوال نمود که آیا ممکن است اجسامی وجود داشته باشند که تحت تاثیر نور ساده اشعه ایکس ساطع باشند؟ برای جواب دادن باین سوال خودش مجبور بود که به مطالعات عمیق علمی پردازد و لذا به آزمایشات و تحقیقات دامنه داری در مسورد یورا نیوم دست زد و در نتیجه در سال ۱۸۹۶ مو فقت به تکمیل آزمایشات خویش گردید و نتایج کارش را بجلسه اکادیمی تقدیم نمود. در نتیجه این مطالعات معلوم شد که یورانیوم و املاح آن دارای خاصیت دایم تشعشعات مخصوص میباشد که هوا را الکتر سیر دار ساخته و روی صفحه کاغذ عکاسی تا نیری می بخشد. هر گز این عالم فزیک بتاریخ پنجم اگست سال ۱۹۰۸ یو قوع پیوست.

نگرا نیهایی در زمینه خطرات پس از عمل وجود دارد. در مو از دی عفونت پیش میاید و مجبور به برداشتن پروتز میشوند و بالنتیجه مفصل مذکور پس از آن بحالت سفتی بجا میماند. در سوئیس نتایج خوبی از پروتز های سنتتیک بجای مفاصل انگشتان بدست آورده اند. برای شانه ها هنوز امکان بکار گیری پروتز را نیافته اند. ولی رو یبهر فته طبیبان مجتمع در کار لسروو به نسبت به استفاده از مفصل مصنوعی بصورت وسیع بری درآینده، ابراز خوش بینی نموده اند.

در اثر پیشرفت های طبی ضرورت قطع کردن پا کاهش یافته است

بعلت اختلالات گردش خون در شریانها و خطر احتمالی ناشی از آن، همه ساله در آلمان فدرال مجبور به قطع کردن پای ۲۰۰۰ نفر می گردند. با وجود این رقم وحشت انگیز، تعداد موارد قطع پا در اوقات اخیر بعلت پیشرفت های طبی کاهش محسوسی یافته است. پیشرفت های طبی مذکور در زمینه جراحی جدید شریانها بدست آمده است، بطوریکه دو ملیون نفر مر یضان شریانی در آلمان فدرال،

مالتا

کشوریکه ۳۵ قرن تحت تصرف کشور های مختلف بوده و در سال ۱۹۶۱ به آزادی نایل شد

مالتا کشور یست در قاره ایو پا واقع بوده و عبارت یک گسروپ جزایر یست که در یکصد و هشتاد میلی قاره افریقا قرار دارد. که مالتا بزرگترین این جزایر را تشکیل می دهد جزایر بزرگ دیگر آن عبارت سال ۱۹۶۴ طوری آزاد شد که



بدون توجه باینکه شریانها در کدام قسمت از بدن واقع شده اند، قابل معالجه بدون نیاز به قطع کردن پا هستند.

این خبر خوش در هفته تراپی تخصصی کار لسرو هه اعلام گردید. ضمنا گفته شد که ۷۵۵ مواد دارویی نوین که، بین سالیان ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ در جهان کشف شده اند، ایالات متحده آمریکا با ۱۸۴ در مقام اول، فرانسه با ۱۷۰ در مقام دوم و آلمان فدرال با ۱۰۷ کشف جدید در مقام سوم قرار گرفته اند.

کشف یک روستایی عصر حجر در آلمان فدرال

یک باستان شناس آلمانی چند سال پیش قطعات قدیمی در نواحی اشتهار تکاور گر لینکن پیدا کرده بود که، بعد هامورد توجه دانشمندان قرار گرفت. یک هیئت ۴۰ نفری متشکل از ۸ کشور با وسایل عصر مدرن بعملیات حفاری در این ناحیه مبادرت ورزیده و دو اکنون بقایای یک روستای ۲۵ خانه ای از اوایل عصر حجر در معرض دید همگان است. یک بنا بطول ۵۶ متر در حدود ۷۰۰۰ سال برآورد شده است

از گروه تسو و کمینومیا شدند. مساحت عمومی کشور مالتا یکصد و بیست و دو مربع میل بود و دارای چهار صد هزار نفوس میباشد. مرکز مالتا شهر و لتیا دارای بیست هزار سکنه است. زبان رسمی مردم مالتا انگلیسی و مالتیایی بوده و پیر و مذ هب کاتولیک اند این کشور از سال یک هزار و هشتصد تا سال یک هزار و نهصد شصت و چهار از جمله متصرفات

فرمانروای دولت بریتانیا بحیث رئیس دولت مالتانیز قبول شد. گرچه از تاریخ فوق مالتا از نظر ظاهری یک کشور آزاد شناخته شده اما مانند سابق حیثیت یک پایگاه مهم سیاسی بریتانیا و ناتو را دارد. مالتا عضو جامعه ممالک مشترک المنافع و ملل متحد است. مجلس نمایندگان آن شامل پنجاه نفر که از طرف مردم انتخاب می شوند می باشند.

در مسکن مذکور آثاری از ظروف سفالی و اسکلیت حیوانات اهلی وجود دارد و موی این فرضیه مورد خین اعصار اولیه است که، در دوران نامبرده تحول بشر شکارچی به بشر ساکن ثابت، به وقوع پیوسته است. در همین زمان که مقارن ۲۰۰۰ سال پیش از مساخته شدن اهرام مصر است، انسانها نخستین مسکن ضد زمستانی را از چوب و گل و لیاف گیاهان ساخته اند. از (د. آ. د.)

صا درات مهم از اعی مالتا را گندم، جو، کچالو، باد نجان و می و میوه تشکیل می دهد که مخصوصا انگور و حاصلات زیادی داشته و در اقتصادیات آن نقش مهمی دارد. اما باز هم اقتصادیات مالتا مصارف تمام مردم را تکافو کرده نتوانسته و لذا تعداد بیکاری زیاد است سالانه در حدود ۳۴ هزار نفر از مالتا به آسترا لیا و انگلستان مهاجرت می نمایند. از سال ۱۹۶۴ یک پلان پنجساله اقتصادی رویدست گرفته شده که با ساس آن توریزم و صنعت انکشاف خواهد نمود. بیرق: قطعات عمومی سفید و سرخ با صلیب حاشیه سرخ در قطعه سفید. واحد پولی: پوند معادل یکصد و بیست افغانی.

با استفاده از مطالب این صفحه در بزرگترین مسابقات لادو و سفید باقیات رونودن اشتراک کرده و توایر

کوچک ریل

ترجمه : زلمی نورانی

در عقب ایستگاه ریل با غیچه قشنگی بود که درختان پر میوه آن و در خزان برگ ریزی درختان جلوه خاصی داشت.

روز های آخر خزان بود، هوای مرطوب و غبار آلود را تنفس کرده به هر طرف نظر انداختم، دهکده خاموش بود و جنب و جوش در آن به نظر نمی رسید، چون هیچ چیز جالبی در قریه نیافتم مجبور شدم دوباره به ایستگاه قطار آمده و ساعت منتظر قطار بمانم.

ایستگاه رستورانی هم داشت یک رستوران متوسط، نه بسیار بزرگ نه بسیار کوچک، دارای چوکی های چوبی و یک بخاری گرم با وضع نسبتاً مساعد.

داخل رستوران گرم بود، چند مرد که به احتمال قوی اهل همان قریه بودند، دور یک میز گرد و مدور نشسته بودند، دو نفر دیگر هم در گوشه دیگری نشسته صحبت می کردند، چنین به نظر میرسید که آنها هم مانند من منتظر آمدن ریل هستند، درین ایستگاه معمولاً قطار تبدیل می شود، مسافری همیشه در رستوران زیاد می باشند ولی در اواخر خزان مردم کمتر به مسافرت می پردازند. از مرد یکه تنها نشسته بود پرسیدم:

— اجازه است با شما بنشینم؟ آن مرد که قیافه عاقل داشت و سنش در حدود چهل سال تخمین زده می شد بمن اجازه داده گفت:

— بفرمائید... خواهش میکنم. او (مستیک) می نوشید. اما کم کم و با احتیاط، انسان فکر می کرد که اصلامیل نوشیدن ندارد. در بین میز ها دو دختر با لباس سیاه و پیش بند های سفید در حال گردش بودند، آنها فرمایشات حاضرین را شنیده و عقب پرده ای می رفتند و بعد از لحظه کوتاهی همراه گیلان ها و صراحی دوباره نمایان میشدند. یک آدم موی سرخ که در رویش خالهای نضواری دیده میشد، پهلوی مردی که در میزش نشسته بود م نشسته گفت:

— اینهاره می بینی... با پیش بند و چین چیز دیگری هستند... و آن مرد پاسخ داد.

— همراهی چین خوب معلوم می شوند... گرچه لازم نبود از تکه ارزان قیمت برایشان درست می کردند... اما باز هم بد نیست. — بلی... تکه جلاداری است.. زود چرك نمی شود... همینطور نیست ستو یچو؟

— بلی گنجیف... همینطور است.. خوبست... خوبست... را سستی غرقه را چطور کردی؟

مرد سرخ موی از چیش سگرت کشیده و یک دانه را روشن کرد بعداً متوجه شد که باید به هم صحبت خود نیز تعارف کند، وی گفت:

— آخر آنرا نیز باید درست کنیم.. میدانی چند سال است که زحمت می کشم تا وضع این رستوران

را درست کنم... نمیدانم چطور به اینها بفهمانم که بانیچکه و نان را بساعت سه بیاورند و به اینکار عادت کنند، وقتی که ریل حرکت کرد دیگر چه بدردم میخورد؟ — گنجیف تو غم نخور... آنها عادت خواهند کرد.

باز هم بدون میل جرعه ای از گیلان نوشیده ادامه داد: — من می خواهم ساختن خانه را شروع کنم... بیشتر از این نمی توانم در آن خانه بمانم، همینروز ها مولا تعمیراتی مناسب تهیه میکنم:

— من خیال کردم شروع کردی.. توی سال گذشته می خواستی شروع کنی ولی بارانهای شدید شروع شد این خزان بد نیست، تهداب ها را اقلای بجائی برسان.

شخصی که پهلویم نشسته بود با انگشت قدری پیاز و زیتون برداشت و ادامه داد:

— کار ساختن خانه را تمام می کنم... به (گابرو و) رفته و نقشه خوبی بدست آوردم.

— تو سال گذشته هم به (گابرو و) رفته بودی... باید بهار کارت را شروع میکردی.

— درست... اما در بهار که خودت دیدی... کار یکی و یکدم صورت نگرفت... مصروف شدم.. در اداره هم مرا نگذاشتند، تو که میدانی آمر عمومی ما بدون مشوره من هیچکاری را انجام نمیدهد، آمر ما برابرم گفت:

تو متخصص هستی.. من کارت

دارم، نباید به مرخصی بروی. گنجیف گفت:

— چه خوب بهاری بود، در محله پانین دو برادرم خانه ز پیاپی ساختند... اتاقهای کلان... ولی در منزل پانین دوا تاق کافی نیست خیلی کلفت است.

و این بهار هم — بلی زمخت... اما خانه که هست... و این بهار هم عیناً مثل تابستان بود.

— بلی خوب بود... بهار خوبی بود... من خانه خود را در قسمت بالائی در پهلوی درختهای چار مغز تیار میکنم... طوری اعمار می کنم که رویش به طرف جنوب باشد دیوار های داخل تشناب را کاشی سبز رنگ می گیرم یک تشناب رادر (گابرو و) به همین شکل دیدم، خیلی خوشم آمد.

— اما اول تو تهداب را شروع کن تشناب خیلی ساده است، هنوز به کاشی کاری تشناب بسپار وقت مانده.

گنجو بلند شده از دو ستش خدا حافظی کرد و به طرف قریه رفت تا کار هایش را تنظیم کند، مادو نفر در کنار میز ماندیم و رفیق میزم متفکرانه از کلکین به پیرون نگاه میکرد. من هم همین کار را می کردم، از درختان چنار بر گهای سرخ زیادی به زمین افتاده بود و هنوز هم یگان دانه می افتاد، یک ریل بار بری گذشت و واگونها ی آن سر و صدای زیاد ایجاد کردند

آمر ایستگاه از دور نزدیک میشد از عقب کلکین تنها کلاه سبز خش نمایان بود ، بعد از تقریباً ده دقیقه سه چهار نفر دیگر داخل رستوران شدند آنها لباس کار به تن داشتند و کلاه های پیک دار خود را برداشتند همینکه چشمشان به شخصی که کنار من نشسته بود افتاد همه به طرف میز ما آمدند ، با خوشروئی سلام داده گفتند :

سلام ستوجو ... چطور هستی؟
آن شخص در جواب شان گفت:
سلام دوستان بنشینید ...
چه می نوشید ؟

آنها خندیده نشستند ، یکی شان گفت :

یکان گیلان عرق می نوشیم .
آنها خریطه های پلاستیکی خود را که در بین آن نان و دیگر چیز های ضروری خانه را خریده بودند زیر میز گذاشتند ، تا آرام تر بنشینند ، رفیق میزم به آنها گفت :
فکرم می گنم که کار تعمیر خانه را شروع کنم ... در همین روز ها مواد تعمیراتی تهیه خواهم کرد .

یکی از آنها که اضافه تر از سه روز میشد که ریش خود را اصلاح نکرده گفت :

سنگ پیدا میشود ، هر قدر که بخواهی ، حالا سنگهای خوبی می آورند .

همرای شوهر خواهرم که او هم در نظر دارد خانه ای بسازد دنبال سنگ رفته بودم .

یکی دیگر از آنها گفت :

سنگ هر قدر که بخواهی است ... هر وقتیکه میخواهی مرا صدا کن تا سنگ خوب برای انتخاب کنم ، اگلا سنگ خوب را از خراب فرق کرده میتوانم چطور رفیق پانایوت ؟

پانایوت که یکی از آنها بود ، سرش را به علامت تصدیق شورداده گفت :

انتخاب سنگ بسیار عقل هم ضرورت ندارد .

مرد ریش تراشیده باز هم ادامه داده گفت :

اما اگر در انتخاب سنگ آدم اشتباه کند خیلی ضرر دارد ، تهداب گذاشتن مسئله سطحی و ساده نیست .

پیش خدمت رستوران آمده و گیلان های عرق را مقابل هر کدام گذاشت و پانویوت گیلان خود را بلند کرده گفت :

بیانید ... به سلامتی ... به سلامتی خانه جدید ستوجو ... آن را از خوب خوبتر بسازی رفیق .

ستوجو تبسمی کرده گفت :

شما را دعوت خواهم کرد ، دیگران را دعوت کنم و یا نکنم ، ولی شما را دوست دارم ، به وجود شما احتیاج دارم .

مرد ریش رسیده بعد از نوشیدن نصف گیلان شش گفت :

تو به هیچ چیز فکر نکن ، ما به

کلی آماده هستیم ، کار مشکلی نیست ، در ظرف پنج یا شش روز ریک و سنگ و چونه خریداری خواهیم کرد ، گیسو هم برای ت چوب انتخاب میکند ، دیگر همه چیز درست است ، یا شاید چوب را قبلا تهیه کردی ؟

خیر هنوز تهیه نکرده ام ، می خواستم بخرم ، اما اتفاقی افتاد ، است ... باران تو را گیر نخواهد

تابستان همینطور بیهوده گذشت ولی من حتما چوب خواهم خرید به امر خود این موضوع را گفته ام .
درین وقت پانو یوت با دل سوزی پرسید :

آخر تودر تمام بهار کجا بودی؟

مردم عرایض خود را برای گرفتن مواد تعمیراتی به اداره تعمیرات سپردند ، هم ارزان و هم بدون درد سر همراه مامورین جنگل خیلی مراعات کردیم ، برای همه مواد تعمیراتی را ارزان دادیم برای تو میدادیم ؟ من از کجا میدانستم تو هم این موضوع را به من نگفتی و حالا مواد آن قدر زیاد نیست ، ولی برای تو از هر کجا که شده پیدا خواهم کرد زیرا تو یک دو سست تصادفی نیستی ، یک عریضه به عنوان رئیس بنویس ، عریضه ات به تدریج نزد من می آید و ما ترتیب آن را خواهیم داد ، امروز یافردا عریضه را تر تیب بد ده تا بتوانی قبل از شروع بار ندگی ها کار را آغاز کنی .

ستوجو در حالیکه دستش را برویش می کشید گفت :

من هم همین را فکر می کنم ، نمیدانم آیا حقیقتا باران ها مرا گیر خواهد کرد ؟

مرد ریش تراشیده گفت :

خیر خیر ... هنوز و قست ... باران تو را گیر نخواهد



کرد ، تا رسیدن باران و قش زیاد مانده ، اگر تهداب ها را بگذاردی و بعد منزل اول را تکمیل کنی کارت تمام است ، بعد منزل دوم را بگذار برای اول بهار ، تو اول غم ریک را بخور ... همینکه ریک داشته باشی هر چیز داری ... در تابستان پنچو رادیدم که از دریا ریک آورده بود خیلی میده و اعلی ما هم همراهش کمک کردیم ، تا کمر در آب داخل شده بودیم از همین سبب چند جای بدنم سیخ میزند ، همراه توهم درین قسمت کمک می کنیم ، رفیق ما هستی و خانه آباد می کنی درین وقت گیسو مثل اینکه چیزی را به خاطر آورده باشد گفت :

همو گلدان هارا چطور کردی ... ساختی ؟

گلدان های همان مامور را ؟
بلی ... باید برایش میساختی خیلی بتو کمک خواهد کرد ، آدم با نفوذی است .

دیگری پرسید :

کدام مامور ؟

بابا همان چیز ... همان قد

دراز ... همان که پسرش ملاح است

آها ... ایوان ... ایوان بر بن لیف .

اشخاص مذکور مدت طو لانی

راجع به خشت پخته ، چونه خوب

و اینکه از کجا چونه پیدا کنند و

چطور آنرا بشناسند و را جمع

به کاشی های سبز رنگ صحبت

کردند ، آنها بازم یک یک گیلان

عرق انگور نوشیدند و صحبت آن

ها گرم تر شد ، یکی شان از جیب

خود کاغذ چمک شده ایرا بیرون

آورده بعد بروی آن نقشه خانه را

رسم نمودند و مصارف آنرا سنجش

کردند ... رفیق میزم که صاحب

رستوران بود گفت :

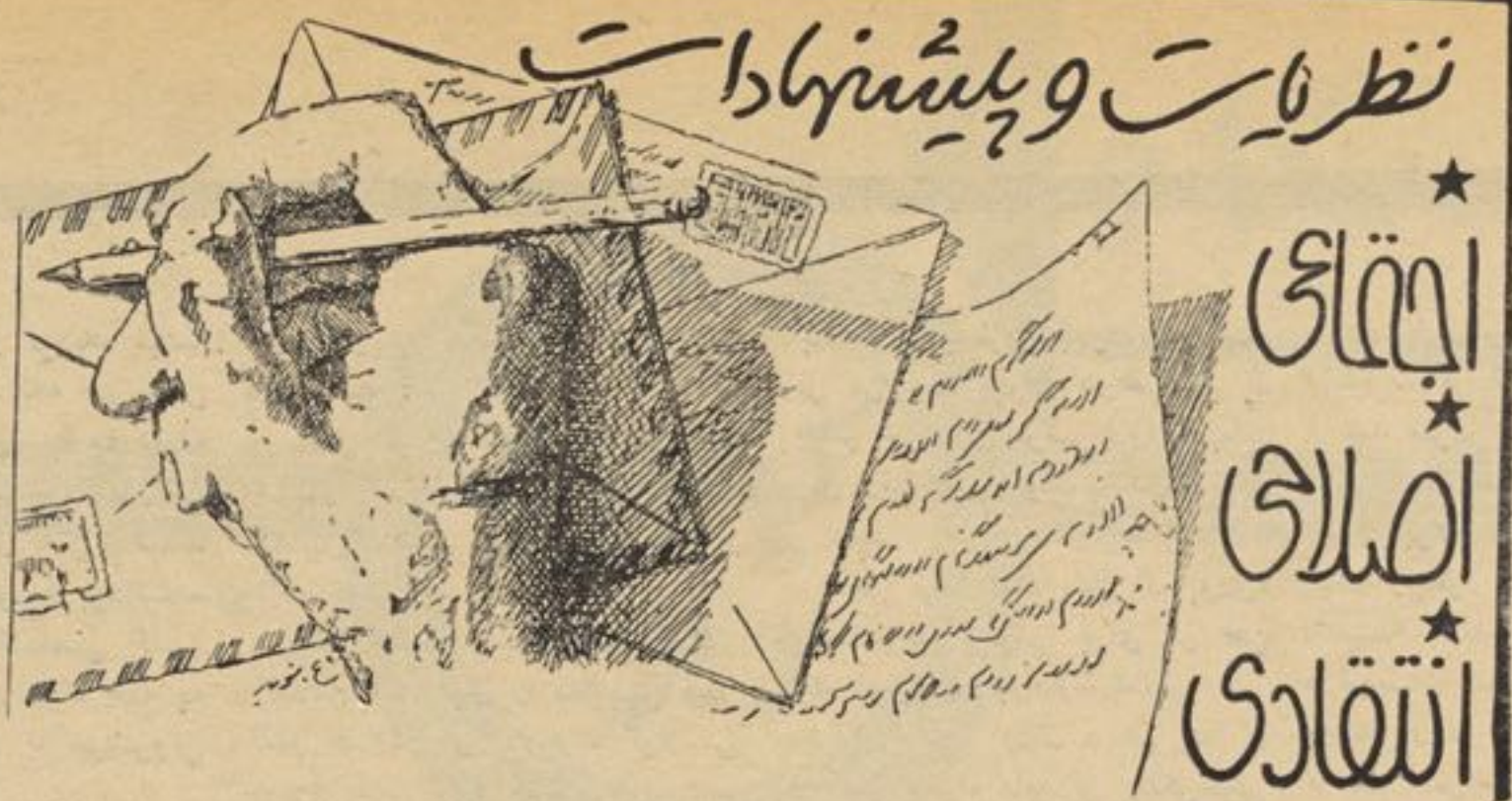
پول آن را تهیه کرده ام ... از

درک پول خاطر جمع است .

وقت آمدن ریل نزدیک می شد

و من هم لازم بود نزدیک خط بروم ،

با آنها خدا حافظی کرده گفتم :



ایمانی اصلاحی انتقادی

آنانکه از خزانه دولت باقی هستند و باره بکاری مقرر نشدند

این عده اشخاص در محیط مازوز افزون
بوده حتی در کمتر این ایام و طیفه
داری خویش صاحب چندین خانه
و ابار تمان ها شده اند که میتوان
ایشان را بنام خاین ملی و اجتماع
قلمداد کرد.

چنانچه نگارنده عده از تحویلداران
استفاده جو را خوب میشناسم،
ببخشید من چه بلکه عده زیادی از
همشهریان ما، که در چندین پروژه
های دولتی سمت شمال کشور باقیات
هنگفت و سر شاری داشته و استفاده
جویی های مکرر وی هراتسان را به
حیرت می آورد باز هم در یکی از
پروژه های بعدی بلا درنگ مقرر
گردیده اند

که با یاد آوری مطلب یکبار
دیگر از مقامات ذیصلاح خواهشمندیم
تاجلو این نابسامانی ها را گرفته
و نگذارند پول و مال دولت و ملت
بدست این نوع اشخاص صرف و میل
شود. ع و «نیازی»

اینکه به چه نوع و به چه وسیله
مقرر میشوند و بدون کدام پرس
و پال به ایشان سند فراغت از باقیداری
شان می دهند و یا تحویلدار مذکور
چنان از خویش چنان جرئت را
ابراز میدارند خود خوب میدانید.
باور کنید من تازه این سن و سالی
که رسیده ام از چنین اشخاص کمتر
شنیده بودم که حالا به چشم سر
مشاهده میکنم و فسوس دارم چرا
پول دولت که هم از آن ما و برای
ماست در نظر این گروه اشخاص
اینقدر بی اهمیت و پیش پا افتاده
جلوه میکند و به تائر باید بنوسم که

کنند اما بر خلاف استفاده جویی ها
و با قیداری های مکرر و علنی بعضی
از این اشخاص انسان را به حیرت
فرو میرسد.
چنانچه اینست بعضی از
تحویلداران با آنکه در موسسات،
پروژه ها و دوایر پول هنگفتی نسبت
استفاده جویی های قبلی از دولت
باقی و مقروض میباشند با آنهم
بدون پرداخت باقیات از مراجع
اولی سند فراغت میگیرند و بایک
عالم تب و تلاش اشخاص مستحق
را از حق شان محروم ساخته در پروژه
دیگری پیشه تحویلدار را اختیار
میکنند.

بنیادلی محترم متصدی صفحه
نظریات و پیشنهادات!
درین نامه منم میخواهم منجیث
یک خواننده و علاقمند صفحه نظریات
و پیشنهادات مجله وزین ژوندو
ردیف یکسلسله موضوعات انتقادی
وار زنده مطلبی را یاد آور شوم که
هر آن توجه مقامات ذیصلاح در
بهبود آن حتمی است.

همه میدانیم که در دوایر، پروژه ها
و موسسات رسمی و غیر رسمی،
تحویلداران، خزانه داران، خانه
سامانها و منتظمان در مقابل پرداخت
ضمانت های گوناگون استخدا م
میشوند و این یک امر واضحست که
استخدام این دسته از افراد بنا به
ضرورتی محسوس است تا پول و
مال دولت و ملت را که به ایشان در
مقابل یکمقدار ضمانت های پولی
و یا مالی سپرده میشود در برابر اخذ
معاش ما هوار صاد قانه نگهداری

بماکولات مامورین توجه شود

صرف نمایند و مصدر فعالیت سالم
برای حکومت شده بتوانند پول
ماکولات در وقتش عادلانه بوده ولی
حالا که قیمت هانسیب به سالیهای
قبل تغییر فاحش نموده خیلی کم
است.

از مقامات مربوط خواهشمندم
مشکلات ماکولات مامورین را از
ناحیه کمبودی پول و طبخ از بین
ببرند تا مامورین با خاطر راحت
تروانرژی کامل بتوانند بو ظایف
خویش ادامه دهند.

رحیم رنجیده

برسانم تا باین موضوع تجدید نظر
نموده کدام چاره پیدا کنند که به
طبقه مامورین کمکی شده باشد.
در بسا دوائر هم در برابر چاره
افغانی برای مامورین ماکول چاشخانه
نمیدهند که البته همه می دانیم
چار افغانی برای طبخ ماکولات در
برابر صعود روز افزون تر خها
خیلی ناچیز است و براستی از آن
نان تهیه نمیشود که شکم گرسنه
مامور را سیر کند و هم ناچیز شده
میرود پس مامور مجبور است
توجه گردد تا نان صحتی و با انرژی

از جمله درد های بزرگ کوچک
نمای مامور درد کمی و بی کیفیت
ماکولات مامورین دوایر
دولت است که از مدت سی سال به
همان حال باقیست گرچه را جمع
به بهبودی آن بارها پیشنهادی
جالب و معقولی درجراید از طرف
اهل نظرو قلم بعمل آمده ولی با
تاسف باید گفت که از طرف
مقامات مسوول در آنمورد اقدامی
صورت نکر فته و حرفی زده نشده
لذا اینبار من خواستم از طریق
مجله ژوندون موضوع را بگو ش
مرجع مربوط بررسی احوال مامورین
صفحه ۵۶



چاپ. نشد امید است همکاری تانرا.
بامجله ادامه دهید.

• • •

بنا غلی عتیق الله از نگرهار!

شعر تان را بدو علت چاپ کرد.
نتوانستیم:

اول اینکه خیلی طویل بود و صفحات

مجله گنجایش نشر این چنین اشعار
را ندارد.

علت دوم آن این بود که دو روی
کاغذ نوشته شده بود.

بناغلی محرم شاه!

بهتر است بد کتور معا لاجی مراجعه
نمائید تا در مورد شما مشوره بدهد.

• • •

بناغلی محمد صالح از سرای غزنی!

اگر مضمون تانرا در دو روی کاغذ
نوشته وار سال نمی کردید حتما

آنرا چاپ می کردیم و لی متاسفیم
که نسبت همین علت از چاپ بازماند.

• • •

بناغلی سید محمد اشرف!

بشما توصیه می کنیم بیشتر

مطالعه نمائید و آنگاه شعر سرایی

کنید فرق نمی کند که این بار شعر

تان نشر نشد. امید داریم در آینده
نزدیک به نشر برسند.

شما قابل توجه است و امید است
در آینده از بروز آن جلوگیری کرده
بتوانیم.

• • •

بناغلی فرخنده مجیبی!

نوشته تانرا که زیر عنوان رویای

عاشق برای نشر فر ستاده بودید
به متصدی صفحه آن سپردیم. بعد

از مطالعه بانو شستن این جملات آنرا
غیر قابل چاپ خوانده مسترد نمود:

«مضمون را خواندم جملات و کلمات
تماما بی ربط و نامفهوم است. و»

موضوعی را که به عنوان مطابقت
داشته باشد ارایه نمیتواند.

• • •

بناغلی غلامسخی بدری از وزارت مالیه!

غزل شما را به متصدی صفحه
غزلیات سپردیم بعد از مطالعه

اظهار نمود که فقط چیز یکی در آن
نیا فتم روش شعری بود ازان سبب

چاپ شده نتوانست.

• • •

بنا غلی عبدا لحکیم یوسفی زمر کتابخانه عامه بلخ!

نوشته را که جهت نشر به مجله

ارسال نموده بودید خواهانیم چون

شعرتان زیر عنوان «عشق من را»

خواندیم شعر جالبی بود اما متاسفانه

وزن و قافیه نداشته ازان سبب

بنا غلی محمد سرور سرمد!

نظر تان را طی نامه بخاطر نشر

شعری در صفحه خود شما دریا فتم
امید است شماره مجله را که همان

شعر مورد نظر تان در آن بچاپ رسیده

بما وانمود بسازید تا با ستناد آن

باشخصیکه به نظر شما تعدیلاتی
در آن آورده به تماس شده و موضوع

را با اطلاع شما و سایر علاقمندان
برسانیم.

از همکاری تان تشکر می کنیم.

• • •

بناغلی سید عبدا لصدد مامور

آرشیف مدیریت اداری و لایست سمتگان!

برای کارکنان مجله کمال افتخار
است که حتی در دورترین نقاط کشور

علاقمندانی وجود دارند که با دقت
کامل تمام صفحات مجله را مطالعه

می فرمایند.

موضوعاتی را که متذکر شده
بودید همه حقیقت دارد و با استثنای

یکی که روی یک سلسله مشکلات
موقتا صورت گرفته و بعد از

مدت کمی دوباره بحال اولی اش

برگردد دانیده شد متبای شکایات



بارجال سیاسي جهان آشنا شوید



تیتو

تیتو: سیاستمدار معروف یوگسلاوی در سال ۱۸۹۲ متولد از سال ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ در قوای نظامی مجارستان خدمت نمود. از سال ۱۹۱۵ الی ۱۹۱۷ بدفعات در اردو گاههای نظامی شوروی زندانی گشت. در انقلاب روسیه شرکت نمود بعد به یوگسلاوی مراجعت نمود و تا سال ۱۹۲۷ بعنوان مکانیک و متخصص ماشین آلات در کارخانه های مختلف مشغول شد.

بقیه در صفحه ۷۶

ژوندون



آیزنهاور رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا در سال ۱۸۹۰ متولد شد و سپس به تحصیل پرداخت و از یونیورسیتی آکسفورد و آکادمی نظامی ایالات متحده فارغ التحصیل شد و در سال ۱۹۱۵ با درجه توپلی مشر در قوای نظامی در قسمت توپخانه خدمت نمود و بتدریج درجات ابتدایی عسکری را گذراند و در سال ۱۹۴۴ بدرجه جنرالی رسید.

بقیه در صفحه ۷۵

جوان هفده ساله افغان از پرتاب اپولوی ۱۷ یدن کرد

عبدالفرید سیفی شانزده هفده ساله لیسه استقلال که چند هفته قبل برای دیدن پرتاب اپولوی هفده به ایالات متحده امریکا سفر نموده بود بوطن برگشت. وی طی این مسافرت از مرکز مطالعات فضایی کنیدی جهت مشاهده پرتاب اپولوی هفده بازدید نمود. فرید یکی از اعضای گروه کرد.

هشتاد نفری شاگردان مکاتب از هفتاد و نه مملکت است که بر اساس لیاقت درسی و دلچسپی ایشان به ساینس انتخاب گردیده و جهت اشتراک در سفر علمی جوانان که تحت پروگرام ادار فضایی و فضا نوردی ملی امریکا تر تیب شده بود. از اضلاع متحده امریکا دیدن فرید به توسط تلویزیون مخصوص که در مرکز کنترول موجود هستند فعالیتها علمی فضا نوردان را مشاهده کرده و به مباحثات مخابراتی علمی ایکه ایشان با علماء در مرکز کنترول راجع به تجارب شان در سطح ماه انجام داده و از زمین هدایات دریافت می نمایند گوش داده و دیده اند. جوانانیکه بدعوت موسسه تحقیقات فضایی و فضا نوردی ملی امریکا از پرتاب اپولوی هفده دیدن نموده اند بر علاوه از نفاط دیدنی ایالات متحده امریکا نیز دیدن نمود ه اند.



در عقب عکس راکت ساترن پنجم دیده میشود.

باسکتبال



باسکتبال یکی از ورزشهای آمریکایی است این ورزش در جمله ورزشهای پرتحرک جهان است از نظر دآوری هم فوق العاده پیچیده است. و تماشاچی اگر قواعد آن را نداند از تماشای مسابقه چندان لذتی نخواهد برد.

مخترع این ورزش دکتر (جیمز نیسمیت) میباشد برخی عقیده دارند که یک حادثه کوچک سبب پیدایش باسکتبال شده است.

تعداد بازیکنان :

هر تیم از پنج نفر تشکیل میشود و هدف اساسی اینست که توپ از حلقه دسته رقیب عبور کند.

پیش بردن توپ با «دریل» یا پاس دادن از هوا و روی زمین از راه دور نزدیک امکان دارد. حرکت بازیکنان بدون توپ آزاد است و با توپ لازم است که با هر قدم

یکبار به زمین زده شود.

ابعاد زمین باسکتبال :

زمین باسکتبال باید اطرافش بازو بدون مانع باشد تا بازیکنان آسیب نبینند و بدون بیم و وحشت با سرعت حرکت کنند و برخوردی نداشته باشند طول زمین ۲۶ متر و عرض آن چارده متر است.

و با خط مشخصی عرض پنج سانتیمتر از قسمت طول بدو نیمه تقسیم میگردد و یک دایره بشمار شصت در مرکز زمین رسم میشود که دایره بزرگترین بشمار ۱۸۰ متر دایره کوچک را محصور میکند.

تخته باسکتبال :

طول تخته ۱۸۰ متر و عرض ۱۲۰ متر تخته به رنگ سفید است و مربع مستطیل به طول پنجاه و نه بقیه در صفحه ۷۵



اعضای تیم در یک میدان باسکتبال

هنری

پاول سیک کار تینی ۲۹ سال دارد. او سابق از جمله بیتل ها بود در لندن در یک پارتی با دریشی عجیب اشتراک نمود. کوه های آن نشان می داد که دریشی هنوز تکمیل نشده است.

بر علاوه در پاهای خودش و خانمش (لیندا) گرمی های سپورت بود.

پاول گفت : وی در جریان سال ۱۹۷۲ به یک سفر هنری خواهد پرداخت که در آن لیندا نیز بحیث هنرمند اشتراک خواهد کرد.



فرانک سیناترا خواننده و هنرمند معروف سینمای آمریکا که در

پنجاه و پنج سال زندگی برایش

یک مجسمه منحیث یادگار آباد

کرده اند عقیده دارد، این افتخارات زیاده از افتخاری است که هم

وطنش رودولفو و انتینو نصیب

شده. زیرا وی بعد از مرگ خود

صاحب چنین فخری شده است.

مشاور شهر کاتا نیا فیصله مورد تادر مرکز شهر مجسمه از

او تعمیر کند زیرا او یگانه

بطالوی می باشد که نام خود را

حفظ کرده و حتی در فلم نام خود

را تغییر نداده است.



کریستین گربوگر ستاره بیست و شش ساله دختر (هاردی) بلاند اخیرا به حیث ستاره بین المللی فلم بروز نموده است. بعد از توفیق بزرگش در تلویزیون فرانسه از طرف یک کمپنی فلم برداری آمریکایی استخدام شد. در فلم آینده خویش او نقش اوا پیرون را به عهده دارد.

باز درون بخندید



از منابع خار جی

تر جمه : نو رانی

آدم و سرش

بانوك جوال دوزيك مقدار سرش سخت شده را بيرو ن بكشد در همان حال سرش شبا هت زيا د به مر با داشت كه به شيريني سخت و كريستال مانند تبديل شده باشد در همان حال او به زحمت ز ياد مو فق شد تا چند پارچه كريستال ، پارچه كاك بيرون بكشد كريستال ، پارچه كوچك كاك بيرون بكشد و آنرا بيك گوشه آنرا هموار كند بدبختانه همان مر ديكه از بركت علقش همه فائده حاصل مي كر د. و تمام روز و حتي شب برابرلم هاي مشكل زندگي خود و مردم را حل ميكر د، حالا از استعمال سرش بروي كاغذ عاجز ماند بو د . سرش خيلي معمولي كه تنها بتواند چيزي را به چيز ديگر بچسباند. البته كه از اين نوع واقعات نبايد درام ساخته شود و از هر ناكامي

ساعت يك جوال دوز كهنه و زنگ زده را پيدا كردند و آنگاه نزد مرد يكه از عقل بپوره دارد رفتند .

در آنوقت مرد يكه هر دقيقه .. از عقلش ... و غيره وغيره جوال دوز را گرفته و آنرا بداخل كاك بوتل نمود و دفعتا به عصبا نيت گفت كه چرا ؟؟ در اولين خلا نيدن كاك بدو حصه شكست ؟ و البته در كوشش اول كارك بداخل بوتل فرو رفته سرش سخت شد. و اين اتفاق بود. در آن لحظه مرد يكه هر دقيقه از غفلش آتش مي پرید و براي ملت و حكومت . وغيره كوشش كرد تا

ميخ ، پيچ تاب ، سوهان ناخن نمود هر چيز يكه باشد فقط بتواند سرپوش بوتل سرش را دور كند .

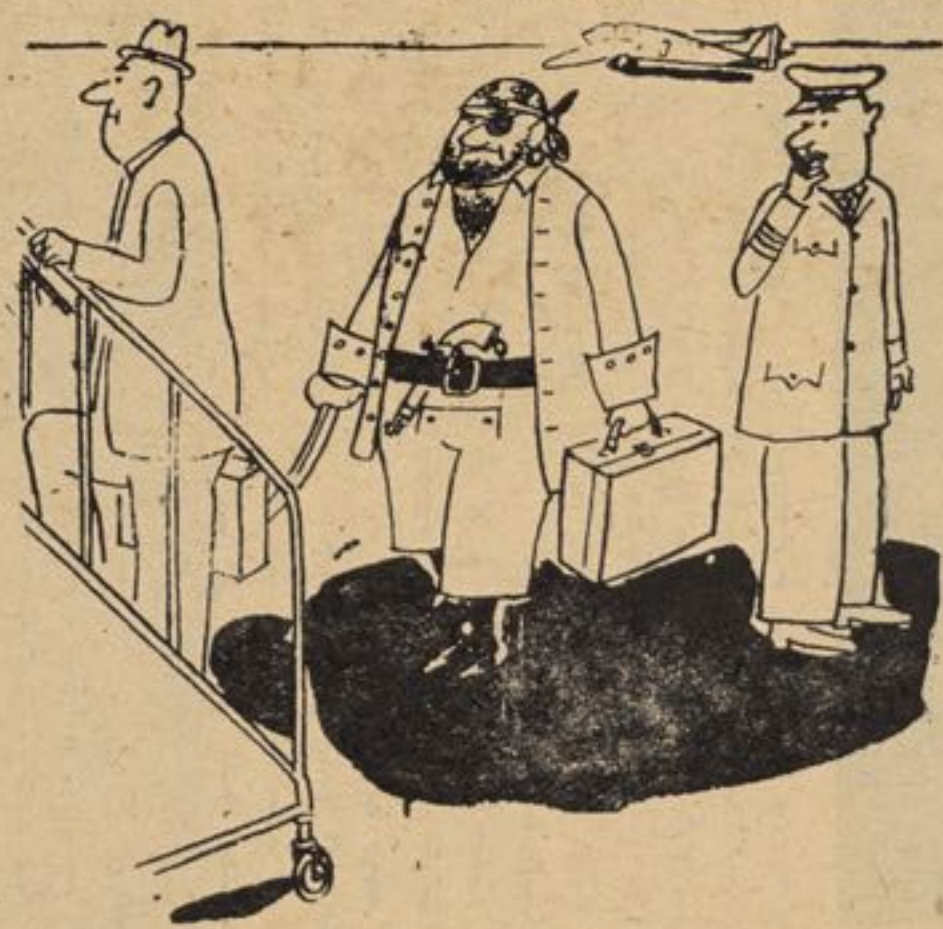
مرد يكه هر دقيقه عقلش براي ملت و حكومت طلا مي ريزد مدت زيادي به طبقات مختلف تعمير به اطاق هاي مختلف گر دش مي كند و از سكر تر ها ، تا پيست ، ما مورين ، خدماها در باره باز كردن سر بوتل مي پرسد تا اينكه كدام نفر بفكرش آمد و گفت كه در بان راصد ا كنند تا نزد تحويلدار در منزل فوقي يعني زير آهن پوش برود و هر دو بعد از نيم

مرد كه خيلي هو شيار بود. به اندازه هو شيار بود كه در هر دقيقه روز او ميتوانست مفادى كسب كند و اين مفاد هم نه تنها براي خود او بلكه براي همه او براي مردم حتي در شب هم مفاد كسب مي كرد . زيرا شب وقتي كه خوب استراحت مي كرد براي روز ديگر خيلي رفع خستگي كرده و آماده كار بود كه با عقل استعداد ، فهم و تجربه خود مفيد واقع شود .

اينها اشخاصي اند كه دايماً مورد احترام و قناعت مردم واقع ميشوند اينها اشخاصي اند كه ممالك ديگر به آنها حسد ميبرند . اينها اشخاصي اند كه از بركت موجو ديت شان مملكت و ملت ترقى مي كند .

و بدين ترتيب اشخاصي كه آنرا بعنوان ثروت براي ملت و حكومت قبول كرده اند از شعبه يك بوتل سرش را پر داشت تا دو كاغذ رابه هم سرش كند. اين دو كاغذ از طرف او خانه پري شده بود و پر از ارقام و فورمول هاي متعدد بود. بوتل سرش سرش پوشي داشت كه آنرا نمي توانست بكشد . و سرش هم نمي توانست از بين بوتل خارج شود زيرا يك اندازه سخت شده بود و از طرف ديگر هيچ وسيله نبود كه توسط آن سرپوش بوتل سرش كشيده شود تا از آن سرش بيرون شود .

اشخاصي كه از زش يك ثروت بي پايان را داشت شروع به پا ليدن كدام وسيله از قبيل قيجي ، كارد ،



قاچاقير در ميسان هوائي

از همين سبب است كه ما هيچ وقت نمي گوييم كه حكومت مادوچار مشكلات اقتصادي ديست و ملت ما به فقر و نيستاري و بپروست . مرد يكه هر دقيقه حكم ثروت را براي همه دارد يك چند دقيقه خود را بخاطر سرش از ست داد. اما بكلي وقت خود را تلف هم نكرد براي اينكه ضايعات كلي به حساب واحصا ثيه مطا بقت ندارد. مثلاً عقل استعداد ، ذوق ، زحمت كشي به مثل ديگ نيست كه حساب شود و نه هم زغال است كه وزن شود و نه هم كدو ست كه از روي جريب اندازه شود و چيزي كه حساب شده نمي تواند چيز كم است... چطور بشما بگويم ؟ ... يك چيز مخصوص و عجيب تريست .

اما ببايد كه بگويم كه هر كدام ما (بدون اينكه زياد با عقل ، صاحب استعداد خوب و مفيد براي جامعه باشيم) اگر روز يك ستوتينك نقص خود و يا حكومت را بكنيم . البته اگر از نگاه پول قضاوت كنيم مشابه نقص كه از ناحيه سرش بوجود مي آيد . يعني هشت و نيم مليون بلغار يا يي هر كدام يك ستوتينك را كم كنيم يك متعلم كه در رياضي هر قدر ضعيف باشد ميتواند محاسبه كند كه روز چند بلاك تعميراتي و يا چند مغازه و چند

آدم های معروف و گپ های خنده دار

مارکیز دودو نالد خطیب فرانسوی میگوید:

اگر زنی پیش شما اظهار ضعف میکند، مواظب باشید که با قدرت کوبنده ای مقابل هستید.

دید رو فیلسوف فرانسوی گفته است:

طبيب حاذق طبيبی است که هر چه بگرديد پيدايش نکند.

فرستنده: ع، ن یوسفزی

ژان ژاک روسو و جواب معقول

روزی مردی که باژان ژاک رو سو دشمنی داشت و خواست ژان را به باد سخن های ناسزا بگیرد، همراه ژان استاده بود تا او از آنجا رد شود وقتی ژان بدا نجا رسید مرد بدو ن مقدمه شروع کرد.

پست، احمق، نالایق...

ژان در حالیکه خم در آب فرو نداشت با کمال تواضع گفت:

مشراف شدیم.

بنده ژان ژاک روسو.

مالیات عقل

یکی از درباریان لوئی پانزدهم با او پیشنهاد کرد که از مردم مالیات بنام مالیات عقل بگیرد. و در توجیه

مطمئن باشید که همه مردم از دل و جان این مالیات را می پر دازند. زیرا هیچکس حاضر نخواهد شد که به خاطر معاف شدن از يك مشقت مالیات جز بی خودی راححق بشناسد. لویی پانزدهم جواب داد فکر بسیار خوبی است و من به

خاطر تشویق شما را از پر داخت این مالیات معاف میکنم.

فرستنده: عبدا لوا حد امین نظری

نکته نکته

مرد ها را از روی لباس خود شان قضاوت نکنید، بلکه از روی لباس زنان شان بشناسید.

جواب سربالا

روستایی با خرس که بار گندم داشت وارد شهر شد.

در بازار ازدحام جمعیت بقدری بود که مرکب نمی توانست راه برود. روستایی از این جریان ناراحت شد و با چوب دستی بجان الاغ افتاد. در این موقع مردی به او نزدیک شد و گفت: چرا این حیوان زبان بسته را اینقدر با چوب میزنی؟

روستایی با خون سردی جواب داد: ببخشید اگر من میدانستم که الاغ من در این شهر قوم و خویش دارد هرگز او را نمی زدم.

فرستنده: ثریا «پوپل» از مکتب متوسطه نسوان گر دیز.

علت اصلی

مدیر یکی از رستوران های مجلل پیشخدمت های خود را که همه آنان دختران زیبا و جوان بودند احضار کرد و گفت:

امروز ظهر همه باید خیلی خوب لباس بپوشید و بسیار هم آرايش کنید و سعی کنید که پیش از همه وقت آداب و حسن اخلاق داشته باشید.

یکی از دختران پرسید: چه کپ است آیا امروز اشخاص مهمی به رستوران می آیند؟

مدیر رستوران لبخند زد و گفت: نه جانم امروز گوشت بوی گرفته و نباید اصلا متوجه این موضوع شوند!

«فرستنده، پ»



بدون شرح

دستر گو کم بینی

یوه سری پر ستر گو اینبی وی او ویده وه.

یو سری راغی اوپو بنسته بی خنی وکره چه په خوب کبنی عینکی خه فایده لری؟

هغه سری خواب ور کره، ماویل خوب به وینم اود عینکو په ذریعه به بنه و لیدل شی.

فرستنده: محمود (امین نظری) متعلم صنف ده لیسه نهرین.

راز جوانی

خانمی که تازه از دوا ج کر ده بود از شوهرش پرسید.

عزیزم! تو کتابی را که من دیروز میخوا ندم ندیدی؟

نه جانم. اسمش چه بود؟

(چطور میتوان به صد سالگی رسید) آه، اسم آن نیلور چند دقیقه پیش سوراند مش! چرا؟

چون ما درت شروع بخواندن آن کر ده بود.

اشتبها

شخصی نزد داکتر رفت و گفت که کم اشتها و بیخواب شده ام، طبیب گفت کمی ران گو سفند

بامقداری آبمیوه راروزی سه بار میل کنید. بیمار گفت. بفرمائید که قبل از غذا یا بعد از غذا!

سبک سر

او لی من بر خلاف تو همیشه در موقع شنا سرم از آب بیرون می ماند.

دو می- درست چون چیز سبک و میان خالی همیشه بروی آب می ریزند.

فرستنده: عالیہ (نسیم) فارغ التحصیل متوسطه نسوان گردیز.

بقیه «آدم و سرش»

میدان سپورت را روزانه از دست می دهیم و اگر آنرا ضرب ۳۶۵ کنیم مقیاس سالانه آن معلوم میشود، اما بین ما باشد که در بین هشت و نیم ملیون اشخاص زیادی هم وجود دارند که به آنها ممالک دیگر حسد می برند عینا مثل آدمی که در فوق ذکر کردیم.

امید وار هستیم که مسئله روشن شده و هر که آنرا فهمیده باشد درین جا سرش بطور مثال ذکر شد. و از حیث اینکه خوب نمی چسبید، نیز آنرا از این جا جدا کردیم.

پایان

برگهای پاییزی

برگهای پاییزی تک تک بخاک می افتد و بر غبار نو میدی بوسه می زند
انگار این برگهای زرد و زار اوراق طلایی ارزوی من است که از شاخه
زندگی جدا میشود و دایر حرمان خویش را از چشم حریفان در بستر
خاک پنهان میدارد.

درخت ز ندگی مرادست ستم زمانه گرفت و انقدر تکانه داد که
آخرین برگ آنها جدا شد دیگر نه شاخه ایست که پرنده ای بران
اشیان بندد و نه سایه ایست که مسافر گم کرده را هی را بخویش
متوجه سازد.

هنوز چشم من براه مانده که او با غرور بزرگش بر این اوراق طلایی
قدم نهاده و برکناره ای رگهای خزان دیده نقش آخرین دیدار خویش را
بنگردد.

پیام سعادت

بی آنکه در اندیشه تو باشم .
خیال عشق رو یاء انگیزت مرا پیام
سعادت است .
تک تک پای تو .
انگشسان ظریف و زیباییت .
اشعه زرین لا بالای امواج دیارت
مرا پیام سعادت است .
آری . پیام سعادت است .
ارسال پیغامت .
نو شته : اسدالله فروتن سلطانی

نوشته مکتوبت .
سکوت نیمه شب ات .
رموز و نگاه خموشانه ...
اری ! خموشانه و مر موزت .
مرا بیاد هست کنون ...
بیاد هست کنون !!
که آنهمه پیام سعادت بوده است
(بمن) آری .. آری !!
(پیام سعادت) بوده است !

ساقی در شعر شاعران

ساقی بنور با ده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
حافظ

ساقی سیم ساق من مست منم بیاد پیش
زود که پرکنم سبوت از بتا زه نو بنو
حافظ

ساقی سر مستیم از نشه جام تو نیست
اینچنین دیوانه سو دای دگر دارد مرا
فصولی

ساقی مرا علاج دگر کن که کرد درد
زاینه دلم به می لاله گر کن نرفت
فصولی

ساقی فصل گل آمد می گلغام تو کو ؟
آب تواتش تو پخته تو خام تو کو ؟
واصل

ساقی بدو را با ده مدا را روامدا
زیرا که دور چرخ فلک را مدار نیست
واصل

ساقی رخسوی میخانه اسراریا
بهر مخموری ما ساغر سرشار بیا
عزیز



از نغمات (تاگور)

منتظر محبت

من منتظر محبت تو میباشم! تا در انجام خود را بدستت بسپارم از همین
جهت است که اینقدر تاخیر شد و از همین سبب است که من مجرم اینقدر
بی اعتنائی گر دیدم .
مردم با قوا عد و قوانین خود می آیند که مرا بایند بسازند و لی من
همیشه از ایشان بر کنار مانده فقط منتظر محبت تو میباشم ! تا در انجام
خود را بدست تو بسپارم .
مردم بر من ایراد میگیرند و سرابی پروا میگویند و لی هیچ ترددی
ندارم آنها را ست میگویند . روز بازار ختم شده و کاریک آدم مشغول
به انجام رسیده مردمانیکه را یگان برای خواستن من آمده بودند
اظهار دلتنگی نموده عودت کردند و من فقط منتظر محبت تو میباشم ! تا
در انجام خود را بدستت بسپارم .
فرستنده محمد شریف سعید جمیلی

ملک عشق

چو یکدم نظر بسوی تو کردم
بهار عمر و جوانی فدای روی تو کردم

تویی که هیچ نکردی و فایده مودت
منم که جان جان گرامی نثارخوی تو کردم

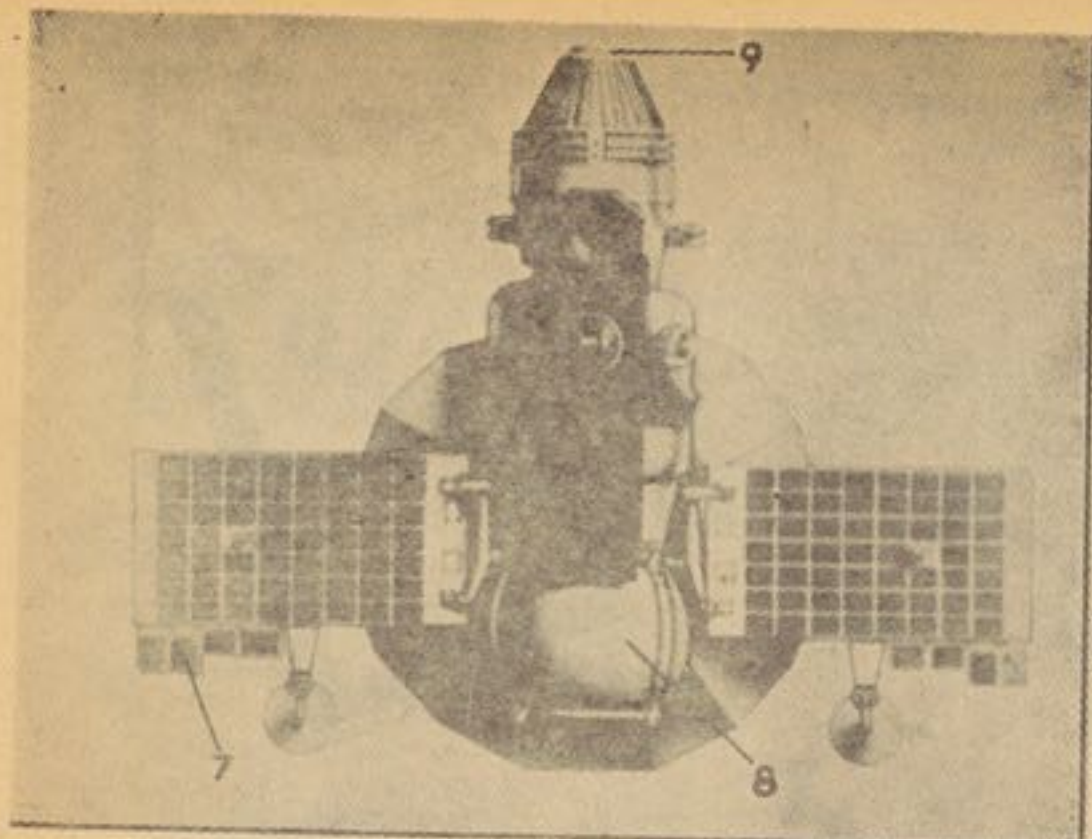
طواف منتظر رویت چو دسترس نشد ایگل
بدیرو کعبه و بتخانه جستجوی تو کردم

مرا به نعمت دنیا چه حاجت ای بت زبیا
ملول طبع من این بس که آرزوی تو کردم

به جستجوی تو در دشت و کوه و دامن صحرا
بهر کجا که رسیدم ز خاک بوی تو کردم
هزار تیر ملامت زدند و هیچ نگفتم

بحکم آنکه مگر حفظ آبروی تو کردم

ارسالی غلام علی از مزار شریف



افشاء نشد در تمام قسمت های
دستگاه و نیر به هشت گرمی شد بد
حکم فرما بود حرارت قسمت با لای
آن در حدود چارصد و هشتاد درجه
ساعتی گرا دیوده و فشار آن در حدود
نود و اتومسفر (صد مرتبه اضافه تر از
سطح بحر) این درجه حرارت مانند
و نیر به هفت بود.

خاك ناحیه كه در آن دستگاه به
زمین نشست خیلی نرم بوده و غلظت
آن به يك نیم گرم در يك سانتی متر
مكعب میرسید (به صورت مجموعی
يكنیم مرتبه نسبت به آب).
قشر بالای آن دارای چهار فیصد
پتاسوم - ۰.۲...۰.۳ فیصد خاك
مرده - ۰.۶۵...۰.۷۵ توریه (كه اینها
گرانیت زمین را به یاد میدهند
تركیب این عناصر بیشتر از همه
بقیه در صفحه ۸۱



آلاتیکه درین دستگاه بکار رفته در تحقیقات علمی نقش مهمی دارد

مانده و قسمت دو می آن به فرود آمدن پرداخته و تری کیببات اتموسفیر را در سطوح مختلف ثبت نمود فرود آمدن آن به از مین یک ساعت طول کشید این فرود آمدن تجربه ساده نبود: فرود آمدن آن در ارتفاع چهل و پنج کیلو متر و سرعت زیاد باد به صد متر فی ثانیه میرسد - ترقان های موجوده پنجا متر در ثانیه با حالت و حشیانه در پانزده تا بیست کیلو متر در بالای آن وجود داشت که هر قدر به سوی پایین - فرود می آمد به همان اندازه از سرعت آن کاسته میشد نظریه علامت ثبت شده در ده کیلو متری وینیر هشت یک نسیم ملایم دو متر در ثانیه بوده، و بعد یک آرا مشی - مطلق حکم فرماید امانیروهای - متحصده با خطرات دیگر رو برو بودند زیرا هر قدر دستگاه پایین می آمد به همان اندازه به حرارت آن افزوده میشد زیرا قشر گازی قاصد هادرجه داغ بوده و به حرارت خیلی زیاد فرستاده زمین را میسوختند که دستگاه محافظت آن در وقت جدا شدن بعد از فرود آمدن به زمین قسم نورمال کار میکرد.

تشنه به زمین آرام بودند نشستن
دستگاه را به زمین مانع ایرودینامیک
باکمک یک پراشوت تا زمین
میکرد درین موقع یک راپوز تا
رادیویی از آن شروع گردید که این
معلومات دادن پنجاه دقیقه طول
کشید.

آیا این آواز به زمین چطور شنیده
شده ؟

تفاوت خصوصیت ها بین -
قسمت های تاریک و روشن آن

پرواز و نیر - ۸ راه حل مقد ماتی
برای سه پرابلم مهم پیشروی علما
گذاشت که عبارت اند ازینها :
قشر خارجی این سیاره ها دارای
کدام انواع ترکیبات میباشند ؟
ابره ای که قسمت بالای ا یسن
سیاره زاپو شنا نیده و برای مشاهدات
موقع نمید هند چطور فکر میشوند
و در آخر آیا آنها شعاع آفتاب را
احازه مید هند یا نه ؟

برای اولین بار در تار یخ
دستگاه اتوماتیکی کیهانی این
دستگاه در قسمت روشن سیاره
پرواز داده شده که توسط این پرواز
طور تخمینی اطراف اتمسفر آن
را احاطه نموده است.

تاحال ایستگاه های دیگر کیسهانی
شوروی از همین نوع (از رو شن
کردن) چهار تا هفتم ادامه داده شده
در قسمت تاریک نیمه سیاره .

سیاره ونیره هشت مانند اسلاف
خود بایک هزار یکصد و هشتاد و
چهار کیلو گرام وزن خود در دو
قسمت تقسیم گردیده:

ششصد و هشتاد و نه کیلو گرام
آنرا قسمت مداری آن و چهار صد
ونود پنج کیلو گرام قسمت دستگاه
فرود آمدن آنرا تشکیل می داد که
قسمت اولی آن در مهتاب باقی

اطلاعات جدید علمی تو سسط
دستگاه قمر مصنوعی ونیر ه ۸
(زهره ۸) ما رابسوی مفکوره می
کشاند که ونیره مارشی وزمین و
میتاب که در بین هر دو واقع گردیده
اندازیک جریان مشابهی بوجود آمده
و تفاوت بین آنها تنها در انداز
دوری شان از افتاب می باشد .

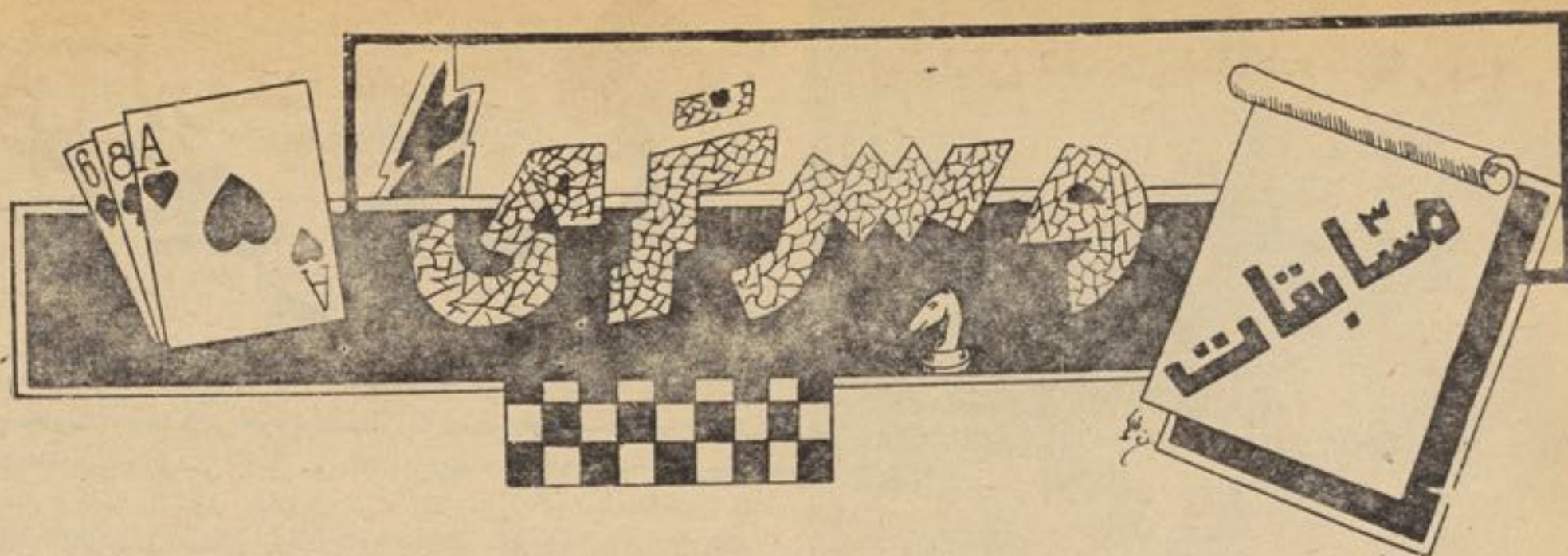
دراکثر این گروپ های سیارات
از نظر شرایط انکشافی مقرا تی -
وجود دارد که نزدیک بودن کیسها نی
یکی بادیگری فعلا خیلی امکان یزیر
است.

اینطور نتیجه مقدماتی بطور
مختصر از آشنا شدن و آگاه شدن در
باره (ستاره های صبحگاه) در
همین نزدیکیها توسط وینو گرادوف
معاون رئیس و مدیر انستیتوت -
جیو کمستری (کمیای زمین) و -
کمیای تحلیلی اکادمی علوم
اتحاد شوروی اطلاع داده شده
است.

این تحقیقات هنوز هم ادامه دارد
آنها به سوالات زیادی درین مورد
جواب خواهند داد که باعث هیجان
و حیرت دیگر علماء شده و
تاحال جز یک خیال بیش نبوده و
اکنون خصوصیت دیگری نزد
جیولوژیست ها و اختر شناسان
پیدا شده است.



دستگاه بر تاب و نیر - بعد از فرود آمدن به سیاره زهره



جدول کلمات شماره ۱۴

افقی :

- ۱ - سیر و نظاره کرده - اجاره کننده .
- ۲ - چو بان عربی - نو یسنده کتاب بچه گرگ .
- ۳ - کمک - بلی آلمانی - به نرمی اش مثل میزنند - نصف ساعد .
- ۴ - لباس پرند گان - موافق شهری در کنار دریای راین .
- ۵ - عددیست - پایتختی د راروپا - خواننده از ایران .
- ۶ - واحد پول کشور شوروی - فسیل .
- ۷ - با اضافه نقطه در حرف سوم یکنوع ساعت میشود - از گهر بهتر دانسته اند - معکوس آن حرفی از حروف انگلیسی است .
- ۸ - منادی سر دهد - سر منشی سابق ملل متحد - واحدی در سطح .
- ۹ - دیروز را میر ساند - بیسواد چه وقت؟ - برای چه ؟
- ۱۰ - چیز های بیجان و بسی حرکت - ولایتی از کشور .
- ۱۱ - نام دیگر ماه سر طان - عکس العمل .



طرح از : غلام سخنی عطائی باختری

عمومی :

- ۱ - یکی از آلات موسیقی امروزی - ولایتی از کشور .
- ۲ - عزیز ترین موجود زندگی رئیس جمهور اسبق امریکا .
- ۳ - از آنطرف درو د است - نما یشنامه موزون - باز هم حرفی از انگلیسی .
- ۴ - یکی از اشیای است - گدا - دستور و حکم .

صفحه ۶۴

مخترع این جینراتور کیست؟



کیمیادان مشهور انگلیسی بسال ۱۷۹۱ در نزدیکی لندن از خانواد ده گمنامی بجهان آمد درسیزده سالگی بکار جلد سازی وصحافی کتاب پرداخت ، شوق درس و کاوشهای علمی او را به مکتب کشانید درسال ۱۸۱۳ مطالعات و بررسی های خود را آغاز کرد و از سال ۱۸۲۰ به نوشتن اندیشه ها و نظریات خود در کیمیا پرداخت در این موقع موفق گردید برای نخستین بار گاز های زیادی را به صورت مایع در آورد بعد به چند کشف مهم در الکترستی دست یافت پس از آن به تجزیه کیمیایی اجسام مرکب پرداخت و اولین جینراتور برقی که توسط ساختن اولین جنریتر برق از کار این شخص ساخته شد

های مهم او است . این شخص که کاشف ساحه مقناطیسی برقی نیز میباشد در سال ۱۸۶۷ وفات نموده . با این نشانیها اگر او را شناختید کافی است که نامش را برای مابنویسید !

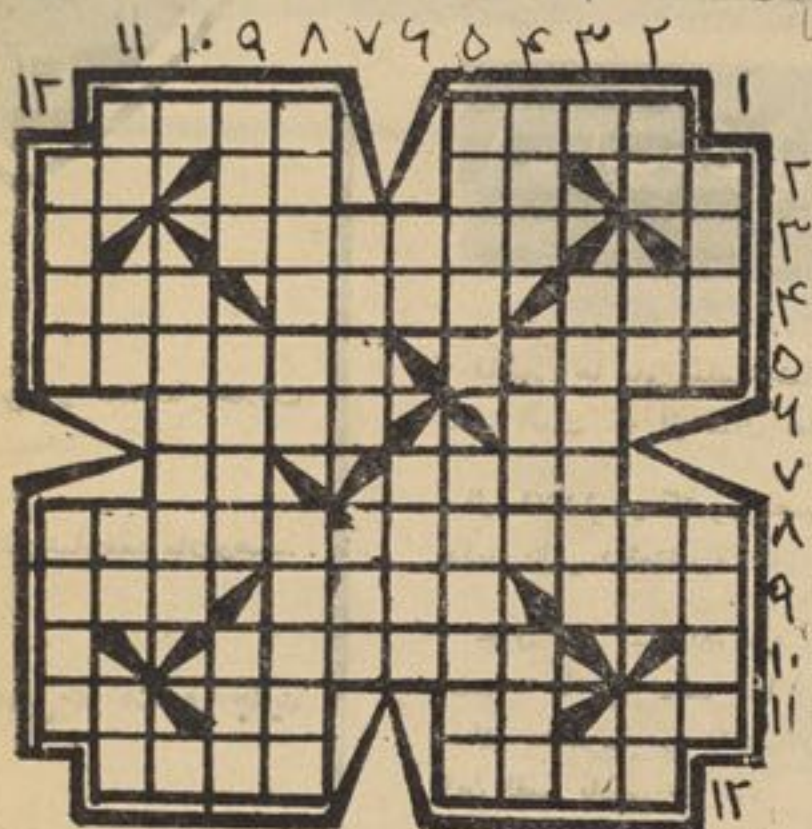
- ۵ - از حروف ندا - پیشوا و پیشنماز .
- ۶ - جذب میکند با املا غلط - تخلص یکی از خوانندگان اما تور رادیو .
- ۷ - طفل به پستان مادر میزند - گردن تو از نهاد بر آید .
- ۸ - آرا یشگر موی - از آلات مخرب حربی .
- ۹ - در آن نان میپزند - بشنوازان چون حکایت میکند .
- ۱۰ - اولین بشر - برادران طیاره ساز - از حروف تعجب .
- ۱۱ - از موجودات افسانوی - فیلسوف و دانشمند شهر آلمان کثافت .
- ۱۲ - خواننده آهنگ ملامحمد جان کشوری عربی .
- ۱۳ - از فراگر فتنش نباید غافل شد - از کشور های افریقایی .

جدول کلمات متقاطع شماره ۲-۸



افقی:

۱- از ولایات کشور هم اکنون مقابل چشمتان است ۲- از نیشکر بدست می آید - خودت - حرف تعجب میوه ۳- نمایشنامه نویس مشهور انگلیسی ۴- آما س- پهلوانان - از سبزیجاتی که پخته میشود ۵- از آلات طرب- تردستی و مهارت در کار ۶- بسیار نیست- سیاه ایست نزدیک زمین ۷- از واحد های پیمایش طول - حرفی تکرار شده و عددی بوجود آمده- تعادل محله ها ۹- خشونت دارد - از خوانندگان رادیو - پسر ۱۰- مرکز فارموسا ۱۱- از حروف نفی عربی- بیخ و نام مرکز یکی از ممالک اروپا - عددیست (پشتو) الفبای موسیقی ۱۲- خام مفتون.



مرتب: محمد حلیم شاهد

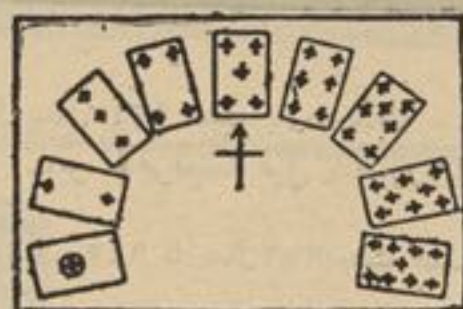
عمودی:

۱- دسته - نوعی پارچه است ۲- همه را شامل میشود - منسوب به آنرا را میگویند - پساوندیست که شباهت را میزساند - از واحد های اندازه وزن ۳- از طیور مفید است ۴- از عناصر اربعه قدما - یکی از عبادات مهم - ازوسا - یل منزل که بیشتر با چوب سروکار دارد ۵- پایتختی است در آسیا - اصطلاحیست برای تجدید حیات هنر در اروپا که بعدا در تاریخ هنر دنیا تعمیم یافت ۶- از بیماریهای خطرناک - مرکز یکی از ممالک آسیا یی ۷- از فصول سال است اما از وسط یک حرف کم دارد - درویدنی است ۸- جستجو میکنند - اموال پاشان ۹- روزگار - طرح میکنند - شهری بوده در خراسان و نیز اجناس لطیف را گویند ۱۰- کوهی است بین آسیا و اروپا ۱۱- فرود گاه بوسه - کبوتر نیست که چون برخاست بنشیند - از ضایع - عددیست ۱۲- شرمنده و خجل - اصلا بمعنی خاک است اما معمولا بمعنی آرامگاه استعمال میشود.

پادشاهت

برای یک نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند یک سیت جوراب اسب نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوراب اسب و یک سیت وطن به حکم قرعه تقدیم میشود!

نه قطعه را بتر تیبی شماره همان مثال: فرض کنیم که قطعه منظور طوری که در شکل ملا حظه میکنید پنج تایی باشد مربع قطعه با لا تر انتخاب کنید و بدوست خود بگویید که شش است ۳۶ میشود و مربع که یکی از آنها را انتخاب کند (البته پنج ۲۵ است فرق این دو عدد یازده به شما نگوید) بعد به او بگویید که است که چون عدد یک را از آن کم شماره قطعه بعدورا مربع نماید و کنید و بر دو تقسیم نمایید عدد پنج مربع شماره قطعه ای را که در نظر بدست می آید!



گرفته است از آن کم کند و تفاضل آنرا بشما بگوید، شما باین روشی که ما ذکر میکنیم فوراً قطعه مورد نظر را پیدا کرده میتوانید: از تفاضل مربع آنها عدد یک را کم کنید و بعد آنرا بر عدد دو تقسیم نمایید حاصل همان شماره قطعه است که دوست شما انتخاب کرده بود

این عکس چیست



خوب به این عکس نگاه کنید آیا میدانید این عکس چه چیز است با قدری تو جه بیشتر حتماً متوجه میشوید، در آن صورت جواب خود را برای ما هم بنویسید.

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنعتی پلاستیک و پارچه



اسب نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی رجحان کامل دارد و با خرید آن هم ذوق خود را ارضاء و هم اقتصاد خود را تقویت مینماید

سوالات شما پاسخ میدیم

علمی

ادبی

اجتماعی

۱ - پاسخگوی مجله

۱- درباره فاطمی ها و سلسله خلافت
و سلسله های خلافت شان معلومات دهید.

امام علی ترکمنی از مندوی جدید

۲- در مورد قدامت تاریخی و ارتفاع

مجسمه های بودا معلومات دهید.

ع- جلیل جولان ازده بوری

فاطمی ها نام سلسله شاهی مصر
قدیم است که از سال های ۹۰۹ تا
سال ۱۱۷۱ در کشور مصر آنوقت
حکمر وایی داشتند.
چون این سلسله خود را بنسب
حضرت فاطمه دختر پیا مبر بزرگ
اسلام منسوب می دانند ازان سبب
باین لقب یاد می شوند.

شهر قاهره پایتخت امروزی
کشور مصر در همان وقت بحیث مرکز
این کشور شناخته می شد. اصلا
فاطمی ها از تونس بوده و در اثر
حملات کشور کشایی خاک آنوقت
مصر را متصرف شده و اضافی از
سه قرن در آن زمین حکمر وایی
داشتند.

مدت خلافت سلسله خاندان
فاطمیان ازین قرار است:
ابو محمد عبیدالله المهدی بالله
از سال ۹۳۴ تا سال ۹۴۵ مدت یازده
سال.
و پنج سال.
ابو القاسم محمد بالله تا سال ۱۱۳۰ مدت بیست و نه سال.

از سال ۹۳۴ مدت یازده سال.
ابو طاهر اسماعیل منصور بالله
از سال ۹۴۵ تا سال ۹۵۲ مدت هشت

سال.
ابو تمیم محمد معز الدین بالله
از سال ۹۵۲ تا سال ۹۷۵ مدت بیست
و سه سال.

ابو منصور نزار عزیز بالله از
سال ۹۷۵ تا سال ۹۹۶ مدت بیست و
یک سال.

ابو علی منصور حاکم با مرالله
از سال ۹۹۶ تا سال ۱۰۲۰ مدت
بیست و چهار سال.

ابو الحسن علی الظاهر
اعزاز الدین الله از سال ۱۰۲۰ تا
سال ۱۰۳۵ مدت پانزده سال.
ابو تمیم محمد مستنصر بالله از

سال ۱۰۳۵ تا سال ۱۰۹۴ مدت پنجاه
و نه سال.
ابو علی منصور از سال ۱۱۰۱
تا سال ۱۱۳۰ مدت بیست و نه سال.

ابو دلمیمون حافظ الدین عبدالمجید
از سال ۱۱۳۰ تا سال ۱۱۴۹ مدت نوزده
سال.

ابو منصور اسماعیل از سال
۱۱۴۹ تا سال ۱۱۵۴ مدت پنج سال
ابو القاسم عیسی قاهر از سال
۱۱۵۴ تا سال ۱۱۶۰ مدت شش سال

ابو محمد عبیدالله معا ضدین
از سال ۱۱۶۰ تا سال ۱۱۷۱ مدت
یازده سال حکمر وایی کرد.

۳ - پاسخگوی مجله

بامیان دارای سابقه خیلی باستانی
تاریخی میباشد که حتی به چندین
هزار سال قبل از اسلام می رسد.
در ادبیات قدیم پهلوی نیز در مورد
نام بامیان تذکری رفته و آنرا به نام
بامیکان یاد نموده است که پس از
به کلمه بامیان تبدیل شده است و تا
امروز مروج است.

سوالات تا آنجا بایک قطعه تکت پستی باطل نباشد و آدرس مکملتان به ما ارسال فرمائید

هنری

اقتصادی

تاریخی

پاسخ به دوستان این صفحه

بنا غلی عبدا لقدير از میوندوات!

در مورد استعمال نمک که اولین بار چه وقت و در کجا بود آمد در شماره بیست و هفتم معلومات داده شده است
لطفا به شماره مذکور مرا جعه فرما نید مطلب تان حل می گردد.

بناغلی علی احمدو محمد هارون از کند هار !

در مورد سوال تان در شماره یازدهم معلومات داده شده است. تکرار آنرا لازم نمی بینیم از آن سبب از شما نیز خواهش می کنیم که شماره فوق را مطالعه فرمائید .

بنا غلی اسد از ولی مینه !

نژاد های دنیا را در شما رهسی و شش مفصلا تشریح کرد ایم میتوانید از آن استفاده نمائید.

بنا غلی وحیدا لله از پروان مینه!

دهر مندر هنر مند معروف هندی را در شماره بیست و هفتم با عکس يك ستونه آن معرفی نموده ایم .
در صورتیکه کلکسیون مجله نزدتان نباشد می توانید به یکی از کتابخانه ها مرا جعه نموده مطلب تانرا مطالعه فرمائید .

بنا غلی رمضان علی از باغ نواب!

در مورد سوال شما تا حال جوابی تهیه نکرده ایم و علت آنهم دو چیز است یکی مراعات نوبت زیرا تعداد زیاد علاقمندان محترم این صفحه منتظر جواب سوال خویش هستند و در هر شماره با ضافه از ۳-۴ نفر جواب داده نمیتوانیم .
دوم اینکه در باره سوال شما مدار کی تا حال بدست نیا مده است و لازم است مدارك موثق بدست بیاوریم و سپس جواب سوال تانرا تقدیم نمائیم .

بنا غلی محمد علم واختر جان از میرز یس میدان !

سوال شما را مطالعه کردم وقتی آنرا مرور می کردم از وراي آن اینطور معلوم شد که اصلا شما خواسته اید ما را امتحان نمائید زیرا سوال تان خود جواب گوی سوال تان بود. و معلوم می شد که موضوع را مفصلا می دانید پس لطفا با هم آنرا بنویسید تا معلوماتی در مورد آن داشته باشیم

بهر حال طوریکه از اسناد تاریخی

برمی آید با میان همیشه مرکز صنایع و هنرهای ظریفه بوده و قرنهای

متوالی مرکز تمدن های بسیار و خشان تاریخ بوده و بزرگترین

مرکز مذهبی قبل از اسلام افغانستان محسوب می شده .

باساس نظریات علمای باستان

شنا سی و حفاریات دره بامیان روی

معبد مهمی قرار داشت که از وسط

امپراتوری کوشانی می گذشت

و معبر مقدس بشمار می رفت .

مجسمه های ۳۵ متری و ۵۳ متری

بودا یکی از نمونه های مدنیت باستانی

است که درین دره واقع شده و به عظمت تاریخی آن می افزاید. قدامت

این مجسمه ها دوره های به پیش از اسلام در افغانستان تصادف میکنند

ولی بمرور ایام و اینکه از نظر دور مانده در بعض حصص مجسمه ها

تخریباتی در اثر عوامل جوی و اقلیمی رخ داده بود که توسط

استادان فن ترمیم و اصلاح گردیده است .

به هرگونه سوالات شما به ساس نوبت جواب داده میشود.

خسارات وارده بندهای

آب ویتنام شمالی در بمباردمان

حملات هوایی ایالات متحده آمریکا

سویدنی این ادعا را پشتیبانی کرده سوگند یاد کردند که حملات عمدی فضای را از فراز این سدها به وضاحت مشاهده کرده اند.

درین تازگیها تعمیل ادعای هانوی توسط شخصیت های برجسته و ممتاز تایید گردیده و این محکومیت واشنگتن رادر موقف مشکل قرار -

داده که نمیتواند از آن چشم پوشد و اغماض کند باوجود آنکه معلومات بخصوص این مطلب را جان نمی بخشند مگر داکتر ایو جین کار سن بلیک سکر تر جنرال شوو رای کلیسای جهانی از رییس جمهور نکسن در خواست و تقاضا نموده

است تا حملات هوایی و بمباردمان رابر فراز سدهای آب متوقف سازد هفته قبل او پاکور توالد

هایم سر منشی ملل متحد که درین اواخر از یک مسافرت رسمی از ماسکو مراجعت نموده بود ملاقات کرد، اعلامیه مشعر است که سر

منشی ملل متحد را از همچو خراب کاری و خسارات وارده سدها از طریق (چینل های خصوصی و غیر رسمی) مستحضر ساخته و اظهار نمود که ازین حادثه (عمیقاً متأثر شده) خاتمه هر چه زود این بمبارد مان را مطالبه و تقاضا کردند.

(ازچند هفته باینطرف جدا ل شدید و سخت بین واشنگتن و هانوی نسبت اینکه آیا بند های آب رادرویتنام شمالی قوای هوایی ایالات متحده عمدتاً تحت بمباردمان گرفته یا خیر در جریان است. اتهام هانوی دراینست که بسیاری ازین بندهای آب را امریکایی ها بمباران کرده و واشنگتن معتقد است بعضی ازین سدهای آب که در مجاورت اهداف نظامی موقعیت داشته است محتملاً بر حسب اتفاق خساراتی وارد آمده.

بندهای آب ویتنام شمالی با برجستگی عظیم شبکه دو هزار و پنجمصد میلی و آبگروه ها بیشتر به سیستم کنترل طوفان وسیل در هالیند شباهت بهم میرساند تا سایر نقاط براعظم آسیا آنها محض اقتصاد زراعتی رادر ویتنام حفاظت نمی نماید بلکه حیات پانزده ملیون ازدهقانان آن ناحیه که در دلتا زیست دارند ارتباط مستقیم با این بند ها دارد. ناگفته نباید گذشت که سابقه تاریخی این بند هادر ویتنام به قرن دوم میلادی میرسد.

ازفضا بمب میر یخت ورا کترادر هدف قریب وجوار سدها قرار میداد. اودر اخیر حرفهایش این مطلب را توضاحت داد که: هدف ازین حمله مخصوصاً تخریب واز بین بردن سدهای آب بود و بس دیپلومات دگر که این وضع را به

چشم ملاحظه نموده عبارت از جین کریستوف اوبرگ سفیر گبیر -

سویدن در هانوی است و اظهار می دارد: خرابه هاییکه از اثر بمباری سدها بمیان آمدن مشاهد شده کرد مو ماهیت حمله نیز میتودی واسلوبی بود و نفر از زور نالست های

بمباری سیستماتیک این بند هادر حقیقت امر منتج بمرگ و نا بودی ملیون هانوفر که قحطی غذا و مواد خوراکی رابر آورد (این حادثه یکبار در سال ۱۹۴۵ از اثر سیلاب بمیان آمده بود) گردید. ادعای هانوی به اسرع وقت بوسیله چند نفر از -

اروپاییان که در ویتنام شمالی بودند به جهان انعکاس یافت و جین تورووال خبر نگار آژانس فرانس

پرس در هانوی باین موضوع اشاره نمود که اودر هنگام بمباری ایالات متحده یاز دهم جولایی ناظر صحنه بود، وی تشریح میکند که چه ترتیب یک دسته پرواز مشموله و از ده طیاره

قبل از همه این سوال را بخود معطوف میدارد، آیا ایالات متحده عمدتاً سدهای آب ویتنام شمالی را تحت بمباردمان قرار داده است؟ این سوال گیج کننده هفته ایست متوجه ایالات متحده امریکادر مورد جنگ های ویتنام، نقطه اتکای اتهام

از آنجا یکپانزده ملیون از دهقانان در دلتای دریای سرخ می زیستند جدی و تشویش آور بود،

باوجود عدم معلومات و اتق اطلاعات مقدماتی در مرحله اول نشان می دهد که داد و پیداد راه انداختن پارتیزان ها سوگند شهود و ناظران صحنه رادر گلو خفه نمود.

اتهام متوالی بالای ایالات متحده در اخیر چون امسال شروع گردید بدینمعنی یکی از دیپلوماتان ویتنام شمالی در مذاکرات صلح پاریس

مدعی شد که بمباری سدهای ویتنام شمالی بطور سیستماتیک صورت می پذیرد و عملاً سبب ایجاد بدبختی

و آسیب برای ملیون آنها اتباع ویتنام شمالی از اثر سری سرب سیلاب و طوفان گردیده است این مطلب را

بعداً رییس نمایندگان ویتنام شمالی سوان توی نیز اظهار و تایید نمود.



چین فاندای هنر پیشه سینما بامامورین نظامی فارم های ویتنام شمالی را مشاهده مینماید

خود به ویتنام شمالی با این نکتسه استدلالت میکند که اگر قوای هوایی ایالات متحده واقعا در صدد بمباردمان این بندهای آب میبودند عملیات آن بایست میتودی واسلویی اجرا میشد نه از روی بی فکری و عدم پلان گذاری، گرافت مو جز وبا اختصار می گوید: (من حرفهایم را بآنچه که صحنه مشاهده کرده ام اختتام می بخشم که در آن - بمباردمان قوای هوایی ایالات متحده عمدا و باساس مشورت جامعه عمل نبوده مگر این حقیقت درست وضاحت دارد که بندهای آب بمو ازات اکثریت از شاهراه ها قرار دارد و برخی از این بندها به مجاورت پلها، قطار آهن و راهها موقعیت حاصل کرده است مسلما از این بندهای آب اشتباها بمباران گردیده و قرار عقیده گراف خسارات زارده بقصد بهره برداری سوء از موضوع از جانب ویتنام شمالی براه انداخته شده است.

بهر حال بسیاری از مردم با وجود کلیه استدلال تا هنوز - متقاعد نگردیده و بعقیده شان تغییری نیاورده اند، بخصوص

در روشنی افشاء آت غم انگیز اخیر قوماندان قوای هوایی جنرال جان لاول که از مدت چار ماه قبل با این طرف باقصر سفید در بمباری و فرستادن طیارات بمب افکن به مناطق غیر نظامی و غیر مجاز در مبارزه بود ایشانرا به عقاید آنها بیشتر مستحکم و استوار ساخت بهر حال واقعیت امر در بررسی تیم بین المللی هشت نفری که هفته قبل از ماسکو به عزم کشف حقایق به ویتنام شمالی برای دو هفته پرواز کردند روشنتر خواهد شد و سوالاتی

که در ذهن ها مجسم میشد جوابی از طرف این تیم تهیه میشود تا موضوع همچنان در تاریکی از یک جهت ارزش یابی نگردد و حقایق همان طور مکتوم نماند در میان اعضای این هیئت سین مگ برآید قاضی ارجمند ایرلندی و رییس موسسه خیریه بین المللی و رمزی کلا رک مدعی العموم سابق ایالات متحده آمریکا نیز عضویت دارند.

والد هایم سر منشی ملل متحد با لحن جدی تردید گردیده روش ورا حاکمی از (دو رویی) فرض نموده است رییس جمهور مذکور می افزاید: (این موضوع قابل یاد داشت و یاد هائی است که سر منشی موسسه ملل متحد همانند اسلاف خود سخت تحت الشعاع پرو پاگند خصم ما قرار گرفته است ریچارد نکسن به شدت

از پالیسی بمباردمان دفاع نموده میگوید: (اگر پالیسی ایالات متحده بمباری سد های آب میبود ما قسمت مهم آنرا در یک هفته خارج می ساختیم ما آرزوی مبارزات باین عمل را نداریم، سعی مادرین است تا از رسانیدن تلفات و صدمات به

مردمان غیر نظامی اجتناب بورزیم نه اینکه مسبب آن گردیم در واقعیت این طرز دید و قضاوت از جهت برای بعضی متخصصین نظامی قرار راپور های سری قوای هوایی به در سال ۱۹۶۵ برای جنرال ویلیام ویست مور لند قوما ندان عمو می ایالات متحده حسابی به نظر میاید.

جنوبی تهیه دیده شده بود شاید به هیچو سبیل حتی بمباردمان مطابق پلان جنگی در تخریب آن موثر نباشد زیرا در شبکه های بند آب ساختمان طبیعی پر جسته بایچیدگی ها بملاحظه میرسد.

تکذیب و تردید حرفهای مخالفان از جانب نکسن در مورد بمباری عمدی بندهای آب ویتنام شمالی در هفته گذشته بوسیله یک منبع که همیشه دوستانه نبوده است حمایت شده است و آن عبارت است از جو زوف گرافت یکی از روز نامه نگاران، وی در زمان مسافرت -



چارنفر پیلوتان ایالات متحده که چین فاندای ستاره سینما با ایشان در هانوی مصاحبه بعمل آورد

این هنگامه همزمان با مسافرت چین فاندای هنر پیشه سینما آغاز شد، در مراجعت و عودت از یک مسافرت به هانوی دو هفته پیش، محلیکه او بر علاوه سایر امور با چند نفر از محبوسین و زندانیان آمریکایی در دوران جنگ در تماس شده مصاحبه نمود. او یک رول فلم بیست دقیقه مسافرت خود را در - یک کنفرانس مطبوعاتی نیویارک که تلفات و صدمات اخیر بمباردمان ایالات متحده را تفسیر مینمود و -

سبب ایجاد بعضی دهانه آتش فشان ها قریب (نام ساچ) واقع چهل میلی جنوب شرقی هانوی و پایتخت ایالتی (نام دین) گردیده بود

نمایش داد من حیث یک مشاهد بی طرف صحنه ابراز عقیده نمود عمیقاً عقیده قلبی ام اینست که این سد عمدا تحت بمباردمان قرار گرفته است از نخستین مشاهده و ملاحظه فلم های که چین بمباردمان از طرف ویتنام شمالی گرفته شده و در معرض نمایش گذاشته شده اخیرا او را باین عقیده واداشته که: (محض سدهای آب بمباردمان نکر دیده

بلکه سیستم های عید رو لیک، دریچه های آبگیر، ستیشن های بمب و سایر سد ها همچنان تخریب گردیده و سنگین ترین خساره وارده توسط بمب های که بهر دو جانب سدها فرو ریخته شکاف ها و - سوراخهای عمیق را در آن ایجاد نموده که باساس آن قاعده سد های آب را ضعیف و سست ساخته است.

در یک کنفرانس مطبوعاتی رییس جمهور نکسن به کسانیکه این اتهام و محکومیت را متوجه ایالات متحده ساخته انگشت انتقاد گزارد به خصوص ادعای کورت

ابتکار

د عامو خلکو په منځ کې یوې عقیدې تعمیم پیدا کړیدی چه وایي: ابداع او ابتکار یوازې دغوره خلکو په برخه کیدلای شي. عادی وگړي دکار واک لري مگر دیوی شي دمنځ ته راوړلو او تازه مفکوری دپیدا کولو قابلیت نه شي لرلای. دوی عقیده لري چه دخلکو دغه خاص گروپ په بیلو بیلو دندو کښې لیدل کیدلای شي - ځینی ئې لیکوال وی نور ئې بیا دطبیعی علومو پوهان، لوبغاړي سندرغاړي انځورگران وی چه هر یو یې دابداع او ابتکار خاوند کیدلای شي دغه خلک دمبتکرینو په ډله کښې راځي او دټولنې نور ټول پاته وگړي چه شمیر ئې څو څو واره تر لومړي گروپ ډیر دی ټول هغه کسان دی چه دبذاعت او نو ظهوری قابلیت نه شي لرلای.

په دی مقاله کښې به کوښښ وشي چه دپورتنۍ عقیدې دبشپړی غلطی داثبات دلایل وړاندې شي. که دپورتنۍ عقیدې اصلی مفهوم او ماهیت ته کړه کتنه وشي دا به څرگنده شي چه ددی عقیدې وړاندې کوونکي هغه لږ وگړي دی چه دوی دخپلې دندې سره په کافی اندازه عشق او علاقه نه لري نو ځکه په هغه کښې پرمخ تګ هم نه شي کولای اوددی لپاره چه خپله لټې دخلکو له سترگو څخه پټه کړي نو ددی ډول عقیدو په وړاندې کولو بناء کوي. دوی دځانو له پاره داسې دندې ټاکي چه په هغو کښې دټاکلي کار اجرا کول مطلب وی نه داچه هلته دی دنوې ابتکار او ابداع غوښتنه وشي.

علمی او عملی څیړنو دا حقیقت برېښه کړیدی چه هیڅوک له ابتداء په هغو ټولنو کښې چه دتمدن او ترقی څخه لیری پاته شوی وی هلته دټولنې غړي پر دو گروپو باندي ویشل کیږي - یوه ډله مبتکرین او بله ئې عادی کاسبان دی. مگر که چیري یوه ټولنه په هر لحاظ مخ ته تللی وی دپوهنې او روزنې چاری په علمی او معقول ډول تنظیم شوی وی دټولو خلکو له پاره دښوونې، روزنې او تشویق وسائل برابر کړه شوی وی، دغه ټولنه به یوازې مبتکرین غړي ولري اوس به وگورو چه په یوه ټولنه کښې دمبتکرو غړو د ډیر والی له پاره په څه ډول مساعده فضاء منځ ته را تلای شي:

دلته له هر څه وړاندې لازمه دی پوه شو چه خلاق کار یعنی څه؟ - خلاق کار داسې یو عمل دی چه په اجراء کولو سره ئې انسان ته طبیعی خوښی او آرامی ور پیدا کیږي په کار گر کښې دنوی فعالیت او حرکت ولولې را وزیږوي. دغه کار دخوښی او آرامی پر څنگ کله کله دتلوسې، اضطراب دزړه دکښاندوالی سبب هم کیږي او دا څرگنده خبره ده چه خوښی، روحی آرامی بیله تلوسی، اضطراب او نا آرامی څخه خپل مفهوم له لاسه ور کوي.

آیا پوهیږي چه دخلاق، ذوق او ژوندی مینې څښتن گندونکي دجوړی شوی دریشي د څه شي په باب کی فکر کوي؟

دا ډول گندونکي یوازې دا آرزو څخه د ابتکار سره نه را پیدا کیږي بلکه ټول مبتکرین په خپل اجتماعي چاپیر یا کښې د کار دډیري مینې او تسلسل په اثر منځ ته راغلي دی بلکه داسې دریشي جوړه کړي چه هغه دشکل او فورم له مخې نوی خصوصیات ولري. که چیري گندونکي دیوی ډیری ښکلي او نوی دریشي په جوړولو بریالی شوی وی او دځاوند له نظره هیڅ ډول عیب ونه لري مگر بیا هم په خپله گندونکي په دریشي کښې یو لږ شیان ویني چه دهغه داصطلاح فکر کوي دغه فکر گنده ونکی دیوی خوا څخه ناآرامه کوي مگر دبلې خوا څخه گنده ونکی مجبور یږي چه دلیدل شوی عیب داصلاح له پاره لار پیدا کړي په نتیجه کښې دنوی شکل اوفورم دبشپړی تیا زمینه برابریږي او ددی ډول گندونکي دابتکار او ابداع قوه په کار لویږي دده پرمخ دنوی انکشاف او په زړه پوری پرمخ تګ لار پرانستل کیدلای شي.

یو انځور گر هم کله چه خپله تابلو بشپړه کړي وروسته ځینو نیمګړی تیاو ته ځیر شي. دغه نیمګړی تیاوی دیوی خوا څخه دده د تلوسی سبب کیږي مگر دبلې خوا څخه دی مجبور یږي چه دنورو آثارو دایجاد په وخت کښې بیا دا ډول نیمګړی تیاوی تکرار نه شي.

ممکن چه په بل اثر کښې دغه نیمګړی تیاو اصلاح شي مگر دخلاق فکر څښتن انځور گر ښایي چه بل لوم خصوصیت ته ځیر شي او ددی لاری

څخه ده ته بل نوی فکر ور پیدا شي همدا نوی فکر دی بیادې ته اړباسي نه لري چه نوی او جوړه شوی دریشي وخپل څښتن ته وسپاري بلکه د ده آرزو داده چه نه یوازې بیله عیبه دریشي وخپل ځاوند ته ور کړي چه نوی لار پیدا کړي. په دی ډول وینو چه دغه انځور گر په مسلسل ډول سره مخ پر وړاندې ځي او د ابتکار پر لور گامونه اخلي.

مبتکرین دکار له اجراء کولو څخه دا هیله لري چه خپل پټ تما یل راځي کړي او دطبیعی خوښی د زېږیدلو سبب شي. دوی په خپل ټول واک سره هاند او کوښښ کوي چه داسې نوی آثار ومنځ ته راوړي څو ددوی روحی او فکری غوښتنې اقتناع کړای شي دمبتکرینو په ډل کښې داسې خلک هم شته چه دوی دخپلې علمی پوهې دتندی له پاره تلاش کوي څوپه هرشي پوه شي دپورتنیو څیړنو څخه دا حقیقت را څرگندیږي چه ابتکار کوم ذاتی او طبیعی صفت نه دی بلکه دنورو هنرو په څیر یو کسبي او تربیوی اصل کیدلای شي.

مونږ تر اوسه پوری دمبتکر او د کار رابطه وڅیړل او تر دی وروسته به وگورو چه یو عادی کسب کار دخپل کار په باب څه ډول احساس کوي او د دوی دکار اړیکې په څه ډول دی: دا ډول خلک ځکه په ډیر تلوار سره کار کوي چه خپله ور

صفحة ۷۱

ستیاجیت ری بزرگترین

فلم ساز هند

فلم پتھر پنچالی وی که نخستین محصول دایر کتری اش میا شد
چندین جوایز بین المللی را در یافت نمود .

فلمها هم که در با زار به نمایش گذاشته میشود ، به منظور عایدات
نیست ، زیرا من میخواهم فلمهایی بسازم که دران معنی گنجا نیده شده
باشد نه ماده .

فلم نا پرا جیتو ، در کلکته بناکامی عایداتی مواجه شد ولی در
فستیوال و نیس مدال طلایی بدست آورد .

وی میخواهد حقیقت را بروی پرده منعکس سازد .

«روزی فرامیرسد که یک فلم
بزرگی بسازم» این جمله را ستیاجیت
رای برای رفیقش اچیتانند اداس
گویتا در سال ۱۹۴۸ گفته ولی در
برابر با خنده تمسخر آمیز
گویتا مواجه شده بود.

این گفته او را بعدا در مجا لس
کشیدند مگر کسی خندید و دیگری
هیچ بگفته وی اعتنایی ننمود، تا
اینکه فلم بزرگ (پتھر پنچا لی)
اسم ویرا در ردیف بزرگترین فلم
سازان جاداده و مردمانیکه در سال
۱۹۴۸ بگفته اش واقعی نگذاشته و
میخندیدند بخیال وی که بحقیقتی
تجسم نموده بود تسلیم شدند .
بهمه هویدا است که ستیاجیت
یگانه دایر کتری در سراسر
هند است که بزرگترین شهرت
جهانی بدست آورده و بعمر مسخره
فروشیهای سینمای بنگال هند
و تاحدی هم سراسر هند خا تمه

بخشید.
او که سینمای بمبی را عمو ما
تجارتی خوانده و عمل آنها را محض
(هزدر خدمت تجارت) میداند
بحال آنانیکه این نوع فلمها را
ساخته و مردم غریب را با سا ختن
فلمهای بدرجه دوم و سوم خودها گول
میزنند تأسف نموده و فلمهای بنگالی
رانیز درین آواخر تحت تائیسر
سینمای غرب میداند.

وی در مضمون نیکه در مورد سینما
هابنشر رسانید بو ضاحت تمام
نوشته است (اکنون در سینمای
بنگال نیز دایر کتری که واقعاً
بتواند فلم زادر خدمت هنر واقعی
قراربد هدو جودندارد، زیرا آنها
محض آثار دیگرانرا ترجمه نموده
و بروی پرده منعکس میسازند آنها
با مضمونی که از فهم توده ها بلند
است نه اینکه از اجتماع ایده
گرفته و نقاط تاریک و فقر زده جامعه

را فلم بسازند)

فلم پتھر پنچالی وی که اولین
فلمش بود توا نست که نه تنها
کریدت یاریکا ردی را برای فلمهای
بنگالی قایم کنند بلکه گوشه های
تاریک زندگی توده ها را تجسم
بخشیده موضوعی ریا لستیک و
جالبی را در برابر چشم بینندگان
قرار داد و توانست از بررسی
های سالم منقدین سینمای داخلی
هندو خار جیا ن بر خوردار گردد .
(ار تو و لنو ستیو) منقد
سینمای ایتالیا فلم پتھر پنچالی
را فلمی از هر نگاه ریا لستیک و
عمیق خوانده و دکتور بی سی رای
نخست وزیر منطقوی بنگال آن فلم
را (فلمی مسقند از زندگانی دهاتیان)
قلمداد نمود.

فلم پتھر پنچالی در سال ۱۹۵۷
نظربدر خواست البرت جانسن
منقد سینمای بی در نخستین
فیستیوال سینمایی سائفرانسکو
بنمایش درآمد، که جایزه بهترین فلم
و بهترین دایرکترا بدست آورده و لقب
(بهترین استاد حیات بشر) را در
همان سال از فیستیوال کان دریافت
نمود. فیستیوال وینس نیز پس از
آنکه اهمیت بسزایی را به فلم قایل
شد مدال طلایی بزرگی را تقدیم
ستیاجیت ری سازنده فلم نموده
متعاقباً جایزه بهترین فلم خار جی
سالرا در (داوید اوسلزنیک) به
ارمغان آورد.

موفقیت ستیاجیت رای بسادگی
برایش دست نداده است، بلکه در
جریان سا ختن اولین فلمش آنقدر
دچار تکلیف روانی و جسمی بوده
است که شاید روزی همه را (ماری
ستیون) همکار نزدیک آنهانگام وی
در قالب نشر بریزد .

ستیاجیت راو در یک فامیل متوسط
چشم بدنیاش گشوده و هرگز سفر

بفرضیات اعتقاد و اعتماد نداشته و در
برابر سوالی برای ماری ستیون
نویسنده کتاب (پور توت یک
دایرکتور) گفته است (من به
فرضیات عقیده ندارم، چنانچه در
دوران مدرسه نیز تابجیزی و یا
شیئی متیقن نمیشدم آنرا با حفظ
ام نمی سپردم، حتی اکنون تابجیزی
یقینی حاصل نکنم بخلقت آن خود
را زحمت نمیدهم من حقیقت می
خواهم آنها هم حقیقتی که بان یقین
دارم).

ستیاجیت راو در طفولیت پدرش
را از دست داده و در دامان مادرش
(سپرابها) پرورش و بزرگ شده
است. مادرش که در جمیعت بیوه
های (ویدیا ساگر نی بهاو ن) کار
میکرد خیاطی را برای پسرش
آموخت موسیقی و هنر رسامی از
هنرهای مورد نظر او بوده پتھر
موزارت، باخ و بتهوون علاقه سر
شاری دارد.

او تاحدی هنر رسامی را نزد
(ندالال بوسی) درسائی نیکتا ن
آموخته و کتاب های متعددی را در مورد
سینما مطالعه نموده است .

او برای اول بصفت اکتور تجارنی
شامل دسته (کیمیر) در کلکته شده
و هنوز دیری نگذشته بود که معاش
پرایش تخصیص داده شد هر قدر کار
میکرد خسته نمیشد ولی پس از
چندی همکاری در دسته کیمیر کم
بسیما علاقمند شده فلمهای (بمیل
ری) را با همه احساسات مشاهده نموده
و میکوشید تا سکر پتها و سنا ریو
های فلمسا زانرا بهر وسیله اییکه
ممکن بود بدست بیاورد و آنرا مرور
نماید . همین امر سبب شد که او
ترجیح داد تا شامل جهان فلم شده
ویک بازیگر سینمایی گردد.

در سال ۱۹۵۰ کیمیر ویرا بلندن
و اروپا فرستاده وری از موقع استفاده

نموده در آنجاها اضافتر فلم مشاهده نموده و بهر جایکه میرسید تلاش مینمود تا با مقامات سینمایی آنجا هاتماس بگیرد چنانچه موفق شد که با (لیند سی اندرسون و گووین لمبرت) ملاقات نماید. وی که سفر تنهایی را بارو پا بهترین لذت زندگی میدانند این سفر خود را - بهترین سفر زندگی اش می پندارد.

وی پس از تماشای فلمهای (دزد با اسکال-بیترا یس - لا دولس ویتا) فیصله نمود که باید فلمی بسازد که آنفلم بتواند عطش (هیرمنیزم) ویرافرو نشانند. او نخواست رد پای فلمسازان موج نوی آنتنگا را و چیزیکه در باره آن میدانست تعقیب نموده و خود را بدست موج آنها بسپارد او میگوید (من از جمله فلمسازان دیروزی شده می توانم ونه میخوام شما مل فلمسازان موج نو کنونی باشم).

او پتھر پنجالی را که بعد تر شکل يك كتاب بزرگی را بخود گرفت انتخاب نمود، زیرا این نوشته از انسانها حکایت مینمود، حقیقت داشت و کاملاً بیار چه شعری زیبا و دلپسند شباهت داشت ولی با همه زیبایی خودش نیز در آن تزیید و تصرفاتی بعمل آورده و فلمی عظیم را چون پتھر پنچا لی بمیان آورد.

داستان پتھر پنجالی که بقسم توتّه های توسط انیل چو در ی بنسی چندر گوپتا و سو برات میتره نوشته شده بود، موافقه نمودند تا از آن فلمی آنهم بمصرف مشترک تهیه بدارند.

ازینکه فیصله شده بود تا فلم غیر پرو فشنل تهیه شود بازیگران آنرا نیز از کسانی انتخاب نمودند که نه تنها پر فشنل ور زیده نبودند بلکه قبلاً درستیج هاوجا های دیگری نیز هنر نمایی ننموده بودند آنها بفلمبرداری آغاز نمودند اکثر قسمتهای آنفلم در خارج از استودیو هاتیه شده و هر کجا بیکه یونت فلمبرداری مسافرت میکرد با مشکلات متعدد و پیهمی مواجه می شدند، مگر هرچه میبود مانع کاریا ادامه کار آنها نمیشد. راوی شنکر موسیقی فلم را تهیه نموده و در هر قسمت چنان شپکاری بخرچ داده اند که صحنه های طبیعی را ریالستیک

و طبیعی تر جلوه داده است. بالاخره فلم تکمیل شده و چنان فلمی بمیان آمد که خلاف انتظار از هر نگاه جالب و در خور تحسین.

چنانچه وادیب، از اندین تایمز این گفته را تایید و لیند سی اندرسون فلم را (احساس انسانیت و اقصی خواننده و فلم پتھر پنچا لی را بزرگترین دیزاین زندگی) و انمود کرد علاوه کرد (کمتر کسی موفق خواهد شد که با مصرف گز اقصی چنین فلمی بمیان آورد مگر ستیاجیت ری که تا زانو هادر گل و خاک پایین میرفت توانست از عهده کار مشکلی بدرشده و فلمی سازد که مصرف آن خیلی کم ولی کمیت و کیفیت آن خیلی عالی).

اخراجیتو دو مین فلم این نابغه سینمای هند بود که بیمانه پتھر پنجالی استقبال شده و بعداً فلمهای دیگرش چون ابر سنسار و تر یسن بازار آمد. فلم ابرا جیتو بناکامی عایداتی در کلکته مواجه شده و يك قسمت مصرف آنرا نیز (بیجو یا) خانم ستیا جیت ری پرداخت ولی



همینکه بنام سازنده فلم پتھر پنجالی در فیستوال وینس دعوت شد توانست مدال طلایی را از آن فیستوال بچنگ آورد.

فلم ابراجیتو از سببی در کلکته بناکامی عایداتی مواجه شد که کسی نتوانست کرکتر (ابو) را درک کند ولی باز هم ترتیب دایر کت آن فلم جایزه بهترین دایر کتور را بر ای ستیاجیت از فیستوال کسان و فیستوال وینس بار مغا ن آورد.

فلمهای ستیا جیت ری برای به دست آوردن مار کیت تجا رتسی نبوده و نیست خودش میگوید (من فلمهای را برای آن تحویل بازار نمی دهم تا پول کمایی کند زیرا من می خواهم فلمی بسازم که در آن معنی گنجانیده باشد تاماده زیراً فلمهای ترتیبی غیر از خوا هشات با زار یانرا باخود دارد).

ستیاجیت اصلاً خودش يك زمین دار یادهقان نبوده و به تنهایی از زندگی آن تجربه نموده است زیرا ظاهراً خیلی تنبل بنظر میرسید، مگر فهمیده شده نمیتواند که فلمهای

(جتساگر - دیوی و موتی هارا) وی چطور توانسته است با مو فقیست کامل زندگی آنها را با همه خصوصیات زندگی و فر یولوژی آنها تمثیل کند او میگوید (من خودم يك دهقان نبوده ام ولی همیشه طر فدار آنها بوده ام) قلباً با آنها بوده ام).

در فلم (سانتا نیکیان) که نظر بخرا هش موسسه دو لتی (فلم دیویژن) فلمی را روی زند گسی (تاگور) تهیه نموده است تا حد



زیادی تحت تأثیر تاگور در آمده است تا مکتب خود را تعقیب نماید، وی گفت (من به تاگور احترام و علاقه فوق العاده داشته خودش و آثارش را بعد پرستش دوست دارم) ری بسانتا نیکیان رفته و از آنجا آثار تاگور را بدست آورده بار دیگر مطالعه و بدون ازینکه حسب معمول سناریویی بسازد کمره بر داشته در حالیکه ادامه فلم را محض با چشم تعقیب مینمود کمره را فر مان میداد تا صحنه ها را یکی یکی دیگر ثبت نماید.

(تین کینا) در حقیقت مطالعه ایست در اطراف زنان آنهم در موضوعیکه آنها همواره متعادل نیستند، (پوست ماستر) بیا نگر احساس يك پسر یست از کلکته که در دهکده دور دستی شما مل کار است (چارو لتا) فلم دیگر یست که میتواند موفقیت های مزیدی را ضم اسم ستیاجیت ری نماید، چه چاروا مل فلمیست که در آن ستیا جیت ای از نازك خیالی های دایر کت استفاده نموده و سادگی این فلمها زیبا یی ایست که طبیعتاً بر ایشا ن داده شده است چنه تنها دایلاک سلیمسن و روان آن جنگی بدل میزند بلکه طرز صحنه آرایی و پیش آمد بازیگران نیز بی آلاشی بخصوصی را بیا ن میدارد.

ماری سیتون فلمهای (کنچن جونگانایک والین) راسبک خاص ستیاجیت میداند، و قوت نما یش کنچن جونگا یکساعت و چهل دقیقه را در بر میگیرد ولی کلیه اکشن آن در یکی از تپه های دارجلینگ صورت میگیرد. درین فلم که صرف دو کرکتر آنهم از برامون به نقطه بلندی تپه و پایین شدن آن دو از تپه کلیه فلم خلاصه میشود کار ساده یی ایست تا کلیه داستانرا از نظر تماشاچی بگذارند ولی ستیا جیت ری این قدرت را دارد که توانسته است نه تنها فلم را دلچسپ تهیه کند بلکه بتواند موفقیت رانیز از آن خود سازد.

نايك فلمیست که صرف ۲۴ ساعت را نمایندگی میکند چه يك ریل از کلکته حرکت میکند و بطرف دهلی روان میشود مگر کلیه داستان در همین يك ریل و يك سفر خلاصه میگردد اصل داستان چنان است که آراتیستی از کلکته سزاوار -

دیوهشی په هیله

له هغه نه وروسته یی دعادی کارو په جریان کی هم دغه ډول رو یی ته دوام ورکړ او زه دی خبری ته ډیره حیرانه وم چه ولی هغه په دی فکر کی شو ځکه چه زما له خواهم کوم داسی حرکت نه و اجرا شوی چه دهغه توجه دی ورته جلب کړه شی. زه په دی وخت کی ډیره نا آرامه وم او نه پوهیدم چه څه وکړم. ډون یعنی زما دمپړه دمپړنی نه لا پوره یو کال نه و تیر شوی. ما دخپل میړه سره ډیره زیاته مینه او پوره علاقه در لوده او اوس ما څنگه کولای شو چه په دی برخه کی دغه ډول فکر وکړم. او چه کله به دغه فکر راته پیدا شو نو ځان به مجرم رابنکاره شو او دخجالت احساس به می کاوه، خو بیا هم ما ته دا خبره ښه تراخه گنده شوی وه چه دغه ژوند چه ما اوس در لود یو غیر طبیعی او تشی او خالی ژوند و. نوری ټولسی خبری یوی خوا ته زما خپل عمر که په نظر کی و نیول شی نو دشیپږ ویشته کالو څخه می عمر نه زیاتیده.

دکلاو کړوتر دغی غوښتنی ته می داسی خواب ورکړ: «زه نه شم کولای چه دهفتی وروستی ورځی دی په کوم بل هیواد کی تیری کړم ځکه چه خپل ماشوم او رنځور زوی یواځی پرېښودای نه شم؟» کلاو زما دواړه لاسونه په خپلو لاسو کی و نیول او را ته ویی ویل: «ما ته گوره، ته نه شی کولای چه تل ددی لپاره چه د ژوند څخه و تښتی خپل زوی بهانه کړی او دغه کار دخان غدر وگنی که اوس دی او که وروسته ته مجبوره یی هغه پرېږدی او ددغه حقیقت سره مخامخ شی. ترکومی اندازی چه کارونه واضح او څرگند دی، ته هم پوهیږی چه دهغه ښه ساتنه او پرستاری کیږی. ستا دکورنی غړی تل دهغه دلید لو لپاره چمتو او حاضر دی او دا خبره چه ته وایی زه هغه څو ورځی پرېښودای نه شم معنی نه لری ځکه چه په هره ورځ کی ته هغه یوه یا دوه ساعته وینی ځکه نو د څو ورځو پرځای به ته هغه خوساعته ونه لیدای شی. راځه زما سره دخپلو شرایطو او غوښتنو ډپه نظر کښی لرلو سره سم لاره شه. زه گمان کوم چه ته به اوس زما په خبرو پوهه شوی یی چه مقصد می څه دی. زه غواړم چه ستا سره واده وکړم، زه حتی دی ته هم حاضریم چه

یو څه موده انتظار و باسم په داسی حال کی چه ته وایی زما دواړه لپاره اوس ډیر وختی دی او داسی ژر واده نه کوم. خو فقط دا غوښتنه درڅخه کوم چه په ډیر زیات انتظار کی می مه پرېږده. زما ددی خبرو په خواب کی څه وایی، زما گرانۍ؟» ما په بېړه ورته ویل: «هیله در څخه کوم چه دو مړه ژرمی فیصلی ته مجبوره نه کړی، ما ته د فکر کولو لږ وخت راکړه.» کلاو کړوتر سمدستی را اوچت شو ته او زه یی دخپلو متو مینځ ته ورکش

ایستگاه کوچک ریل

آرزو دارم خانه خوبی بسازید - تشکر ... سفر خوشی برای من آرزو میکنم. چنین اتفاق افتاد که دو سال بعد در یک پانز بارانی با ز هم در همان ایستگاه ریل منتظر ماندم باران به کلی لباس هایم را تر ساخته بود و عصبانی بودم، باز هم به همان رستوران داخل شدم و بالا پوشم را کشیده در یکی از چوک های نزدیک، بخاری نشستم، هوا چندان خوب نبود، چون در کوچه های گل آلود راه پیمانی کرده بودم لباسهایم گل آلود شده بود، غذا فرمایش دادم و گیلان بزرگی پر از کنیاک خواستم تا حلق و گلویم را گرم بسازد، فکر کردم که کاش در چنین هوا در خانه خود بودم. بعد از صرف کردن غذا خواستم بیرون بر آیم زیرا به آمدن ریل وقت کم مانده بود، ناگهان صدایی به گوشم رسید: - تشنگ را کاشی سبز می گیرم. دیروز به (گابرووا) رفته بودم به عقب نگاه کردم، دیدم همان آشنای دوسال پیشم، یعنی صاحب رستوران که راجع به تعمیر خانه خود صحبت می کرد، باز هم با چند نفر نشسته ... او می گفت:

پایان

سمدستی یو ډول لې را ته پیدا شوه او په وار خطایی می و رته وویل: «زه باید اوس لاره شم، کلاو. زه په دی باره کښی نه څه ویلای شم او نه کوم فکر کولای شم، زه و عدده در سره کوم چه ژر به درته ووايم - ډیر ژر.»

هغه سویلی وکښی اوراته ویی ویل: ډیر ښه، در څه نو ښکته شه او زه به موثر در ته راولم.» زه را ښکته شوم او دلاندي دهوئل مخی ته دهغه دموتړ لپاره په انتظار کی ولاړه وم او په دی چه دشیپي یخه هوا می پیسه سرو او سوخیدلو بار څو گانه لکیده دیو ډول لذت دو خوښی احساس می کاوه. نا ځای په می یوه سړی ته چه په چټکی روان و او زما څنگ ته یو د م و درید او راته یی په خیر خیر وکتل توجه واوښته. داسی ډاکتر مارتین و.

هغه زما څنگ ته ددریدو سره سم راته وویل: «دخومره خوښی ځای دی چه وینم دی، دداسی خو ښی هیڅ توقع څوک نه شی کولای.» بیا یوه گړی چپ و درید او وروسته یی پوښتنه رانه وکړه: «لکه چه کوم ټکسی ته ولاړه یی؟»

څرگنده وه چه په دی ځای کښی هغه زما په لید لو سره حیران شوی و او ما ته هم یو گران کارو چه دهغه پاکي او روښانه سترگی وگورم چه په دی وخت کی یی ما ته متوجه کړی وی. خو مخکښی له هغه چه زه یی خبرو ته خواب ووايم دکلاو موثر می څنگ ته و درید او په سخت بریک وهلو سره یی یو کوچنی ټوپ زمونږ دواړو مخ ته واچاوه او بیای سمدستی دروازه زما لپاره خلاصه کړه او په داسی حال کی چه مارتین ته یی په خیر وکتل را غږی کړ: «راځه گرانۍ موثر ته راو خپزه.»

کله چه موثر ته ور ختمل مارتین فقط همدو مړه را ته وویل: «په مخه دی ښه میرمن نو ویل: دمخ پوست یی ژیر واوښت او سمدستی دروغتون خواته په بیړه روان شو.»

کلاو په مات آواز پوښتنه راڅخه وکړه: «داسی څوک و؟»

خواب می ورکړ: «هغه زما دزوی تیموتی ډاکتر دی.»

او ما دهغه په خوله کی په ښیدلی غږ دو مړه واوریدل چه ویل یی:

«تیموتی! خبره تل تر تیموتی پوری را رسیږی!»

(نوریا)
ژوندون

باسکتبال

سانتی متر و عرض چهل و پنج سانتی متر در وسط رسم میشود.

تخته ها کاملاً عمودی بر زمین و به موازات خطوط طانتها قرار داده میشوند. ارتفاع ضلع جنوبی تخته از زمین ۲٫۷۵ متر است و پایه هائیکه تخته ها را استوار نگه میدارد. حداقل چهل سانتی متر با خط انتهای فاصله دارد.

حلقه باسکتبال :

حلقه ها در عرض تخته و بفاصله ۳٫۰۵ متر از زمین روی تخته نصب میشوند. فاصله زیرین حلقه از تخته پانزده سانتی است. رنگ حلقه سیاه میباشد که دارای جال سفید بوده و جال از ریسمان سفید و نازک مانند تور بافته شده است.

توپ :

توپ کاملاً کروی بوده محیط خارجی توپ از ۷۵ سانتی متر کمتر و از هشتاد سانتی متر بیشتر نیست.

وزن توپ از شصت تا ۶۵۰ گرم است.

مدت مسابقه :

مسابقه در دو نیمه بیست دقیقه ای بر گزار میشود و بین دو نیمه اول دوم مدت ده دقیقه استراحت داده میشود.

خطاها :

در باسکتبال دو نوع خطا وجود دارد خطای فنی و خطای مشخصی. خطاهای فنی عبارت است از خارج شدن از زمین مسابقه انجام حرکات غیر ورزشی و غیره. خطاهای مشخصی عبارت است از تنه زدن، پشت پا زدن و غیره.

آیزنهاور

در جنگ دوم جهانی آیزنهاور فرمانده نیروهای متفقین در اروپای غربی بود و پس از طی يك دور در درجات و پستهای مهم نظامی در سال ۱۹۴۸ بریاست پو هنتون

در این پست باقی ماند از سال ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۲ قو ماندان عمومی دول غربی (ناتو) را در اروپا داشت. در سال ۱۹۵۲ از عسکری کناره گرفت و در ژانویه سال ۱۹۵۳ بریاست جمهوری ایالات متحده امریکا برگزیده شد.

در سال ۱۹۵۶ مجدداً با این سمت انتخاب شد و در ژانویه سال ۱۹۵۷ رسماً بکار پرداخت و کتابی نیز بنام (جنگ صلیبی در اروپا) برشته تحریر در آورد که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده است.

پروگرام مسافرت جوانان دعوت شده شامل بازدید از يك شبکه و ستدیوی تلویزیونی در لاس آنجلس کالیفرنیا، پو هنتون سیستم فرد و يك گردش در سانفرانسیسکو می باشد.

جوانان دعوت شده از فاصله ۸ (۴) کیلو متر پر تاب اپو لو را دیدن نموده و این کمترین فاصله ایست که به مردمان غیر کارکنان و عملاً پر تاب که با وسایل محافظوی مخصوص مجهز هستند دیدن نموده اند.

لویی پاستور

وسا ختمان را پر دا ختنند، تنهيك ملیون فرانك برای دامه خد مت این انستیتوت باقی ماند. خو شبختانه مبالغ دیگری از طریق کمکهای وزارتخانه ها و فروش واكسینها به کشور های دیگر به دست آمد. سهمگیری اشخاص و افراد علاقمند باعث آن شد تا بیمارستان و آزما یشگاه های نیز بر پا شود و به کار بر دازد.

از آغاز کار این انستیتوت تاکنون دانشمندانی که درین سازمان کار میکرده اند، به نتایج درخشانی دست یافته اند. چنانکه در سال ۱۹۳۹ یکی از وزیران فرانسه گفت:

«انستیتوت پاستور بیا نگر بخشی از غرور ملی ماست.»

در واقع پیشرفت های بزرگی در دانش از این دستگاه برخاسته است و هشت تن از برندگان جایزه نوبل در همین دستگاه کار میکرده اند. برخی از کارهایی که درین دستگاه انجام شده، انگیزه پیشرفت فزاینده و کیمیا را فراهم ساخته است.

بررسی تخمورات در ساحه عملی و نظری دنبال شده است. این دستگاه

به طور نمونه، در سال ۱۸۸۳، چارتن از اعضای این انستیتوت به مصر رفتند تا عامل بیماری کو لرا را پیدا کنند. همچنان یکی دیگر از اعضای این موسسه که از سال ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ در هند و ستان کار میکرد، نقش مکس را در انتقال بیماری طاعون از يك موش به موش دیگر و از موش به انسان مشخص کرد. به همین صورت، در سالهای بین ۱۹۰۱ و ۱۹۰۵ سه تن از دانشمندان انستیتوت پاستور مطالعاتی را در باره تب زرد در ریود دوژی نیرو انجام دادند.

امروز انستیتوت پاستور بیا نگر مقام بلند این مرد و نگهبان رنده نام شکو همندی وی در زمینه دانش است.

تصحیح

در شماره ۳۵ صفحه ۱۰ مجله ژوندون که راجع به بازی فوتبال معلومات تاریخی داده شده است زیر کلیشه اعضای تیم تاج و تیم منتخبه فوتبال هلی تاریخ آن اشتباهات تاریخ سال ۱۳۳۱

و انمود گردیده است در حالیکه سال ۱۳۲۹ بود که اینجانب هم در آن فوتو دیده می شوم و در آن موقع بحیث دکتور ورزشکاران ایفای خدمت می نمودم.

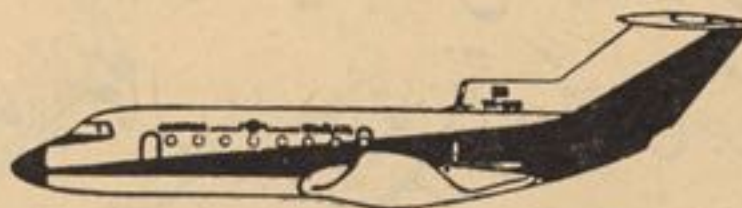
با عرض حرمت

دوکتور رشیدی منشی یا ر

آمر اکسریز هرات



باجتر افغان الوتنه



پرواز های باختر افغان الوتنه، در خدمت شما است

سریع، مستریح، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات برای هموطنان عزیز در هر هفته چهار پرواز بکنده، چهار پرواز به مزار شریف، يك پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به جعفران، سه پرواز به کند هاریك پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان، از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان و پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فیض آباد

رمز پیر وری اسلام

جبله دید نمی شود روان شد
همینکه در محضر عدل و باز پرس
خلیفه رسید حضرت (رض) دید
زنده سیلی جبله الایم امیر است
خلیفه (رض) فرمود به صورت این
مرد تو سیلی زدی؟ جبله گفت بلی
اوبمن امانت کرد بدنم را برهنه
ساخت.

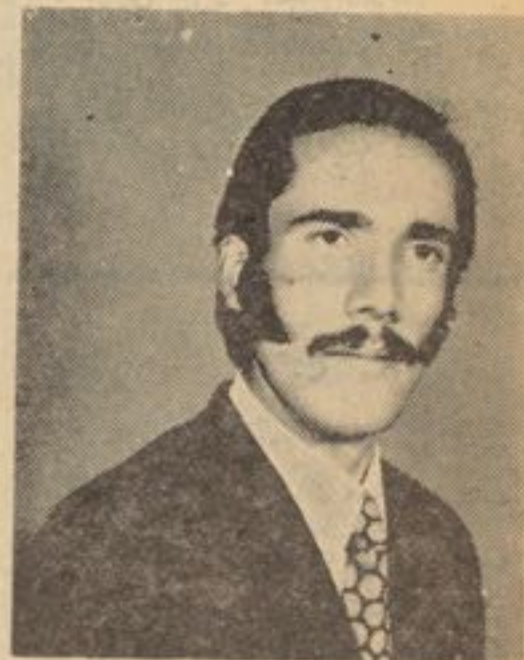
حضرت (رض) فرمود اودر این
کار تعمیدی نداشت چرا اورا زدی
قانون این است که حالا او به صورت
توسیلی بزنده.
تاجبله این حرف را شنید رنگ
از صورتش پرید گفت خلیفه!
چگونه را ضی میشوی یک مرد با برهنه
بیا بانی به صورت من بزند حضرت
فاروق (رض) فرمود قانون اسلام
این است. من که خلیفه هستم حق ندارم
به فقیر ترین افراد صدمه برسانم
اگر برسانم باید قصاص شوم قانون
اسلام امیر و فقیر و قوی و ضعیف
را نمیشناسد هیچ قدرتی سبب
برائت از کفر نمی شود آماده شو
تاقصاص صورت گیرد در اینجا دو
قسم تاریخ دارد یکی اینکه جبله گفت

بیا بزن!
عرب پیش آمد دست بالا بردا ما نزد
گفت شکایت کردم حق خود را ثابت
نمودم برای اینکه دین من دستور داده
است مسلمان باید در احقاق حق
بکوشد زیر بار ظلم نرود و ستمگر
را از ستم باز دارد حالا که ثابت
شد بخشیدمت.

روایت دیگر آن است که جبله
گفت خلیفه!
همین امشب مرا مهلت ده تا مدعی
را را ضی کنم حضرت فاروق (رض)
به آن مرد عرب فرمود مهلت میدهی؟
گفت بلی.

حادث بن جبله از محضر عدالت
اسلامی برون شد شبها شبها به شام
فرار کرد و در محل نا معلومی پنهان
شد اما ازین حرکت خویش نا دم
برود روز بروز حقانیت اسلام و عدالت
آن در دلش جلوه میکرد چنانچه در
آخر قصیده در مدح اسلام و توبه از
تقصیر خویش انشاء کرد بحضور
خلیفه اسلام از سال نمود.
با قید ارد

تشکر



دکتر زیناغلی محمد طاهر

بدینوسیله از زیناغلی محمد طاهر
معاون فعال و جوان محاسبه تیلفون
که در راه مساعدت و فراهم آوری
تسهیلات از هیچگونه مساعی در
مقابل مراجعین دریغ نمی کنند،
امتنان نموده موافقت و مزینش را در
امور مخا براتی خوا ستارم.
«توفان»

رجال سیاسی

از سال ۱۹۲۷ الی ۱۹۲۸ ریاست
اتحادیه کارگران فلز کاری را بعهده
گرفت. بعدا در قعالتیهای حزب
غیر قانونی کمو نیست یو گسلاوی
شرکت نمود در سال ۱۹۲۷ به
شش سال حبس بعلت وسیله سازی
و توطئه چینی محکوم گشت. پس
از آزاد شدن کشور یو گسلاوی
را ترک نمود و از سال ۱۹۳۶ الی
۱۹۳۸ به تشکیل بریکاد بین المللی
از جنگهای داخلی اسپانیا همت
گماشت قبل از پایان جنگ دوم به
یوگسلاوی یا مرا جعت نمود و پس
از حمله قوای پار تیز نهادر سال
۱۹۴۳ بریا ست کمیته ملی حزب
آزاد یخواه انتخاب گشت از سال
۱۹۴۵ الی ۱۹۵۳ سمت وزارت دفاع
ملی بوی وا گذار شد.

در سال ۱۹۵۳ بریاست جمهوری
و شو رای اجرا یی فدرال و قوماندان
عمومی قوای یو گسلاوی نایل آمد.

تشکر

از جناب سر دار سلطان محمود دغازی رئیس، منسو بین ریاست
هوا یی ملکی و همه ذوات محترمی که در مراسم فاتحه مرحوم غلام
فاروق صمدی ما مور هوا شناسی شرکت کرده اند اظهار امتنان می
نمائیم.
فامیل صمدی

تشکر

از زیناغلی دکتر مبین همسر از متخصص تدای و سا ختمان دندان
که معالجات متجرب و جوان شریف، با اطفه و انصاف بوده خوشی و رضایت
و اقتصاد مرا جعین آرزوی یگانه شان بوده، چند بار در تدای دندان ما
مساعی نهایت ماهرانه بخرج داده

فرد فرد ما را مر هون اخلاق عالی
احساسات بشر دوستی و لیاقت
کامل خود ساخته اند، بدینوسیله
تشکرات عمیق خود را عرض و سعادت
شانرا آرزو می نمائیم.

محمد کامل منور و فامیل



دکتر زیناغلی همراز

لیدر لیکی از معروف ترین فابریکه های دواساز
ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سراسر
جهان شهرت دارد ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیکی
که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان
مورد استعمال دارد از جمله آنتی بیوتیک های آن مثل
اکرومایسین در بسته بندی اکپسول مرهم قطره و پودر و غیره
میکرد و مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان
کامل به استعمال آن پردازد.

اسبها اسبک چو بی به چشم
میخورد. آن تا به حال نمیدانست
دران شب آتش سو زی چه کسی
و چرا این اسبک چوبی را نجات داده
بود. اسبک چیز با از زشی نبود.
«ان» به یاد آورد که دران شب
کسی صدمه ندیده بود. به خاطرش
آمد که جان او را در بازو ها ییش
گرفته بود.

بقیه صفحه ۴۳

خاطر هها

ناگهان چشما ییش را که باز کرد،
جان را دید که از پیاده رو به سوی
مغاره میاید. هر دو یکجا به صدا
در آمدند. ان گفت :
— بسیار متا سغم. مو تر با من
بود ...

جان گفت :
فکر کردم که باید اینجا باشی.
ان به ساعتش نظر انداخت تقریبا
ساعت پنج بود. دریک لحظه، هر دو
همد گر را درك کردند جان گفت :

— تا پا نزده دقیقه که از چار
گذشت، در رستوران رید لایون
انتظار کشیدیم. بعد، نگاهی به
تو قفگاه موتورها ندا ختم و چون مو تر
رانیدیم، بی اختیار به این فکر
افتادم که اینجا آمده ای.

ان که هنوز از جهان خاطره ها
کاملا بیرون نشده بود، پرسید:
— چطور تا اینجا آمدی ؟
«جان» در پاسخ گفت :
— تکسی گرفتم.
«ان» گفت :

— او، درست است. و بعد هم
موتور را اینجا دیدی.
کنار هم ایستادند. جان دستش
را بر شانه او گذاشت و سر ان با
زنخ جان تماس کرد. در ینحال ان
گفت :

— من فکر میکردم ... گذشته ها را
به خاطر میاوردم. تو آن اسبک
چوبی را به خاطر داری ؟
جان لختی به او نگر یست و بعد
خنده را سر داد :

— ها، البته که به خاطر دارم. آنشب
وقتی نتوانستم ترا بیابم، تقریبا
بیخود شده بودم. به اتاقی درام
که این اسبک دران قرار داشت یادت
است چگونه مثل کودکان بر سر
این اسب دعوا میکردیم ؟ تو میگفتی
که چون اسب مال توست باید
سوارش شوی و من میگفتم که
مهمانان هم حق دارند ازین اسب
استفاده کنند و تو میتوانی و قتی آنان
نیستند سوار اسب شوی. بعد هم
«مصالحه» میکردیم و یکجا باهم سوار

رفتی ...

جان گفت :

— ها، یادم آمد. ولی از پنهانی
رفتن باوی گپ زن اصلا این دختر
را نمیشناختم. آنشب آمدو گفت
که بوی سوختگی میشنودو با هم
رفتیم که ببینیم چیست.

عجب بود. درین پنج سال زندگی
زنا شو بی در باره این موضوع هیچ
باهم سخن نزده بودند اصلا و
نخواستند بود درین باره چیزی
پرسند و یا بفهمد میترسید این نکته
رشته تفاهم شان را بگسلد حالانکه
این نکته همواره بین او و شو هر ش
مانع کو چکی را ساخته بود. حالا
دیگر همه چیز حل شده بود. وی همه
چیز را روشن میدید.

جان در حالی که او را به سوی
راه باریکی میبرد که به خانه کهنسال
و مو تر شان میا نجا مید، گفت :
— حالا دیگر خانه برویم.

خانه کهنسال را پشت سر
گذاشتند. احساس اندوه کرد. بعد،
به یاد آورد که پندرو مادرش زنده
اند و خانه بهتری در اختیار دارند و
خودش هم جان را دارد.

وقتی کنار هم در مو تر نشستند
گفت :
— خاطره ها خالصیت پیچیدن و تاب

آن میشدیم.
از جان که اسبک را در آن شب از آتش
نجات داده بود. پرسید :

— پس تو آن را بیرون کشیدی ؟
مثل اینکه همه چیز را از یاد برده
باشی، آ هسته گفت :

— خدای من، باید کار دشواری
بوده باشد !
جان گفت :

— ها، کار دشواری بود. چند بار
در دهلیز افتادم هر دوبه خنده در
آمدند. جان ادامه داد :

— نمیدانم چرا اینقدر احمق شدم.
میتوانستم چیز های قیمتی تری را
به جای آن نجات بدهم. از همین
جهت تا کنون درین باره چیزی برای
نگفتم. ولی همه چیز به خاطر آن
جستجوی مایوسانه بود.

چهره اش مثل هر وقت دیگر که
از نیل گپ میزد گرفته شد :
— البته نمیدانستم که تو با آن ...

آن
ان میان گپش دوید :
— من این کار را نمیکردم اگر
نمیدیدم که تو با وی وین بیرون
میروی.

— این وی وین کیست ؟
— برایت گفته ام. آن دختر سرخ موی
که پنهانی با وی به سوی اسپابل

خوردن را دارند.

شو هرش پرسید :

— چه کسی این گپ را گفت ؟

جواب داد :

— یک در یا نورد پیر.

جان در حالی که ماشین را روشن

میکرد، گفت :

مرد عا قلی بوده.

جان هم درین پنج سال نمیدانست
چرا آن شب ان با نیل بیرون رفته
بود و نخواسته بود این موضوع
را به زنش یاد آوری کند. اما حالا
دیگر همه چیز برای او هم روشن
شده بود.

ان یک بار دیگر به خانه کهنسال
و نظر انداخت و فکر کرد که همواره
این محل را دوست خواهد داشت.
اما حالا دیگر به خانه میرفتند.

(پایان)

بقیه صفحه ۹

هدف

به نظر هدف، احمد شاه کارگردانی
بسیار تازه جو و عمق گر است
حالا نکه قدرت تفهیم جلیا قویتر
است. جلیا بر حوصله و پر کار
است. احمد شاه عصبی نیست و
بیحو صله.

هدف میگوید که تیاتر احمد شاه
تیاتری رو شنفکرانه است و تیاتر
جلیا تیاتر یست توده گر و مردم
گرا.

«هدف» از وضع تیاتر و هنر در
کشور مانا خر سند است. میگوید:
— باید به هنر ها توجهی شود.
حرکتی، جنبشی درین زمینه وجود
آید. وگرنه، همه چیز بدتر خواهد
شد.

پرسید مش :

— چه طر حی برای آینده داری ؟
لبخندی زد. لبخندی تلخ بود.
لبخندی نومیدانه بی بود که رنگ
تمسخر داشت. معلوم نبود که این
لبخند به خاطر سوال من بود و یا به
خاطر جواب خودش. و از بیمن
لبها ییش این کلمه ها برآمد :

— بابا، چه طر حی ؟! من همواره
درین فکرم که بتوانم در آخر ماه
کرایه خانه ام را به مو قعش بپردازم
هین و بس میشود. تا مش راطرح
گذاشت !

تخته های بازی کار

تخص :
آدرس :
خوابش هم را به جد شرکت کنندگان جایزه تخته های بازی
شال سانی با احترام

مرغلری

سیاسی، اجتماعی اودغه دول نور مطالب په پیریو رنگینو اوخوږو ادبی ټوکو څرگند کړیدی دستایل ووردی که چیری مونږ دافغانستان اوسنیو شرایطو ته نظر وکړو ددغسې کتابونو خپرول هغه هم په خپل لگښت څه آسانه کار نه دی دا چه زمونږ دغه گسرا ن او محترم لیکوال دی کار ته ځان چمتو کړی او په پښه شان یی هم سر ته رسولی دی ورته د زړه له کوم می مبارکی وایو او له لوی څښتن څخه یی لادزیات توان او بریالیتوب هیله لرو ترڅو نور هم د پښتون اولس دا دبی، اجتماعی ثقافتی چارو دو دی او پراختیا لپاره گټور کارونه سر ته ورسولای شی .

ښا غلی لیکوال په نو موږی مجموعه کښی مرسته غوښتی ده هغه دا شان: «دلیکوال سره مرسته وکړی!» کتاب یی واخلی او ویی لولیء . نورو ته وواپی چه وایی خلی او ویی لولی ..

بقیه صفحه ۴۱

و عشق احساس

شام وشاید ناو قوت تر ازشب های به منزل فوقانی پروند آفتادز خا لیکه دیگر مضمم اند تا برای استراحت باصمیمیت کامل با من خدا حافظی میگردند باغلاقه و طیب خاطر مرا - بوسیدند من در هنگام خدا حافظی - اطفال به چهره دینا نظر کردم فکر میکنم که ازدینا از خدا حافظی اطفال خود بسیار خوش و حتی يك نوع غرور آمیخته بارضا یت را احساس میکنند.

من به فلیپ گفته بودم که من يك حصه خیال انگیز زندگی او را - تشکیل میدهم فکر میکنم که آن - تشبیه من چندان نا مطلوب نبوده است. اما من درین جا محبت و صمیمیت را آنطور ریگه هست مشاهده میکنیم و می بینیم که درین جا محبت با تمام اشکال خود حکم فرمایی دارد که به هیچ وجه نمیتوان آن يك چیز خیالی و تصویری نا مید پدر و مادرم بيك دیگر صحبت میورزید و این محبت آنان شا مل حال من نیز میگردد اما مرکز و محور عشق فلیپ جریان خود را طوری طی میکند که در حرارت و گرمی آن من بی نصیب می

ژونون

کاتیا

«اسپا سیبو» آخر یی کو ر ته ورسیدو . تر سپاره یی په کورکی وم . سبانه یی درو سنی مهندس له ښځی او بچیانو سره ولاړ و چه غرونو کی وگرځو ز مونږ گرځیدل دری ورځی وغزیدل «دسه ستون» په نامه غره کی وگرځیدو او هغه ته په ورځیرمه څنگله کی موخیمه ووهله دلته دخلکو له گټه گونی څخه لری و ښه خواپه مو خوړل اوښه شراب مو څښل او دو نو دځانگو له منځه مو ستورو ته کتل .

په زړه پوی و ږ مه چلیدله کاتیا پرسندرو پیل وکړ . «د ولگا د مانو گانو» او «استیکارزین» سندره یی له سخر جن آواز سره ویله . او مهندس له څیره غږ سره ځواب ور کاوه دکاتیا غږ دکلیسا دژنگونو

په شان زما په غوږونو کی کړنکیده زمه می په ځای کی پاته وم دلو مری ځل لپاره می دغه آسمانی غږ اوریده او دځوند له زوره ږیر دیدم .

او داسی می حس کړه چه پر ته له کاتیا نه ژوند نشم کولی . دغی شپي زما په ژوند کی ډیره

پای

موسسه مول سازی صوفی علام رسول

تولیدکننده و شیکار ضایع دستی د کشور



باز هم از دینارهای جدید

به بموطنان عزیز ز قشود میسرید

آدرس: نماینده کی موسسه

در چپ راهی طره بازخان

تلفون: ۲۴۴۶۳ - ۲۵۹۹۱

ورځی ته چه زمونږ دلامبو وار دی دسیند په گو در هغه راشی او هلته به سره وگورو .

گواکی عارف پو هه کړی وه چه مونږ په هفته کی دوه واره دلامبو وار لرو . البته ددی لپاره چه دغه ښځه ښکلی اوخوږی وه نویسی کولی شول هغی سیمی ته را شی چه نورو ته ور ننوتل منع و خو له بندیانو سره اړیکه ور ته په زړه پوری نه وه نو همدا لاره یی ښه ایسیدلی وه . کله چه ددو شنبه په ورځ یی مونږ دسیندخواوی ته بیولو زه هغه ځی ته چه و عده موا ینی وهور غلم . همدا چه دپوټو منځ ته ورننو تلم هغه می و لیدله ولاړ و او دسیند څینډی ته کینا ستو شینکی اوگنی څنگله مونږ چاپیر کړی وو . هغی بیایه خبرو پیل وکړ مایسی یواځی لاس په خپل لاس کی و نیو او مچ می کړ . کاتیا ته طاقت ورنغی اوځان یی زما په غیږه کی وغورځاوه اوتسلیمه شوه . په داسی حال کی چه ما ددی خبری هډو اټکل هم نه وکړی . داځکه چه هغه ماته یسو سپیڅلی موجود و .

له هغی ورځی نه پس د جیل ژوند لاپسی زما لپاره سخت شو . دری څلور و اړه موداکار وکړ . او دلامبو په ورځو کی به پته راغله او مونږ به سره لیدل تر هغو چه یوه هفته ترینه یی خبره پاته شوم . بیای یوبل ليك راغی چه لیکلی یی وو بل وار چه لامبو ته تللو ماته به کالی راوړی مامی ملگرو ته وویل چه ممکنه دمزه شپي چیری ولاړ شم اوله هغو نه می و غو ښتل چه زما په ځای امضاو کړی مو ږی دسو ب ناسوب په وخت کی څلور څلور شمیرلو . اودا زمونږ لپاره دتفریح وپخبره

وه او هیڅکله هم شمیر په څیر سره نه تر سره کیده . په هر حال په تا کلی ورځ مو دسیند په گو در سره ولیدل هغی یو جوړه چه کنسی کالی او یوه ډپو ټکی خو له راوړی وو . کالی می وا غو ستل اوخو لغمی په سر کینډو ده او روان شولو . - دپند یانو له بار کونو څخه تر ښاره دوه کړی لاره وه . که په لاره کی به څوک داسره مخامخ شول کاتیا به را سر په روسی ژبه کړیده خوما هیڅ خواب نه ور کاوه . یواځی به می کله ور ته ویل :

هنگامی که روز دهم نوا مبرسال ۱۹۴۵ فلمنگ رسماً از خدمت نیروهای دریایی مرخص شد، گرد و غبار این وظیفه را از سرو رویش تکانید و کلاه پیک طلائی و بالا پوش سنگینش را برای همیشه به دور انداخت.

درین وقت با مقدار قابل ملاحظه‌ای از پیش‌بینی‌ها و شناخت عمیق‌تری از خودش، به وظیفه دیگری روی نهاد و این طور به نظر می‌آید که این وظیفه کاملاً همان چیزیست که او نیاز مندش بود:

فلمینگ پیشنهادی را از طرف لارد کیمسلی پذیرفت بر اساس این پیشنهاد، وی با یستی یک اداره اخبار خارجی را برای روزنامه‌های ملی و ایالتی لارد کیمسلی سازمان دهد. دستمزد فلمینگ درین کار سالانه پنج هزار پوند استرلینگ بود به شمول مخارج دیگر. او ماده دیگری را نیز درمواقت نامه افزود مطابق این ماده، فلمینگ می‌توانست سالانه حد اقل از دو ماه مرخصی استفاده کند. بدین صورت، او در مدت کم از کم ششم حیاتش، می‌توانست رویاهای خودش را تحقق بخشد و هنگامی که لندن از بدترین ماه‌های زمستان رنج می‌برد، وی به کرانه‌های گرم و آفتابی گو لنن‌آی پناه برد.

(بقیه در صفحه ۷۹)

شیرین محل

دلوی اختر به مناسبت، دموکرات پادشاه هما یونی

اعلی حضرت او طول متدین ملت ته دزپه له کومی مبارکی

وایی .

شیرین محل په خاص ډول، نوی او بڼی شیرینی تهیه

کړیدی اود ښاریانو په خدمت کښی دی.

آدرس: نادر پښتون واټ.

یان فلمینگ کسی که

فلمینگ درین شب خیلی از سفرش لذت برد و وقتی کنفرانس به انجام رسید، او و برائیس جیمکا را ترک گفتند. او در سراسر راه خاموش بود. تنها پیش از آنکه هوا پیمای بر زمین بنشینند، رویش را به سوی دوستش کرد و گفت:

— من تصمیم خود را گرفته‌ام می‌خواهم به جیمکا برگردم و در آنجا زندگی کنم. ممکن است قطعه زمین مناسبی برایم پیدا کنی که بخرم؟ لختی مکث کرد و بعد ادامه داد:

— من تقریباً با نزده ایکر زمین دارم این زمین باید دارای صخره‌ها باشد. همچنان یک خلیج کوچک مخفی داشته باشد. و قتی چنین زمینی پیدا کنی، من در آن خانه‌ای می‌سازم، زندگی می‌کنم و می‌نویسم و چندی بعد این زمین پیدا شود.

خانه رویایی فلمینگ بر پا ایستاد. فلمینگ تصمیم گرفت که این ملک خود را گو لنن‌آی بنامد. این نام خیلی خوب با افسانه‌ی جوری‌آید که وی قرار بود در پیرامون خانه خودش ایجاد کند.

در خزان سال ۱۹۴۴ به جیمکا رفت تا در کنفرانسی از طرف استخبارات نیروی دریایی نمایندگی کند. این کنفرانس موضوع تهدید بحیره کارابین را توسط کشتیهای «یوی» آلمان بر روی میکر درینجا فلمنگ دو ست دیرینه خودش را که دراتیون با او همدرس بود، ملاقات کرد و در یافتند که می‌توانند با هم دست به سفرهای اکتشافی که در اتیون طرحش را ریخته بودند، بزنند. کنفرانس سه روز طول کشید.

و کار دشواری بود. در آخرین روز هنگامی که هوا تقریباً تاریک شده بود درست فلمینگ که برائیس نام داشت به او پیشنهاد کرد که سری به خانه اش که در ارتفاعات باو مونتین واقع بود، بزنند.

بایستی از بندرگاه بیرون کشیده شود. خودش درین باره می‌گفت: — چرا یک کشتی گشتی را که مجهز به فرستنده بی بسیار قوی با طول موج ناوگان آلمانی باشد، به هلی‌گولان بایت نفرستیم؟ این کشتی می‌تواند سیل دشنام را به آلمانها بفرستد و فرماندهان آلمانی را نام گرفته به مبارزه طلبد. هیچ‌دریا نوردی خوش ندارد که بزدل خطابش کنند و آلمانها درین مورد همواره حساس بوده‌اند چندین روز این طرح «فلمینگ» مورد مطالعه بود اما سرانجام آن را دور انداختند زیرا هیچ کشتی گشتی را در دسترس نداشتیم که دارای چنین فرستنده نیرومندی باشد.

در دوازده ماه آخر جنگ فلمینگ به فکر راه فراری افتاد: اگر از نیروی دریایی بیرون شود، می‌تواند در جستجوی بهشت خودش بپردازد و پس زمین مورد علاقه اش را پیدا کند. و او زودتر از آنچه که فکر می‌کرد، این سرزمین را یافت.

هنر مندی که....



امسال دو آهنگ ثبت کردم آهنگ یکی از آن دو پارچه را خودم ساختم که مرتب موسیقی آن استاد محمد عمر است و مطلع آن چنین است:

گفتم ند هم دل رخ زیبای تو نگذاشت

گفتم نکتم ناله جفا های تو نگذاشت

گفتم مطلع آهنگ دوم تان گفت:

رفتی و بیتی در دل شبها گریستم

شبها بیاد روی تو تنها گریستم

سید پادشاه در اخیر آرزو کرد پسرانش صحیح تربیه شوند به ورزش و موسیقی علاقه بگیرند و دوزندگی بخود اتکاء نداشته باشند.

طفل شما

د کیهان نوردانو...

طفل بابوتل و جدا نمودن از پستان در حدود سن ۳ ماهگی است. درین سن سیستم هاضمه طفل سر و سامان میگیرد. اما اگر يك مادر بخواهد بشیر دادن ادامه دهد تا آنکه طفلش ۵،۴ یا ۶ ماهه شود و یا اینکه بسن ۲ ماهگی شیر دادن را از پستان متوقف سازد، این دوره هائیز برای جدا کردن از شیر پستان او قات قناعت بخش محسوب شده می تواند. ولی بخاطر باید داشت که يك اندازه مصئون تراست تادر مو سم بسیار گرم طفل از پستان جدا نشود.

هرگاه در نظر داشته باشید که طفل را بعد از سن ۲ ماهگی از پستان جدا و بوسیله بوتل شیر دهید معقولتر است تا طفل را از سن دو ماهگی بعد بشیر خوردن بوسیله بوتل عادی بسازید باین ترتیب که بطور منظم طی يك هفته ۳ یا ۲ دفعه بابو تل شیر دهید و حتی اگر ترجیح مید دهید همه روزه نیز می توانید این عمل را تطبیق نمایید.

اگر پستان های مادر یکمقدار خوب شیر را تولید مینمود از همان اول موضوع جدا کردن از پستان و دادن شیر بابوتل طور تدریجی عملی گردد. اول يك نوبت شیر پستان فرضاً ساعت ۶ صبح را حذف نمایید و در عوض يك بوتل شیر دهید و بگذرید طفل هر قدر که میخواهد بخورد خواه زیاد و خواه کم باشد ۳ یا ۴ روز انتظار باید کشید تا که پستانها باین تغییر عیار گردد، بعداً نوبت شیر ساعت ۱۰ قبل از ظهر را نیز قطع نمایید و در عوض بوتل دوم روزانه را بطفل بخورانید همچنین باز هم ۳ یا ۴ روز انتظار بکشید و بعد از آن نوبت شیر پستان خویش را در ساعت ۲ شب حذف کنید. اکنون می بینیم که طفل صرف شیر پستان مادر را در ساعت ۶ شام و ۱۰ شب حاصل میدارد و ۳ نوبت دیگر را به بوسنیه بوتل شیر میخورد غالباً برای حذف کردن دو نوبت فوق، برای هر يك ۳ یا ۴ روز دیگر باید انتظار بکشید. برای کمک به فشار تراکم شیر پستانها نسبت به جدا کردن طفل اجازه دهید تا طفل برای چند ثانیه از پستانها شیر بخورد و با فشار دست شیر را خارج سازید و یا اینکه برای چند دقیقه از شیر کشش

استفاده نمایید البته ضرورت احساس نخواهد شد تا کدام نو از رابدور سینه و پستانهای خویش به بیجا ند و یا خوردن چیز های مایع را محدود سازید.

اگر طفل بوتل شیر را نمی گیرد:

يك طفل ۲ ماهه یا بیشتر از آن که بطور منظم يك بوتل شیر را قبلاً نگرفته و بان آشنایی نداشته باشد ممکن است بطور قطعی از خوردن شیر بابوتل خود داری ورزد. برای یک هفته بگو شید تا روزانه يك یا دو دفعه يك بوتل شیر قبل از شیر (باقیدارد)

کیهان نوردان مجبور دی چه د خیل سفر به او بدو کی د خمکی او نورو بیرو سره خیل ارتباط تینگ وساتی به دغه وخت کی ممکن چه د دوی ارتباط دنورو رادویی سیگنا لو به اثر متاثره شی او به اسانی سره ونه کرای شی چه خیل مطالب د ارتباطی کانالوله لاری تا کلی منبع ته ولیرل اوله همدی کبله کیهان نورد مجبور دی چه ددی دول حالاتو به مقابل کی هم وروزل شی او داسی مرحلی ته ورسول شی چه ددی دول حالاتو به مقابل کی خیل ثبات له لاسه ورنه کری . درو حیاتو ماهرانو د دغه قابلیت

داوولو لپاره ډیر ښه وساتل پیدا کړیدی او په عملی توګه د کیهان نوردانو د روزنې لپاره کار ځینی خست کپړی ددوی دکار ډول په لاند نیو کر ښو کی لیکل شوی دی . نومړی یوسپری ګمارل کپړی چه کوم مطلب ادا کړی یاداچه کوم خاص توری تلفظ کړی کله چه سپری په خبرو پیل وکړی سمدستی یوشمیر تیپ ریکاردرونه چه همدغه مطالب بیانوی چالا نیږی ، به لومړی مرحله کی به دهمدغه سپری فعالیتونه منظم نه وی او دمطلب په ادا کولو کی به ډیری غلطی وکړی مګر که همدغه عملیه نوره هم دوام کوی سپری به دخپلو داخلی پتو قوو په راتولو لو او تحریک کولو سره وکړای شی چه داخلال کوونکو رغونو په مقابل کی مقاومت پیدا کړی او په اسانی سره به وکړای شی چه ورکړه شوی وظیفه بیله کومی غلطی څخه اجرا کړی . تجربه ښی که د انسان دغه قابلیت د روزنې وړدی او ددی ډول تمرینو له لاری د کیهان نوردانو دغه قابلیت تقویه کپړی .

هغه ډیره مهمه وظیفه چه د کیهان نوردانو څخه د فضایی سفرونو په وخت کی غوښتل کپړی هغه د بدن د توازن او بی وزنی به مقابل کسی مقاومت لرل دی ، کیهان نورد باید هر ډول غیر عادی حالاتو دزغملو لپاره چمتو وی ، دغه چمتووالی هم د بیلو بیلو تمرینونو په مرسته کیدلای شی .

کیهان نورد باید هیڅکله د ډیری ویری، هیجان او حیرت په مقابل کی خیل مقاومت له لاسه ورنه کړی خو په هر ډول حالت کی په ډیره چټکی سره ډیر معقول او صحیح تصمیم ونیسی او هغه بیا په بریالیتوب سره پرځای کړی . له همدی کبله کیهان نوردان مجبور دی چه په ځمکه کی د دی ډول حالاتو دمقابلې لپاره ځانونه چمتو کړی تول کیهان نوردان پخوا له دی چه خیل فضایی سفرونه شروع کړی خورا ډیره فزیکي . او معنوی تیاری نسی .

چه دغه تیای د بیلو بیلو تمرینو او فعالیتونو په مرسته بشپړ یری . د کیهان نوردانو د ځمکی فعالیتونه خورا ډیر دی اودهغو بیانول په یوی مقالی کی ممکن نه دی .

MEDEXPORT

کمپنی میدا کسپورت



هرگونه فرمایش دستگا های پاک کننده برقی - Stevilizator Electric را که دارای ساختمان اصلی میباشد قبول میکند . این دستگا ها در درملتونها، روغتون ها، لابراتوار ها و فابریکه های فار ماسیفت برای پاک کردن آلات صحیه و ادا جراحی استعمال میشود .

برای مزید معلومات لطفاً به نمایندگی تجارتی اتحاد شوروی در افغانستان کمپنی میدا کسپورت MEDEXPORT مراجعه نمایند . و یا به تلیفون ۴۰۵۴۴ در تماس شوید .



V/O MEDEXPORT

MOSCOW, USSR

زهره

دارایی مقدار زیاد پتاسیوم است که این ترکیبات تغییرات دو می را تحت تاثیر فکتورهای مختلفی که اطراف آنرا احاطه نموده و بعد از آنکه تغییر اولی در جریان ذوب شدن از عمق سیاره رخ میدهد خیلی مساعد می باشد نتیجه این عمل و نتایج دیگر آن تماما بحیثیت یک ودیعه گرانبهای در مطالعات سیاره ونیره محسوب میشوند این تحولات جیولوژیکی بدون تردید نقش مهمی برای دلائل تیوریک جدید دارد

اتموسفیر:

(اساسا ۷۹ فیصد) از گازات اسید کربونیک تشکیل یافته و در آن ۲ فیصد آزوت نیز موجود است.

البته با آخرین بررسی را جمع به طبیعت ابرهای ونیره یا نی کار بعدی خواهد بود اما اولین قدم های موافقت آمیز درین راه برداشته شد.

نور افکنی سیاره های ونیره - اساسا کلید سوالات کیهانی در جریان آزمایشات بود. آیا در آنجا تاریکی و ظلمت شبانه برای همیشه و در همه جا حتی در قسمت روز - سیاره حکمفرما خواهد بود؟ یا اینکه اتمو سفر غلیظ با ابرهای غیر قابل نفوذ آن شعاع آفتاب را اجازه میدهند؟

واضح گردیده که حقیقتا اجازه عبور رامیدهد اما با وجود آنهم تفاوت بسیار کمی بین شب و روز آن شده میتواند.

این موضوع بعد از انتظار زیاد توسط فوتومتر که کتر او پتیکی اتمو سفر را در تمام قسمت های پایین آمدن ونیره هشت بد و ن تاثیر ممانعت کننده در شرایط مشکل ثابت گردید که در اثر هجوم طوفان های سو زان (توشک های هوایی) با سرعت زیاد اندازه گیری در مقایسه با مدت های کوتاه بز مین نشستن، حرارت زیاد تولید میکند.

پرواز چهار ماهه ونیره هشت در ۲۲ جولای سال ۱۹۷۲ تکمیل گردیده و این تیر اندازی ممتاز به

گردش بالای ونیره در ارتفاع پنجاه کیلومتری یک پوش سفید و تاریک دارای ضخامت ده کیلومتری را بوجود میآورد.

درینجا سوالی پیدا میشود که بن پوش ها از چه ترکیب شده اند از گازات یا بخار ها؟ یا اینکه از کدام شی بسیار عادی و پیش افتاده؟ و یا امکان دارد از مخلوط تمام اینها اینطور یک وریانت هم البته از نظر دور شده نمیتواند که ابر ها بقسم کریستال ها، پارچه های یخ و آب بوجود می آیند در سطوح بلند قشر های ابر هوا خیلی سرد

ستیا جیتی ری

جایزه بی در دهلی پنداشته شده و روزی دعوت شده است تا بد علی بیاید و جایزه اش را تسلیم شود این جاست که فلم شروع میشود و -

همینکه فردا بد علی پیاده میشود فلم خاتمه میپذیرد البته این فلم که در آن خیالات و حرکات چشم اضافتر بکاررفته است احساسات عمیق و طبیعی انسانرا بیان میکند.

این سه فلم را که ستیا جیتی ای بنام (اوپن اندنگ) یاد میکند، کوشیده است تا عمل و عکس العمل را با تمایلات انسانی بگنجانند. قراریکه ماری سنتو در باره - ستیا جیتی ری عقیده دارد که وی می خواهد اصلا کلکته را طوریکه لازم

یان فلمینگ

از همان آغاز، گو لدن آی گریز گاه او بود درین محل وی میتوانست در طبیعت غیر مسئول، خیا لاتی لذت دوست و رویا آفرین خود را فرو رود در نخستین سفرش به -

جمیکا طر حی ریخت که بایستی در ماه جنوری هر سال مطابق آن عمل کنند (فلمینگ) هرگز ازین نقشه سر پیچی نکرد و این بخش جمیکادر افسانه سازی او چون محلی تبارز کرد که سرزمین رویا های او بود و نقطه ای بود که به وی اطمینان میبخشید.

در جمیکا همه مردم او را (قوماندان) مینامیدند و این به خاطر تجملات و مهربانی وی بود.

وقتی در جمیکا میبود، گاه گاهی مهمانیهایی برپا میکرد زیرا نمی خواست از مردم پنهان شود بدین صورت در میان ثروتمندان و هنر (نا تمام)

هدف رسید.

و باین وسیله اساسات تخیلی و طرح دستگاه و تصمیماتی را که آینده خود کار با اساس آن پروگرام تحقیقات فضایی خود را دنبال خواهد نمود و نیز آینده تحقیقات اجسام سماوی را واضح ساخت.

ژوژدون
میرمنزل شکرده
ساوان طوران شاه شهیم
تلفون میرمنزل ۲۸۴۹
ساوان ۱۰
برچهره مطایع اوتی ۲۸۵۱
شرح اشتراک
کابل ۴۵۰ افغانی ولایت ۴۰۰ افغانی
مرکز برای تعلیم ۲۴۰ افغانی در ولایت ۲۵۰ افغانی
تاج ۲۴

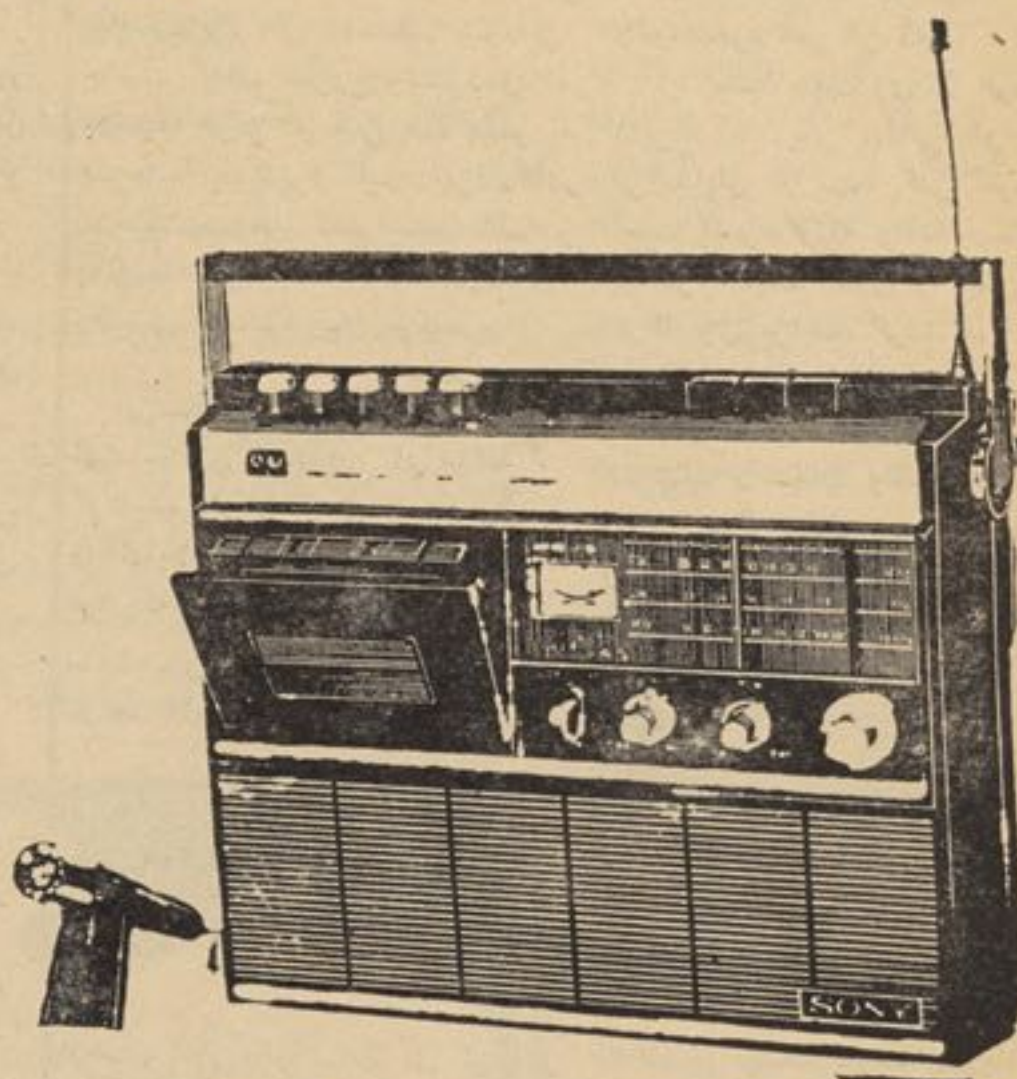
سونی

SONY

•
سونی برای من

سونی برای شما

•
سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترل پوزیر آواز - کنترل سه مرحله ای
بلندی و پستی آواز - وزن ۳۳۰ کیلو و بزرگی ۳۲ x ۱۰ و نیم x ۱۳
انچ

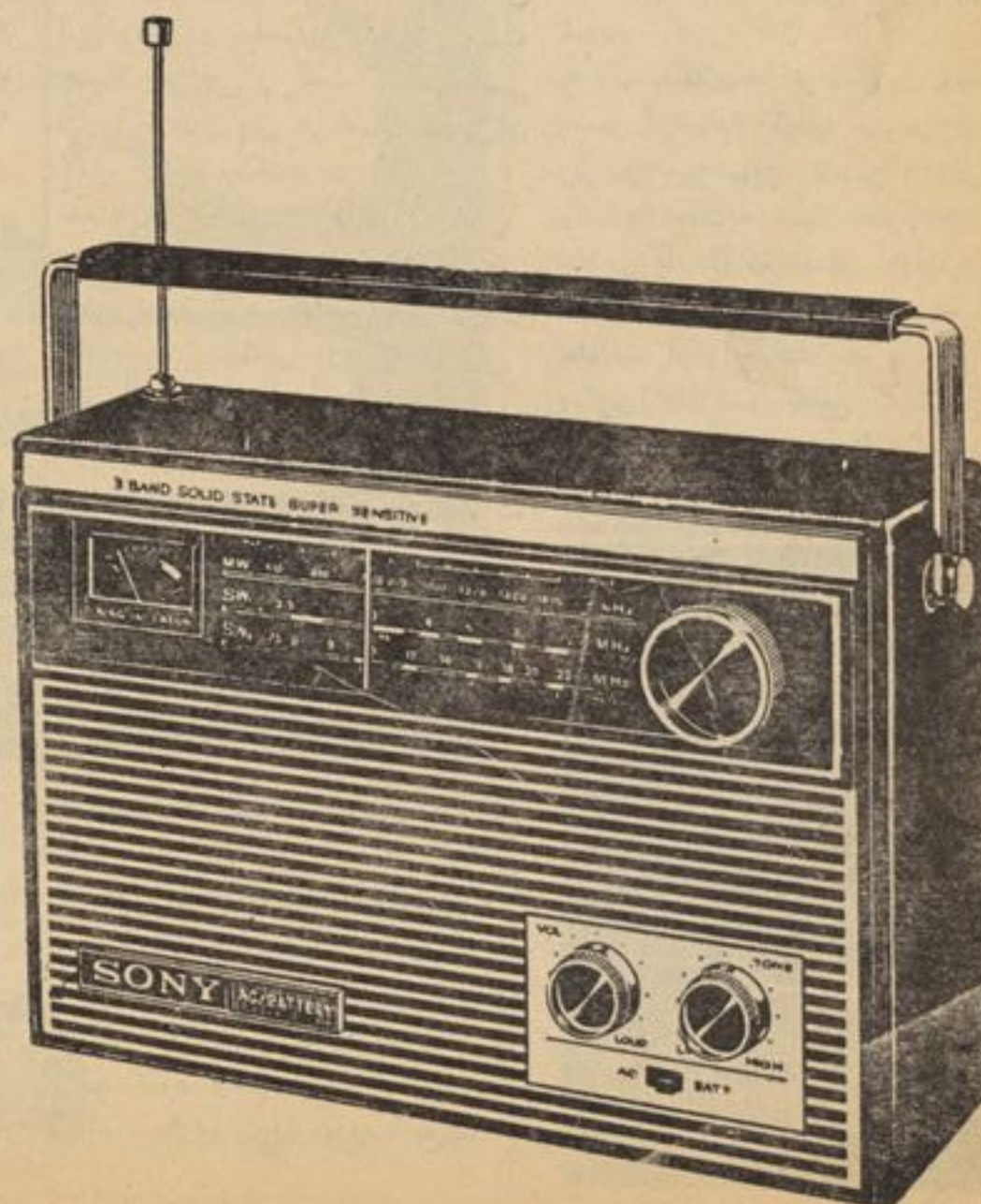
رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با طری
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۲۱۷ کیلو بزرگی ۳۲ x ۷ x ۹
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولايات .

SONY.



دولتی مطبعه

تولید کننده جوراب پاپوشان

عید سعید اضحی را بخور ذلت شهریار

ملک معظّم خاندان حیدر سلطان و
 هموطنان شاید دست تبریک میگوید



رئیس، مهندس و کارگردان پیر زهرنگ

عید سعید اضحی را

پیشگاه اعیان معظّم همایونی، ملک معظّم

خاندان بلیل سلطنتی و کافه مردم نجیب افغانستان
 تبریک عرض نموده ترن کشور تحت قیادت شاه

دمیو کرات خود صمیمانه آرزو مینمایند



شرکت صنایع بوت پلاستیک وطن

رئیس، کارکنان و تمام نمایندگی های فروش

فابریک بوت پلاستیکی وطن

عید سعید اضحی را بحضور

پادشاه دینیت شجاع، علیاحضرت ملکه معظمه، خاندان

جلیر سلطنت و کافه ملت نجیب افغان و

تمام مسلمانان جهان

قبر یک عرض می کنند

رئیس هواپیمائی ایرانم هما... در فغانتم حلول عید سعیه قربانم
بحضرت مبارک علیحضرت معظم هما نور علیحضرت مکه معظمه خاندانم
جلیر سلطنتی دملت برادر دوست مسلمانم و غیور فغان تبریک میگویم



۳۰۰ هزار افغانی جائیزه



از فروشگاه بزرگ
افغان خرید کنید و
چانس خود را
بباز مائید

تا تاریخ ۱۸ جدی هر چه می‌خواهید
از فروشگاه بزرگ افغان بخرید تا بلای
تان زیاد و چانس جوايز بیشتر باشد.

دولتی مطبعه



کابل



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library